

ما کم نکنند. سرانجام به موقعیتی دست یافته که می‌تواند رئیس جمهور آمریکا را با شجاعت و از مقامی مساوی مورد خطاب قرار دهد. چقدر جای تأسف است که رعایت قواعد تشریفاتی مانع از انتشار این نامه‌ها می‌شود تا مردم ما هم بتوانند آن را بخوانند... با وجود این شاه دستور داده که نخست وزیر، وزیر دارائی مان و سفیرمان در واشینگتن آن را بخوانند.

[پرزیدنت فورد در نامه مورخ ۹ سپتامبر ۱۹۷۵ خود نوشته بود:]

... ما خود را متعهد به تجدید نظر بنیادین در سیاست کلی مان در قبال کشورهای رو به توسعه کرده‌ایم. این تجدید نظر منجر به برخورد جدیدی نسبت به صحبت میان تولیدکننده مصرف کننده شده است که جوابگوی کاملتر نگرانیهای این کشورها می‌باشد، به ویژه آن [نگرانیهایی] که توسط نماینده دولت شما و سایر نمایندگان در اجلاس پاریس مطرح شد... چنانکه استحضار دارید، حمایت مردم آمریکا از موضع جدید ایالات متحد باید بر اساس آگاهی به نگرانیهای تولیدکنندگان نفت و سایر کشورهای رو به توسعه و نیاز به یافتن راه‌حلهای دوستانه برای مشکلات اقتصادی مشترکمان باشد. لیکن نگرانی من از این جهت است، که این حمایت ضروری در صورت افزایش بهای نفت توسط اعضای کشورهای اوپک در پائیز امسال، به خطر بیفتد.

ضمناً نگران این مسئله هم هستم که چنین اقداماتی سوالات جدیدی در میان مردم آمریکا در ارتباط با همکاری نزدیکی که

ما خواهانش هستیم و آنها را فعالانه در زمینه‌های مختلفی از روابط دو جانبه مان گسترش می‌دهیم، برانگیزد. من برای این روابط ارزش زیادی قائل هستم و صمیمانه امیدوارم که بتوانم به توسعه دادن و عمیق کردن آنها ادامه دهم...

[شاه در پاسخ مورخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۷۵ خود نوشت:]

... اوپک به پیشنهاد من موافقت کرد که بهای نفت را تا پایان سپتامبر ۱۹۷۵ تثبیت کند، با اینکه ما کماکان در معرض تورم صادراتی به کشورهایمان بوده‌ایم.

لیکن ناگزیرم از اینکه بگویم به نظر موجه نمی‌آید که ما به این تثبیت ادامه داده و کاهش معادل ۳۵ درصد در قوه خرید خودمان را تا زمان انجام چنین گفتگویی تحمل کنیم. در این چارچوب جای آن دارد که توجه شود ما هیچ گونه نفوذی در بهای کالاهای مصرفی و تولیدی که به ما تحمیل می‌شود نداریم. امسال در مقایسه با ۱۸ ماه پیش اقلام زیادی وجود دارند که ما با ۳۰۰ تا ۴۰۰ درصد افزایش از ایالات متحد آمریکا خریداری کرده‌ایم...

در ارتباط با تأثیر سوء هرگونه افزایش بهای نفت روی بهبود وضعیت کشورهای صنعتی، مایلیم توجه شما را به این واقعیت جلب کنم که اولاً، مالیات وضع شده روی تولیدات نفتی توسط کشورهای صنعتی مصرف کننده، که به طور متوسط تقریباً معادل سهم دولتی کشورهای تولیدکننده نفت است، می‌تواند طوری تعدیل گردد که جبران هرگونه افزایش بهای

نفت را بنماید. در مورد ایالات متحد آمریکا، که لغو ۲ دلار تعرفه وضع شده روی نفت خام وارداتی را تحت بررسی دارد، هم می‌تواند بخوبی همین منظور را برآورده سازد. ثانیاً افزایش بهای نفت جهت ایجاد انگیزه کافی برای توسعه منابع انرژی غیرنفتی ضرورت دارد که در مورد ایالات متحد به ویژه "پروژه استقلال" را به صورت یک واقعیت در می‌آورد...

من هم به نوبه خود به اهمیت روابط ویژه موجود بین دو کشورمان واقف بوده و برای آن ارزش زیادی قائل هستم، لیکن به طوری که شخص شما هم، آقای رئیس جمهور به خوبی استحضار دارید، این روابط صرفاً نه تنها به نفع ایران بلکه متقابلاً و به طور مساوی به نفع هر دو طرف است. چنانچه در دفاع از حقوق حقه‌مان، احتمالاً سوالات جدی در میان مردم آمریکا بر می‌انگیزیم، با کمال تأسف باید چنین نتیجه بگیریم که واقعیتهای حقیقی در معرض اطلاع مردم شما قرار داده نشده‌اند...

جمعه، ۲۱ شهریور

...یک فاجعه دهشتناک. ارتشید خاتمی، فرمانده نیروی هوایی در یک سانحه با کایت روی دریاچه سد دز کشته شده است.^۱ او مردی سرسخت،

۱. به زعم شایعات گوناگون، تحقیقات رسمی به این نتیجه رسید که مرگ ارتشید

لیکن دوست داشتنی بود، بسیار منظم و کاملاً سرسپرده شاه. در سرتاسر سالهای درگیری مان با بغداد، قدرت نیروی هوایی بود که عراق را از تجاوز آشکار باز می‌داشت... خاتمی دست و دل‌باز، با انضباط بود و اراده‌ای آهنین داشت. نیازی به گفتن نیست که شایعات زیادی درباره ثروت شخصی عظیمی که به هم زده وجود دارد، و تا آنجائی که من می‌دانم ممکن است هم حقیقت داشته باشد. از نظر من، یک خادم بالیافت سزاوار ثروتی است که به دست می‌آورد... او کشته و مرده ورزش بود، و دست آخر همین هم به بهای جانش تمام شد؛ فقدانای جبران ناپذیر برای کشور. چندین بار تلفنی درباره این موضوع با شاه، که تأسف عمیق خود را از این پیشامد ابراز داشت، صحبت کردیم...

یکشنبه، ۲۳ شهریور

شرفیابی... شاه پرسید، "نامه‌ای را که از آن فورداحمق دریافت کرده‌ام دیده‌اید؟" پاسخ دادم که دیده‌ام، اما پاسخ^۲ اعلیحضرت مطمئناً رئیس جمهور را سر جایش می‌نشانند. گفت، "بله، اما چه چیز باعث شده که اصلاً چنین نامه‌ای را بنویسد؟ مطمئنم که سایمون یا آن کیسینجر لعنتی او را وادار کرده‌اند." ... متذکر شدم، همان طور که کراراً اشاره کرده‌ام، پشت نامه‌ها و دیدارهای رسمی عربستان سعودی از ایران، آمریکاییها قرار دارند. وقتی برای فورداحمق واضح شد

خاتمی تصادف محض بوده است.

۱. به یادداشتهای ۲۰ شهریور مراجعه کنید.

۲. ر.ک. همانجا.

که سعودیها بجایی نرسیده‌اند، چاره‌ای نداشت جز اینکه موضوع را علنی کنند. شاه گفت، "با این کارها به جایی نمی‌رسد. ما به نیکسون حتی از این هم محکم‌تر واکنش نشان دادیم، با اینکه در آن زمان بهای نفت درست ۵۰۰ درصد افزایش یافته بود. حالا ما خواهان افزایشی بیش از ۱۵ تا ۲۰ درصد نیستیم." گفتم، "با وجود این، ما باید چهارچشمی مراقب باشیم. این موضوع آنقدر برای آمریکاییها مهم است که متوسل به هرگونه حقه بازی بشوند." شاه پاسخ داد که در واقع افزایش بها به نفع آنها بود چون توسعه منابع انرژی غیرنفتی را برای آنها اقتصادی کرده، و اتکایشان را به نفت کاهش می‌دهد. اما من تذکر دادم که آنها هنوز هم نفت ارزان را به عنوان راهی برای تأمین رفاه ترجیح می‌دهند. او گفت، "شاید این طور باشد، اما قدرت ندارند هر چه دلشان می‌خواهد به دست آورند. کوچکترین اشاره‌ای از جانب آنها نوعی حمله علیه ما تلقی خواهد شد و در این صورت در مقابل روسها نیز بی‌درنگ دخالت خواهند کرد." اظهار داشتم که سوابق زیادی وجود دارد که ابرقدرتها، پشت سرما، بر سر مسائلی که در آن ذینفع هستند به توافق رسیده‌اند. شاه گفت، "اوه، اما فکر نمی‌کنم در این مورد چنین باشد."

دوشنبه، ۲۴ شهریور

شرفیابی... گزارش پزشکانم را درباره بیماری ام تقدیم کردم. شاه با علاقه زیاد آن را خواند. بعد پیشنهاد کرد با وجود اینکه ظاهراً هیچ مشکل جدی‌ای وجود ندارد، من باید حتماً برای معاینه کامل راهی آمریکا شوم. به او اطمینان دادم که پزشکان فرانسوی ام کاملاً رضایت بخشند، همانطور که تشخیص ایشان از بیماری خود اعلیحضرت که مورد بسیار پیچیده‌ای است، و

مداوای فوق‌العاده‌ای که تا به حال درباره‌شان صورت گرفته است، گواهی می‌دهد. پاسخ داد، "کاملاً درست است، آنها از من بسیار خوب مراقبت می‌کنند. اما شما هنوز هم باید به آمریکا بروید... حتماً باید تنها بروید یک استراحت کامل بکنید و همسرتان نباید همراه شما باشد. می‌فهمید چه می‌گویم؟" من تسلیم شدم، و صمیمانه از مراحمشان تشکر کردم...

چهارشنبه، ۲۶ شهریور

قرار بود شاه یک گروه تلویزیونی ای بی سی را در یک شرفیابی به حضور بپذیرد، اما رئیس کل تشریفات شاهنشاهی که حضور داشت به من تلفن کرد که بگویند شاه به حدی از بعضی از سوالات آنها از کوره در رفته که با عصبانیت از اتاق بیرون رفته است. معمولاً کنترل اعصابش را به راحتی از دست نمی‌دهد. در واقع به حدی از این بروز خشم تعجب کردم که فوراً تلفن کردم تا بفهمم چه اتفاقی افتاده است. گفت، "حرامزاده‌ها از من در باره ساواک سؤال می‌کنند، می‌پرسند آیا حقیقت دارد که متهمین را برهنه روی میله‌های آهن گذاخته می‌نشانند تا آنها را مجبور به اعتراف کنند. چه کسی می‌تواند آنها را وادار سازد تا چنین سؤال مهمل و توهین آمیزی بنمایند؟ می‌خواهم که تک تکشان از کشور بیرون انداخته شوند، و این کار باید سریعاً انجام شود." به رغم این، من صدور دستور اخراج را به تعویق انداخته‌ام. امیدوارم که بتوانم آنها را وادار کنم که به نحوی از طریق من از شاه معذرت خواهی کنند...

سر شام شهبانو، کاملاً به جا، به شاه یادآوری کرد که چقدر با راندن این همه هواپیماها و هلی کوپترهای مختلف از خود بی‌مبالاتی نشان می‌دهد. آن

وقت موضوع صحبت به سرنوشت ارتشبد خاتمی کشانده شد. شاه با این اظهار نظر مجدد که خاتمی پیش از مرگش افسرده بود مرا متعجب کرد... ضمناً به مصاحبه‌اش با ای بی سی اشاره کرد، و اظهار داشت که ممکن است همه داستان تحریک عمدی‌ای باشد که به مناسبت کنفرانس قریب الوقوع اوپک صحنه سازی شده بود...

شنبه، ۲۹ شهریور

شرفیابی... خبرنگاران ای بی سی از طریق مقامات مربوطه دربار رسماً عذرخواهی کرده‌اند، علاوه بر اینکه به من هم شخصاً نوشته‌اند. شاه نامه آنها را خواند و در ظاهر خیلی بدش نیامد. تقریباً هیچوقت در چنین مواردی ابراز رضایت نمی‌کند، در واقع تنها اظهار نظرش در این مورد این بود که خبرنگاران می‌توانند در ایران بمانند و مأموریتشان را انجام دهند...

یکشنبه، ۳۰ شهریور

شرفیابی... شاه از مصاحبه تلویزیونی اردشیر زاهدی که در آن اعلام کرده که قرار است بهای نفت ۵ تا ۱۰ درصد افزایش یابد، مکدر است. شاه برای اینکه جای مانور بیشتری داشته باشد، همیشه گفته است که افزایش بیشتر نزدیک ۲۰ تا ۳۰ درصد خواهد بود...

بعد رؤسای مجلسین را به حضور پذیرفت، که از این فرصت استفاده کرده بودند تا اعلام کنند مجلس تازه انتخاب شده اینک آماده است نخستین جلسه‌اش را برگزار کند. چنانکه مرسوم است، نخست وزیر استعفای خودش را تقدیم کرد و مجدداً توسط شاه به ریاست دولت جدید انتخاب شد...

دوشنبه، ۳۱ شهریور

شرفیابی... سفیر آمریکا صبحانه میهمان من بود، و من گفتگویمان را به شاه گزارش دادم. وزیر دفاع آمریکا جیمز شلزینجر یک غیرنظامی را به عنوان نماینده مخصوصش در تهران منصوب کرده، که مسؤول کلیه معاملات نظامی بوده و جهت کاهش کاغذبازی مستقیماً به رئیسش گزارش دهد.^۱ سفیر تقاضا کرد که شاه این شخص، و همینطور ژنرال آمریکائی را که به ریاست هیئت مستشاری نظامی‌شان انتخاب شده است و نیز نماینده جدید سیا را به حضور بپذیرد. شاه موافقت کرد.

از سفیر درباره فروش موشکهای پرشینگ به اسرائیل سؤال کردم، که خشم اعراب را برانگیخته است ظاهراً حتی وزیر دفاع آمریکا هم با آن مخالف است، و به اسرائیلیها گفته که امکان دارد واشینگتن نتواند به علت عدم تولید موشکها به تعهد خود عمل کند. سفیر اظهار داشت که چقدر این حرکت آخر از نظر او شرم آور و غیرقابل فهم است، با اینکه به من قول داد به خاطر من موضوع را بررسی کند. شاه گفت، "عجب کثافت کاری. و فکرش را بکنید که ما مجبوریم به چنین آدمهایی متکی باشیم. تا یادم نرفته، کیسینجر هم واقعاً آدم دغلبازی است." ... ضمناً از سفیر پرسیده بودم که او انتظار چه میزان افزایشی را در بهای نفت داشت. پاسخ داد که مایل نبود خود را متعهد کند، و گفت که می‌داند اردشیر زاهدی قبلاً چه دست‌گلی در این مورد به آب داده است. شاه گفت، "حداقلش این است که لعنتی از همه چیز خبردار است."

هویدا، که همیشه حاضر است به هر طرف که بادش می‌دهند متمایل

۱. این شخص اریک فریتس فون ماربد قبلاً دستیار اصلی معاون وزیر دفاع آمریکا بود.

شود، پیشنهاد کرده چندین نفر را به توصیه شهبانو، والا حضرت فاطمه و سایر یار غارهایش به عضویت کابینه منصوب کند. شاه اصلاً خوشش نیامد و هرگونه انتصابات جدید وزارتی را ممنوع کرد. هویدا که قبلاً در باره نقشه‌اش با چندین نفر صحبت کرده بود خیلی جا خورد که پیشنهادش رد شده. امروز بعد از ظهر که او را دیدم خیلی درمانده به نظر می‌آمد...

سه شنبه، اول مهر

شرفیابی. شاه تلگرافی را امضاء کرد، که به پرزیدنت فورد به خاطر جان سالم بدر بردن از یک سوء قصد دیگر تبریک می‌گفت. با لبخندی پرسید، "آخر چه کسی می‌خواهد الاغ پیر خرفتی مثل او را بکشد؟" به عرض رساندم که تصمیم شاه درباره کابینه، آنهایی را که فکر می‌کردند به مقامی می‌رسند به شدت سرخورده کرده است. شاه گفت، "آخر من چکار می‌توانستم بکنم؟ این احمقها فکر می‌کنند هر کاری دلشان بخواهد می‌توانند بکنند..."

برنامه سفر والا حضرت شمس را به رم و واتیکان تقدیم کردم. شاه آن را تأیید کرد، به شرط اینکه والا حضرت درباره ملاقاتش با پاپ زیاد سروصدا به راه نیندازد.^۱

دست آخر، قولمان به اسرائیلیها را که به آنها نفت بدهیم یادآوری کردم. گفت، "بله درست است. قبلاً به کیسینجر هم گفته‌ام که قصد داریم به

تعهدمان پایبند بمانیم..."

چهارشنبه، ۲ مهر

شرفیابی. شاه اظهار داشت که دلش می‌خواهد یکی از این روزها شهبانو و ولیعهد را به دفتر کارم دعوت کنم تا من بتوانم آنها را در جریان وظایف وزارت دربار و رابطه آن با سایر دوایر دولتی قرار دهم. قصد دارد جلسات مشابهی را ترتیب دهد که در آنها وزرای مختلف دولت و فرماندهان نظامی نقش خود را تشریح کنند... عرض کردم که اول از همه ما باید ولیعهد را با تاریخ و سنتهای ایرانی آشنا کنیم، ضمناً از او یک استاد زبان و ادبیات فارسی بسازیم یعنی همان جنبه‌هایی از تحصیلات او که متأسفانه نادیده گرفته شده است... سه نهاد، یعنی زبان، مذهب شیعه و شاهنشاهی ارکان اصلی این مملکت را تشکیل می‌دهند... گفتم، "اعلیحضرت باید بخاطر داشته باشید، که شما نه تنها شاهنشاه ایران، بلکه رهبر جامعه شیعیان در سرتاسر دنیا می‌باشید." پاسخ داد که شیعیانی که در خارج از ایران به سر می‌برند زندگی فلاکت باری دارند و او از روحانیون آنها هیچ انتظاری جز خصومت ندارد. خاطر نشان کردم که، با وجود این، امکاناتی که با جلب حمایت کل جامعه شیعیان به روی ما باز می‌شود در گذشته تا حدودی نادیده گرفته شده است... زکی یمانی اعلام کرده که افزایش قریب الوقوع بهای نفت بسیار جزئی خواهد بود. تنها اظهار نظر شاه این بود: "مهملات همیشگی‌اش."

بعداً با اوری لوبرانی، نماینده اسرائیل ملاقات کردم، که به شدت ممنون تلگراف تبریک شاه به اسحق رابین است... با وجود این ابراز تأسف کرد که ملاحظات سیاسی سبب شده که ما همکاری‌مان را با اسرائیل محدود

۱. شمس و شوهرش مهرداد پهلبد، وزیر فرهنگ و هنر، در اواخر ۱۹۴۰ بی سروصدا به آئین کاتولیک گرویده بودند. موضوعی بسیار حساس در یک کشور اسلامی.

کنیم... اعلام کرد که نخست وزیرش به او مأموریت داده تا نقشه‌ای را آماده کند که طی آن ایران مساعدترین پوشش خبری را در مطبوعات آمریکا، که در حال حاضر در تسلط گروه ذی نفوذ یهودی است، داشته باشد...

یکساعت و نیم با پروفیسور پتر اوری استاد دانشگاه کمبریج گفتگو کردم. امیدوار است کتابی دربارهٔ انقلاب سفید بنویسد.

پنجشنبه، ۳ مهر

شرفیابی... شاه گفت، "ببینید نمایندهٔ اسرائیل دقیقاً چه فکری در سر دارد. بدیهی است که اگر آنها بتوانند مطبوعات آمریکا را وادار کنند روش دوستانه‌تری را نسبت به ایران در پیش گیرند، ما حاضریم همکاری نزدیکتری با اسرائیل داشته باشیم..."

بعد دربارهٔ ارتش و ارتشبد خاتمی مرحوم صحبت کرد، و مطالب گوناگون بسیار محرمانه‌ای را افشاء کرد که من هرگز در موقعیتی نخواهم بود که آنها را برملا سازم. شاه به ارتش متکی است، و به گوشه و کنار آن، کلیه جزئیاتش، و همه شایعات در ارتباط با فرماندهانش واقف است. نمی‌دانم اگر پیش و وقوف او بر جریاناتی که واقعاً اتفاق می‌افتد، نبود، تکلیف ما چه می‌شد؟ سوء ظنهایی که به طور محرمانه با من در میان گذاشته نشانهٔ اعتماد کاملش است، اما به هر صورت بار سنگینی بر دوش من می‌گذارد که باید تا گور همراه خودم ببرم...^۱

۱. ارتشبد خاتمی در لحظات بحرانی مختلف وفاداری بی‌شائبه‌اش را نسبت به شاه ثابت کرده بود و تا ماههای آخر زندگی مقرب دربار بود. در آخر، نه تنها به نظر شاه بلکه

یکشنبه، ۶ مهر

از تعطیلات مذهبی استفاده کرده پنجشنبه گذشته همراه همسر و ارتشبد نصیری و دوستم عظیمی و نوه‌ام به کیش عزیمت کردم. شاید داغ و شرحی باشد اما خاطرات شیرینم از این محل باعث می‌شود که هوای نه چندان مطلوب آن را فراموش کنم...

هنگامی که در سفر بودم تلگرافی از سفیرمان در کاراکاس دریافت کردم که پیام مهمی را از جانب رئیس جمهور ونزوئلا دربر داشت. ظاهراً عربستان سعودی تهدید کرده که در صورتی که سایر اعضای اوپک بر سر افزایش بها توافق کنند، از این سازمان خارج خواهد شد. رئیس جمهور ضمناً شکایت دارد که آمریکاییها او را تحت فشار قرار داده‌اند تا با زکی یمانی به تفاهم برسد. فوراً به شاه که تعطیلات را در نوشهر بسر می‌برد تلفن کردم. او اذعان کرد که قبلاً این حرکت را از جانب کویتی‌ها، که حاکی از راه حل

سایر ناظران هم افسرده می‌آمد. انسان فقط می‌تواند دلایل آن یا صحت نظریات شاه را که محرمانه به علم گفته حدس بزند. ظاهراً در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ دولت آمریکا نقشهٔ اضطراری را در صورت مرگ ناگهانی شاه طرح کرد. قرار بود در طول دورهٔ مذکور نقش مهمی توسط ارتش و به ویژه ارتشبد خاتمی ایفا شود. امکان دارد خود خاتمی از این موضوع بی‌اطلاع بوده باشد، لیکن احتمالاً شاه از آن باخبر شد و سوء ظنش علیه خاتمی تحریک گردید. شاید علت افسردگی ارتشبد در پایان کار و کاهش رفت و آمدش به دربار از این جهت بوده باشد. طعنه آمیز این که آمریکاییها، به رغم مرگ بازیگر اصلی آن طرح، هیچ گونه کوششی در تجدید نظر در نقشهٔ اضطراری شان نکردند، که منجر به سردرگمی کاملشان در انقلاب ۱۹۷۹ شد.

مصالحه آمیزی بر این مبنی است که بهای نفت ۱۰ درصد افزایش یابد، تصویب کرده است لیکن این پیشنهاد برای حداقل نه ماه پس از آن ثابت خواهد ماند. به جمشید آموزگار، نماینده ما در اوپک که در وین سر می برد، دستور داده شده که با این نقشه موافقت کند، و با اینکه ۲ میلیارد دلار درآمد اضافی عاید ما می سازد، از نظر سعودی ها، و همین طور هم آمریکاییها، صرفاً نوعی عدول نسبی از جانب ما و حامیانمان محسوب می شود...

چهارشنبه، ۹ مهر

شرفیابی... شاه از من خواست که حتماً بوتو را در سفر قریب الوقوعش به تهران در کاخ شهوند مسکن دهم. وقتی تذکر دادم که این افتخار فقط خاص سران کشورها می شود، پاسخ داد که بوتو مقامش خیلی مهمتر از صرفاً یک نخست وزیر است. "از نظر ما او مهمتر از بسیاری سران کشورها است." به عبارت دیگر جای شکی برایم باقی نماند که پذیرایی باید از چه قرار باشد. به رغم اینکه این یک دیدار خصوصی است، پرسیدم که آیا لازم است گارد احترام ترتیب داده شود، گفت، "بله، البته."

نامه ای را از سفیر انگلیس تقدیم کردم، که در ارتباط با کارخانه مهمات سازی پیشنهادی در اصفهان بود. سفیر تعهد می کند که ضمانت کند شرکتهای انگلیسی که در حال حاضر به عنوان مشاور عمل می کنند منتهای سعی خود را بنمایند که بهترین تجهیزات را با قیمتهای قابل رقابت تأمین کنند، البته به شرط اینکه قرارداد به آنها داده شود. ارزش قرارداد ۵۰۰ میلیون لیره است. شاه اظهار داشت، "به من گفته شده شرایط آنها ابداً رضایت بخش نیست. بیشتر مثل دزدی سرگردنه است تا یک معامله شرافتمندانه..."

گزارش ملاقات دیروزم را با لوبرانی، نماینده اسرائیل، جهت گفتگو در باره برنامه تبلیغاتی دادم. به من برنامه مفصلی بر اساس آخرین بازاریابیهایشان داده شده بود. کاملاً متفاوت با برخورد غیر حرفه ای خودمان. علاوه بر آن، اسرائیل آماده است هر نوع اطلاعاتی را در اختیار ما بگذارد و ما رابه مهمترین متخصصین در زمینه روابط عمومی معرفی کند. لازم به گفتن نیست که این موضوع باید کاملاً محرمانه نگه داشته شود.

لوبرانی تأکید کرد که ما نباید انتظار معجزه داشته باشیم، اما این که آنها هر کاری از دستشان برآید می کنند. بعد به پرزیدنت جانسون فقیده اشاره کرد، و گفت که یک بار او از اسرائیلیها خواسته بود مطبوعات آمریکا و یهودیهای مهم آن را وادار کنند که به بهبود افکار عمومی نسبت به جنگ ویتنام، بخصوص در میان نسل جوانتر، کمک کنند. وقتی آنها پاسخ دادند که در این مورد دیگر کار از کار گذشته است، رئیس جمهور از باور کردن آن خودداری کرد، تا اینکه بیانیه مؤکدی بر این اساس از جانب یک کمیته مشترک کارشناسان آمریکایی و اسرائیلی صادر شد. در مورد فعلی شاه شدیداً تأکید دارد که موضوع محرمانه نگه داشته شود و تحت نظارت من و از طریق وزارت دربار انجام شود. چنانچه لازم باشد، ما می توانیم به دولت بهترین روش انجام کار روابط عمومی را توصیه کنیم البته بدون افشای جزئیات کامل برنامه...

امروز بعد از ظهر به استقبال بوتو به فرودگاه رفتم و او را تا کاخ شهوند همراهی کردم... بعداً توسط شاه پذیرفته شد...

پنجشنبه، ۱۰ مهر

شرفیابی. گزارش دادم که بررسیهای اخیر نشان می‌دهد که وجهه بین‌المللی ما رو به تنزل است. دلایل آن مشخص نیست و به هر صورت شک دارم جا داشته باشد که برای این موضوع بی‌جهت خود را نگران سازیم. خیلی مهمتر است که ما پایگاه محکم حمایت داخلی را حفظ کنیم... شاه گفت، "من هم با شما موافقم، و واکنش آمریکا در برابر اوپک و مذاکرات درباره نفت مسوول کاهش محبوبیت خود در خارج می‌دانم، البته آراء یهودی‌ها هم بی‌نقش نبوده است." پاسخ دادم، در این صورت، من هرکاری از دستم برآمده برای درست کردن اوضاع با یهودی‌ها خواهم کرد. حالا باید کسی را پیدا کنیم تا مسوولیت روابط عمومی ما را به عهده بگیرد. کسی که هم قابل اعتماد و درباره سیاست بین‌المللی مطلع باشد و هم دور از نفوذ سیا و سازمانهای مزور مشابه باشد...

در مورد اوپک، خاطر نشان کردم که آموزگار چقدر سخت به سعودیها حمله کرده است. او ادعا می‌کند که آنها توسط یک کشور دیگر عرب تحریک شده‌اند. تصور من این بود که منظورش ابوظبی است و بنابراین وقتی شاه گفت که کشور مربوطه الجزایر است تعجب کردم. اشاره کردم که تا بحال الجزایری‌ها جزو تندروترین تولیدکنندگان نفت محسوب می‌شدند. شاه اذعان کرد که برایش دشوار است بفهمد چه کاسه‌ای زیر نیم کاسه است... اشاره کرد، "ابوظبی به جنبش ضد افزایش بها پیوسته است، اما به طور کلی مشکل می‌توان فهمید که ابوظبی طرف ماست یا بر ضد ما، یا اینکه دارد نقش میانروی خودش را بازی می‌کند."

بعد از ناهار با سفیر انگلیس ملاقات کردم. در باره موضوعات مختلف

تجاری صحبت کردیم، که ظاهراً تنها موضوع مورد علاقه انگلیسیهاست، معامله‌ای را اینجا جوش می‌دهند کار جدیدی را آنجا می‌گیرند، خلاصه این که هر کجا بتوانند دنبال منافعشان هستند...

دوشنبه، ۱۴ مهر

شرفیابی... پیشنهاد کردم که م.گ. به ریاست پروژه مشترک ما با اسرائیلیها برای اعمال نفوذ در آراء عمومی آمریکا انتخاب شود. شاه تصویب کرد...

درباره مقاله اخیر نیویورک تایمز صحبت کردیم که به عقیده من مطالبش در مورد شاه منصفانه نیست. شاه اظهار داشت، "احمق پیروز مرا به لوئی چهاردهم تشبیه می‌کند. اما من رهبر یک انقلابم، آن بوربونی مظهر ارتجاع بود..."

چهارشنبه، ۱۶ مهر

شرفیابی... در گفتگو راجع به پروژه توسعه کیش به شاه گفتم که می‌تواند انتظار داشته باشد که همه چیز ظرف چهار سال تکمیل شود. او گفت، "اما تا آن موقع من شصت ساله خواهم بود." به وی اطمینان دادم که مردان شصت ساله آنقدرها هم از کار افتاده نیستند. گفتم، "سالهای سال طول خواهد کشید تا اعلیحضرت به عصا احتیاج پیدا کنند."

در یک شام خیلی خصوصی که فقط شامل شاه، ملکه مادر، والاحضرت شمس و شوهرش بود شرکت کردم. شهبانو به شمال رفته است... ملکه مادر داستانهایی از زندگی مشترکش با رضاشاه برایمان تعریف کرد. در

شب زفاف، شوهرش که در آن وقت سر تیب بود، مجبور شد برای آرام کردن اعصاب او به وی کنیاک بخوراند. حتی در مقام ملکه هم سعی اش در این بود که زیاد دور و بر او نپلکد. شاه خیلی تفریح کرد، و با ملایمت سربه سر مادرش می گذاشت که از پدر او دوری می کرد...

بعد اظهار داشت که چقدر برداشت خوبی از دنیس هیلی، وزیر دارائی انگلیس داشته است، او در حال حاضر برای شرکت در کنفرانس سرمایه گذاری ایران و انگلیس در تهران است. امروز صبح به حضور پذیرفته شد. شاه گفت: "او همیشه دوست این مملکت بوده است."

شنبه، ۱۹ مهر

...م.گ. را به نماینده اسرائیل معرفی کردم تا بتوانند مأموریت مشترکشان را شروع کنند...

ملاقاتی با آنتونی روئل، نماینده محافظه کار مجلس، که قبلاً معاون وزیر خارجه انگلیس بود، و در حال حاضر عضو هیئت نمایندگی هیلی در تهران است داشتم. پرسید که آیا امکان دارد خانم تاجر، رهبر حزبش، به حضور شاه پذیرفته شود. من ایرادی در این کار نمی دیدم، اما او تذکر داد که ممکن است خیلی خوشایند دولت کارگری فعلی نباشد. از این موضوع جا خوردم. همانطور که به او گفتم، از شنیدن چنین مزخرفاتی، آنهم از دهان یک انگلیسی تعجب می کنم، و بهر صورت احساسات دولت انگلیس، چه محافظه کار چه کارگر برای ما کوچکترین اهمیتی ندارد. از خجالت سرخ شد...

دوشنبه، ۲۱ مهر

... ضیافت غیر رسمی در کاخ سعدآباد به مناسبت تولد شهبانو. پادشاه سابق یونان کنستانتین "با حضور خود ما را مفتخر ساختند."

امروز بعد از ظهر شهبانو استادیوم ورزشی فرح را در حومه شرقی تهران افتتاح کرد. پیش از ورود اعلیحضرتین متوجه شدم که صندلیهایی که برای پادشاه و ملکه سابق یونان در نظر گرفته شده بود کمی عقب تر از صندلیهای خاندان سلطنتی خودمان است. اما رئیس کل تشریفات دربار مرا مطمئن ساخت که شاه این ترتیبات را تصویب کرده است. اما البته، شهبانو جنجال وحشتناکی به راه انداخت و اصرار کرد که صندلیها جلو آورده شوند. بعد شنیدم که به طرف شاه برگشت و گفت، "ببینید چطور مابنده تشریفات شده ایم. باید از ملک حسین یاد بگیریم. می بینید چه رفتار طبیعی و غیر رسمی ای دارد..."

چهارشنبه، ۳۰ مهر

شرفیابی... بریده ای از روزنامه نیویورک تایمز را تقدیم کردم که ادعا می کند روشنفکران این مملکت طالب اصلاحات اجتماعی بنیادی هستند. شاه اصلاً خوشش نیامد. گفت، "احمقهای پیروز. کاری بیش از تکرار نکاتی که مشاوران خود ما در کنفرانس اسپن تحت ریاست شهبانو در شیراز مطرح کردند، نمی کنند. و به هر صورت، این روشنفکران فکر می کنند کی هستند؟ یک مشت بیکاره های بزدل که انتقاداتشان صرفاً به دعوت ما صورت گرفته."

... نخست وزیر به یکی از دوستان من تلفن کرده و خواسته از او درباره

ثروتی که از ارتشبد خاتمی مرحوم بجامانده زیر زبان کشی کند...

سه شنبه، ۶ آبان

شاه ساعت نه ونیم امروز صبح عازم ترکیه شد... بعداً مصاحبه‌ای با خانم لینگ نامی که دارد زندگینامه شاه را تهیه می‌کند، انجام دادم.^۱ از من یک سری سوالات بودار کرد، مثلاً به نظر من مهمترین عیب شاه چیست؟ پاسخ دادم که به اعتقاد من تنها یک اشتباه واقعی کرده است، و آنهم این است که فکر می‌کند اطرافیانش مثل خودش نسبت به ایران صادق و بی‌غرض هستند...

بعد از نهار، به اتفاق همسر عازم کیش شدم. یک بهشت واقعی است. هوای فوق‌العاده، به دور از هیاهوی زندگی شهری.

یکشنبه، ۱۱ آبان

... شاه ساعت دو بعد از ظهر امروز از ترکیه مراجعت کرد، به رغم دندان درد سر حال بود. در فرودگاه بر جلسه ویژه شورای عالی اقتصاد نظارت کرد، بعد با هلی‌کوپتر عازم کاخ نیاوران شدیم... خیلی تحت تأثیر استقبالی که مردم در ترکیه از او به عمل آوردند، قرار گرفته بود.

میهمانی شامی در منزلم به افتخار سناتور فولبرایت، رئیس پیشین کمیته روابط خارجی سنایر پا کردم. میهمانی تمام مردانه بود و تمام وقت را به

۱. مارگارت لینگ، شاه (لندن، ۱۹۷۷)

بحث درباره سیاست پرداختیم. وقتی فولبرایت شروع کرد به محکوم کردن جنگ ویتنام به عنوان یک ضایعه بی‌معنی، من با او مخالفت کردم. اگر به خاطر جنگ نبود، اندونزی، تایلند و برمه به تصرف کمونیستها در می‌آمدند... می‌توانم بگویم که سفیر آمریکا هم با من موافق بود، با اینکه در وضعیتی نبود که بتواند آشکارا اذعان کند. فولبرایت از شاه به شدت تمجید کرد، و سیاستهای مارا با فنلاند مقایسه کرد. ما و فنلاند هر دو به شدت ضد شوروی هستیم اما در عین حال در رشته وسیعی از پروژه‌های مشترک همکاری می‌کنیم. در سرتاسر فراز و نشیب‌های سیاستهای سنا، فولبرایت هرگز از حمایتش نسبت به ایران دست نکشید. من با خوشحالی جام شامپانی‌ام را به سلامتی‌اش بلند کردم.

سه شنبه، ۱۳ آبان

شرفیابی. اردشیر زاهدی مصرانه می‌خواهد که شاه نمایندگان وسایل ارتباط جمعی آمریکا را به حضور بپذیرد. "مگر فکر می‌کند که من هنرپیشه سینما هستم که لازم باشد در هر صفحه اولی و در هر برنامه گفتگوی تلویزیونی ظاهر شوم. من گرفتارتر از آن هستم که این آدمهای لعنتی را بپذیرم. اعلام کنید که ما علاقه‌ای به دیدن چنین میهمانانی نداریم، از هر کجا که می‌خواهند بیایند، چه آمریکا یا هر جای دیگر."

شاه از مصاحبه‌ای که فولبرایت انجام داده و با اغتنام جستن از فرصت از تراکم تسلیحاتی ما ابراز تردید کرده، دلخور است. من تذکر دادم که مردک بطور غیر رسمی عقایدی را ابراز کرد که کاملاً مخالف با بیانیه مطبوعاتی‌اش است. در واقع صریحاً به من گفت که انگیزه ما را در امور دفاعی درک

می‌کند. شاه گفت، "این گونه اشخاص بخاطر نیاز به جلب آراء عمومی دست و پایشان بسته است."

چهارشنبه، ۱۴ آبان

شرفیابی کوتاه. شاه رسیدگی به کارهای مختلف را تا جمعه که برای استراحت آخر هفته به کیش سفر خواهیم کرد به تعویق انداخت. چه دورنمای تعطیلاتی! سه ساعت بحث درباره کار و سه ساعت دیگر هم صرف مخابره دستوراتش می‌شود!...

نامه‌ای را که از سناتور ادوارد کندی دریافت کرده بودم تقدیم کردم: [سناتور در نامه‌ای که در ۲۴ اکتبر ۱۹۷۵ نوشته بود، از علم می‌خواست یکی از رأی دهندگان ماساچوستی و شریکش را که قرار بود در ۱۰ نوامبر وارد تهران شوند بپذیرد. منظور آنها مذاکره درباره فروش و حمل و نقل اجناس برای نیروی هوایی ایران بود.]

خاطر نشان کردم که اینها درست همان آدمهایی هستند که همیشه آماده متهم کردن ما می‌باشند. شاه گفت، "مواقفم. بکلی باور نکردنی است. اخیراً پیشنهاد کردم که قطعنامه‌ای از طرف سازمان ملل صادر شود که شرکتهایی را که مبادرت به اعمال خلاف در معاملات بین‌المللی می‌کنند در لیست سیاه قرار دهد. آمریکاییها منتهای سعی شان را بکار می‌برند تا طرح را مدفون سازند..."

جمعه، ۱۶ آبان

هوایی فوق‌العاده، اما من تمام صبح مشغول کار با شاه در اقامتگاهش

در کیش بودم... گزارش دادم که به گفته سفیر آمریکا شلزینجر وزیر دفاع فرصت نیافت به تقاضاهای ما رسیدگی کند چون چند روز پیش از کاربرکنار شد. شاه مخالفت کرده گفت که او همیشه نسبت به ما نظر مساعد داشت. گفت، "به سفیر بگوئید، که قیمت رزمندهای آمریکایی که ماسفارش داده‌ایم از ۱۸۰ میلیون دلار به ۲۶۰ میلیون دلار و حالا به ۳۳۸ میلیون دلار افزایش یافته، که خیلی بالاتر از نرخ تورم در سه سال گذشته است. در چنین شرایطی ما ناگزیریم قرارداد را لغو کنیم، که به نوبه خود بدین معناست که آمریکا برای دفاع از اقیانوس هند کاملاً به پایگاه خود در دیگوگارسیا متکی خواهد ماند. نیروی دریایی هند قابل اعتماد نیست و پاکستان هرگز پولی برای خرید کشتیهایی با این قیمت نخواهد داشت. خود ما هم در حال حاضر قادر به عملیات بیرون از خلیج فارس نیستیم. هیچ چیز بین روسها و تسلط بر اقیانوس هند وجود ندارد مگر خدا و امریکاییها..."

مشکلات لبنان پیش کشیده شد، و شاه آن کشور را نفرین شده خواند. به عقیده او محتمل‌ترین سناریو تجزیه است: مناطق رقیب برای مسیحیان و مسلمانان، و جنوب که به اشغال اسرائیل در می‌آید...

فرانکوی بیچاره تلگرافی از پیام احوالپرسی شاه ابراز تشکر کرده است...

بعد از ظهر را به استراحت یا شنا گذراندم. شنا در بهشت هم عجب لذتی دارد بخصوص وقتی تهران از سرمای زیر صفر می‌لرزد!...

شنبه، ۱۷ آبان

با هواپیمای جت خیلی شیک شاه، شهباز، از کیش مراجعت کردیم.

هنگام بلند شدن از زمین و نشستن شاه خودش کنترل را به دست گرفت، ولی بقیه راه را با من به مرور کارهای عقب افتاده پرداخت. خرید خانه‌ای را برای والا حضرت داوود، پسر پادشاه افغانستان، که در حال حاضر خلبان ایران ایر است، تأیید کرد.

یکشنبه، ۱۸ آبان

امروز صبح زود با سفیر آمریکا ملاقات کردم که از قیمت گزافی که برای شش رزمناد از ما خواسته شده بود اظهار شرمساری کرد. پیشنهاد می‌کند هر نوع تصمیمی را تا زمانی که از وزیر دفاع جدید خبری دریافت نکرده‌ایم به تعویق بیندازیم. در این ضمن او هم تحقیقاتی دربارهٔ ۳۰۰ درصد افزایش انجام خواهد داد. من که شخصاً دست کیسینجر را در پشت این ماجرا می‌بینم؛ این هم روش او برای تلافی در آوردن سر ما به خاطر سیاستمان دربارهٔ نفت...

سه شنبه، ۲۰ آبان

شرفیابی... درگیری عربها و اسرائیل در سازمان ملل به بحث گذاشته شده است و اسرائیل به نژادپرستی متهم شده است. شاه با من موافق است که حمایت آمریکا از هرگونه قطعنامهٔ فلسطینی علیه یهودیها غیر مسؤولانه است، و فوراً به وزیر امور خارجه مان تلفن کرد که این را به او بگوید. وزیر خارجه پاسخ داد که دیگر کار از کار گذشته است و قطعنامه فلسطینی شب گذشته با حمایت ایران تصویب شده بود. بخاطر این کار مورد شماتت قرار گرفت اما تذکر داد که خود شاه شخصاً به وی دستور داده بود چگونه رأی دهد. شاه پاسخ داد، "در این صورت، باید به مطبوعات توضیح داد که ما صرفاً

همبستگی خود را با عربها نشان داده‌ایم، و این که رأی هیچ ارتباطی با احساس واقعی ما نسبت به این موضوع ندارد." من از ذکر این موضوع که بارها توصیه کرده‌ام افرادی در دربار استخدام شوند که چنین مسائلی را قبلاً مورد مطالعه قرار دهند تا از بوجود آمدن این نوع کثافتکاریها پرهیز شود، خودداری کردم...

چهارشنبه، ۲۱ آبان

...با دو آمریکائی که سناتور کندی آنها را در نامه‌اش توصیه کرده بود ملاقات کردم. ما اخیراً مقرراتی وضع کرده‌ایم که شرکتهای خارجی که با دولت ما معامله می‌کنند می‌باید تعهد نامه‌ای ارائه دهند که هیچ واسطه‌ای در این نوع معاملات دخالت نداشته است. لیکن، حالا این دو آقای محترم از من می‌خواهند نامهٔ رسمی به دست آنها بدهم که شرکتهای آمریکائی را از این محدودیت معاف کند. وقتی این موضوع را به من گفتند زدم زیر خنده که آنها را خجلتزرده کرد. بعد سعی کردند خود را چنین توجیه کنند که هر شرکتی نیاز به نماینده دارد و نماینده‌ها هم به نوبهٔ خود متحمل مخارجی برای اداره کادری منظم می‌شوند... فقط قبول کردم که موضوع را به عرض شاه برسانم...

پنجشنبه، ۲۲ آبان

شرفیابی کوتاه... شاه خیلی از داستان دوستان کندی و سعی‌شان در حفظ پورسانتاژشان تفریح کرد... ملاقاتی را با سفیر یمن شمالی گزارش دادم که آمده بود تا از الحمادی، ریاست شورای انقلاب کشورش شکایت کند. به رغم اینکه خودش

شیعه است از یمنیهای سنی در ازای ماهیانه ۴۰۰,۰۰۰ دلار، که توسط عربستان سعودی به حساب او ریخته می‌شود، حمایت می‌کند. در نتیجه بسیاری از شیعه‌های سرشناس از پایتخت گریخته‌اند تا به قبایلشان ملحق شوند، که خبر از شروع یک جنگ داخلی جدید می‌دهد. ممکن است حرفهای سفیر مغرضانه باشد چون در خطر اخراج است، اما با وجود این من آنها را جدی می‌گیرم...

شاه امروز بعد از ظهر شخصاً از شیخ خلیفه قطر در آغاز یک سفر رسمی استقبال کرد. رئیس مجلس سنا در فرودگاه از شاه پرسید چرا به خود زحمت چنین استقبال باشکوهی را داده است. شاه پاسخ داد که شیخ از ما در اوپک حمایت کرده، و از همان وقتی که نخست وزیر قطر بوده از دوستان وفادار ایران بوده است. قطر کشور کوچکی است که عقده حقارت دارد. وظیفه ماست که با آن به عنوان یک هم سطح رفتار کنیم. ضیافت تمام رسمی در کاخ نیاوران به افتخار شیخ، با همه تشریفات کامل، لباس اسموکینگ، و نشانها و غیره.

دوشنبه، ۳ آذر

اعلیحضرتین از رئیس جمهور ترکیه فخری کورتورک و همسرش، که در راه بازگشت از یک سفر رسمی به پاکستان اینجا توقف کردند، استقبال به عمل آوردند. همراهان آنها تعدادی از وکلای مجلس ترکیه بودند. میز ناهاری برای سی و چهار نفر در فرودگاه چیده شد.

من کنار شهبانو نشسته بودم و احسان صبری چاگلایانگیل، وزیر امور خارجه ترکیه، از ایشان خواست که به مناسبت این مجلس چند بیت شعر فارسی

به رسم یادگار برایش بنویسد. شهبانو به طرف من برگشت و از من کمک خواست و من پیشنهاد کردم چون هم او و هم وزیر خارجه یک وکیل مجلس ریشوی بنیادگرای ترک را که در آن سر میز نشسته بود، دست انداخته بودند، ایبات زیر از حافظ بی مناسبت نبود:

بیا که رونق این کارخانه کم نشود

به زهد همچو توئی یا به فسق همچو منی

شهبانو اظهار داشت با این که او دوست نزدیک چاگلایانگیل است، اما جرأت نمی‌کند به چنین تعریف دو پهلویی، آنهم درباره یک نماینده مجلس ترک، متوسل شود. من هم در عوض این بیت را پیشنهاد کردم:

عمر صوفی همه طی شد به تمنای بهشت

او ندانست که در ترک تمناست بهشت^۱

از این بیت خوشش آمد، آنرا رونویسی و امضاء کرد و به چاگلایانگیل در آن طرف میز داد.

رئیس جمهور و همراهان کمی بعد از آن عزیمت کردند...

سه شنبه، ۴ آذر

شرفیابی. دیروز سر ناهار شهبانو به طور خصوصی به من گفت که مایل است در تاجگذاری خوان کارلوس، پادشاه اسپانیا، شرکت کند.^۲ به عقیده او با توجه به اینکه سلطنت سرانجام اعاده شده است، حرکت به موقعی خواهد

۱. شعر از فرصت شیرازی.

۲. فرانکو در تاریخ ۳۰ آبان در گذشته بود.

بود. من ضمناً به شاه گفتم که شهبانو خیلی دلش می‌خواهد که ایشان کاری را که خود من هم پیشنهاد بسیار عاقلانه‌ای تلقی می‌کنم تأیید کنند. شاه پاسخ داد اگر موضوع فقط یک ژست نمادین باشد، برادرش به نمایندگی از طرف ایران حضور خواهد داشت و این که به هر صورت مراسمی که برگزار خواهد شد صرفاً یک مراسم مذهبی است و نه یک تاجگذاری واقعی، آنهم یک مراسم مذهبی مسیحی. اگر شهبانو می‌خواهد از امثال ژیسکاردستن یا پرنس فیلیپ پیروی کند باید درباره‌ی تصمیمش دوباره تأمل کند. ضمناً ما نمی‌خواهیم از عمل ناموقرانه‌ی ملک حسین که در نظر دارد همراه ملکه‌اش و نیمی از دولت اردن شرکت کند پیروی کنیم. گفتم، "به هر صورت من دیشب به ایشان گفتم که نباید برود، و این هم حرف آخر من است. روزتان بخیر..."

چهارشنبه، ۵ آذر

...شرفیابی کوتاه. گزارش برنامه‌های مختلف به مناسبت جشنهای پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی را تقدیم کردم... قرار بود فیلم ویژه‌ای توسط دیوید فراست تهیه شود اما دولت برای صرفه‌جویی این پروژه مهم را لغو کرده است. شاه دستور داد مجدداً در برنامه گذاشته شود...

شنبه، ۸ آذر

شرفیابی. شاه سرحال نبود، از سرگیجه شکایت داشت. پزشک مخصوصش، دکتر ایادی، تشخیص داده که ممکن است از زیادی کلسترول باشد. چه مزخرفاتی! نمی‌توانستم جلوی خنده‌ام را بگیرم، و اشاره کردم که ایادی مقلد خوبی است اما هنرپیشه‌ی افتضاحی است. پیشنهاد کردم که از طریق

پروفسور صفویان که از حسن تصادف در پاریس است با متخصصین فرانسوی تماس بگیریم...

گزارشهای تهیه شده توسط دکتر اعتماد، رئیس سازمان انرژی اتمی، که موافقتنامه‌های اخیرش را با فرانسه و آلمان تشریح می‌کند، تقدیم کردم. شاه نقشه‌های بزرگی برای آینده این مملکت در سر دارد. که با اینکه تکذیب می‌کند، احتمالاً شامل نیروی بازدارنده‌ی هسته‌ای توسط ما می‌شود.

گزارش دادم که در فعالیتهای حزب جدید رستاخیز وقفه ایجاد شده است، بی‌آنکه حزب بتواند هیچ نوع فرصت واقعی برای مباحثه یا مناظره به وجود آورده باشد. به رغم آن همه جار و جنجال، تنها دستاورد ملموس آنها این است که عکس همه را در روزنامه‌ها چاپ کنند و صحنه‌ی جدیدی برای شعبده‌بازیهای مسخره هویدا بوجود آورند. اگر قرار باشد مردم اعتقادشان را به این تشکیلات از دست ندهند باید کاری کرد... شاه به دقت به حرفهای من گوش داد، و بعد گفت که خود او افکار مختلفی برای تحرک بخشیدن مجدد به آن در سر دارد.

ملاقاتم را با سفیر کره شمالی، که آمده بود شکایت کند، ما باید تکلیف ۲۰۰ میلیون دلار وامی را که به دولت او وعده داده بودیم روشن کنیم، گزارش دادم. می‌دانم که تأخیر مستقیماً ناشی از دستورات خود شاه است، اما با وجود این خودم را بکلی به نفهمی زدم و دست آخر سفیر دلش به حال من سوخت. شاه خندید، و گفت که ما اصلاً از این پولها نداریم که چنین وامهایی بدهیم، من گفتم، "علاوه بر آن، آمریکاییها از ما خواسته‌اند تا حد ممکن موضوع را به تعویق بیندازیم." شاه پاسخ داد با همه اهمیت که برای نظریات آمریکا قائل است، چنانچه منافع خودمان ایجاب می‌کرد، بدون توجه

به آن، وام را می‌دادیم.

بعد با پزشکان در پاریس تماس گرفتم که به من اطمینان دادند ناراحتی شاه هیچ ارتباطی با کلسترول ندارد و اکیداً توصیه کردند که هیچگونه داروئی برای آن تجویز نشود. پروفیسور ژان برنار تشخیص خودش را هنگامی که در ۲۰ آذر به تهران می‌آید خواهد داد.

این گفتگو را سر شام گزارش دادم. شاه با لبخندی گفت، "خود شما هم کم کم دارید در امور پزشکی متخصص می‌شوید."

دوشنبه، ۱۰ آذر

برای دیدن پزشکانم عازم پاریس شدم.

[علم از پاریس به آمریکا و از آنجا به مراکش عزیمت کرد، و در اوایل ژانویه ۱۹۷۶ (دی ماه ۱۳۵۴) به تهران مراجعت کرد.]

۱۹۷۶

دی ۱۳۵۴ - دی ۱۳۵۵

افزایش بهای نفت منجر به کاهش مصرف سوخت شده و کشورهای عضو اوپک را ناگزیر از کاهش تولید ساخت. تولید نفت ایران در حدود ۱/۶ میلیون بشکه در روز تنزل یافت، که معنی آن از دست دادن ۶ میلیارد دلار درآمد در عرض یک سال بود. کمبود بودجه بسیاری از برنامه‌های عمرانی را به وقفه در آورد. اولویت دادن به طرحهای نظامی باعث گردید هزینه‌های هنگفتی صرف آنها شود. در جاهای دیگر، شاه بر طرحهای پرطمطراق غیرنظامی تمرکز کرد: ساختمان کارخانه‌های عظیم ذوب آهن، یا نیروگاههای برق هسته‌ای. پروژه‌های زیر بنایی، ترابری و آموزشی و تأمین نیرو، تقریباً به کلی نادیده گرفته شد. تخصیص نادرست منابع به نوبه خود نرخ بالای تورم را تشدید کرد. در سرتاسر کشور کمبود مسکن، مواد غذایی و خدمات اساسی منجر به نابسامانی و اعتراض شد. علم به تمسخر می‌نویسد که "ما ادعا می‌کنیم که ایران را به دروازه‌های تمدن بزرگ رسانده‌ایم، اما کشور دائماً در معرض قطع برق است و ما حتی نمی‌توانیم تأمین آب و برق را در پایتخت تضمین کنیم." (خاطرات، ۱۱-۲۰ تیر).

یکبار دیگر دولت سعی کرد تقصیر را به گردن بخش خصوصی بیندازد. مبارزه در سراسر کشور علیه سودجویی و احتکار شدت یافت و توأم با نهضتی علیه فساد و عدم کارآیی اداری شد. شاه رئیس دفتر مخصوص خود را به ریاست کمیسیون شاهنشاهی که به منظور نظارت بر عملکرد سازمانهای مختلف دولتی ایجاد شده بود، انتخاب کرد.

اعتراضات علیه رژیم شدیدتر شد، به ویژه در دانشگاهها و در میان ایرانیان ناراضی مقیم خارج. بسیاری از دانشجویان به منظور ابراز

www.adabestanekave.com

نارضایتی شان به مذهب رو آوردند. هنگام بازدید از دانشگاه پهلوی شیراز علم از دیدن دخترانی که چادر بر سر کرده بودند تعجب کرد. پوششی که او تصور می کرد کم و بیش منسوخ شده است. ضمناً به اطلاع او رسانده شد که بعضی از آنان از دست دادن با رئیس دانشگاه. به این علت که اسلام هر نوع تماس جسمانی را بین زن و مرد خارج از چارچوب ازدواج ممنوع ساخته است. خودداری می کردند. (خاطرات، ۷ اردیبهشت). تعدادی از سفارتخانه ها و کنسولگریهای ایران به اشغال تظاهر کنندگان در آمد. در این ضمن سنای آمریکا به بحث درباره لایحه ای پرداخت که منظور از آن بازداشتن دولت آمریکا از اعطای کمک نظامی به کشورهای بود که متهم به داشتن زندانیهای سیاسی بودند. شاه معتقد بود یهودیها قادرند بر افکار عمومی غرب. به ویژه ایالات متحده آمریکا تأثیر گذارند. اسرائیل خدمات خود را ارائه داد و یک مؤسسه روابط عمومی آمریکایی به منظور بهبود تصویر ایران در خارج اجیر شد. لیکن انتظارات شاه بسیار دور از واقع گرائی بود. در پایان سال. هنگامی که معجزه ای روی نداد. او علاقه اش را به پروژه از دست داد.

با شروع سال نو ایرانی. یعنی اول فروردین ۱۳۵۵ جشنهایی در بزرگداشت پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی برگزار شد.

دوشنبه، ۱۵ دی

پیشخدمت مخصوص شاه آمد که به من بگوید اربابش قصد دارد امروز صبح به اسکی برود و بنابراین به دفتر کارش نمی آید. در عوض با تلفن با ایشان تماس گرفتم، و عرض کردم که در ملاقات دیروز با شهبانو توانستم او را متقاعد کنم که برای تعطیلاتش به سن موریتس نرود و در عوض به جایی در فرانسه برود. شاه این ترتیبات را تأیید کرد و گفت که ساعت ۳ بعد از ظهر امروز مرا به حضور می پذیرد.

شرفیابی. گزارش دادم که والا حضرت اشرف برای مسافرت قریب الوقوعش به آفریقا و سوئیس ترتیب هیچ گونه احتیاطهای امنیتی را رعایت نکرده است. شاه گفت، "ترا به خدا کاری بکنید." سفیر آمریکا برای صبحانه به ملاقاتم آمد و همراه خود پیامی از کیسینجر برای شاه آورد:

تقاضا دارد از اعلیحضرت برای هر نوع کمکی که می توانند در آنگولا بنمایند تشکر کنید. خواهشمند است به اطلاع ایشان برسانید که دولت آمریکا گزارشی از طریق ام آی ۶ بریتانیا دریافت داشته حاکی از اینکه سعودیها، به اصرار مصر، موافقت کرده اند که مبلغ ۱۳ میلیون لیره به جهت آزادیبخش آنگولا بدهند. کیسینجر تأکید دارد که دولت ایالات متحد نمی تواند این گزارش را تأیید کند اما فکر می کند که اعلیحضرت علاقه مند باشند بدانند. شاه اظهار داشت، "به سفیر صریحاً بگوئید که ما در وضعیتی نیستیم که کمک مالی بدهیم."

... شایعه‌ای را که از کانالهای انگلیسی شنیده‌ام که وزیر انرژی‌شان آنتونی بن آمادگی دارد شرکت‌های نفتی را برای افزایش خریدهایشان از ایران در ازای امتیازات خاصی تحت فشار گذارد، گزارش دادم. شاه در پاسخ گفت، "امکان ندارد. تولید ما حدود ۱/۷ میلیون بشکه در روز کاهش یافته." من متحیر شدم، کمبود ۶ میلیارد دلار در طول سال آینده به معنای این است که ما نبرد علیه کیسینجر و سعودیها را باخته‌ایم... با وجود این شاه مثل همیشه به خود مطمئن بود...

خاطر نشان کردم که ظاهراً خانم گاندی قصد دارد محدودیتهایی بر پارلمان هند اعمال کند. شاه گفت، "خوب کاری می‌کند. وقتش رسیده که خودش را از این دموکراسی بازیهای مسخره خلاص کند."

سه‌شنبه، ۱۶ دی

شرفیابی. در اشاره به شرکت‌های نفتی شاه گفت، حرامزاده‌ها بدجور برای ما خط و نشان کشیده‌اند. این هم از تظاهرشان به حسن نیت...

در پی شرفیابی امروز صبح با شاه، آلن پرفیت را به ناهار دعوت کردم. او که وزیر آموزش و پرورش پیشین فرانسه است، مردی بسیار هوشمند است و موافقت کرده کتابی درباره ایران بنویسد.

چهارشنبه، ۱۷ دی

... در افتتاح رسمی دانشگاه فرح پهلوی - دانشگاه مخصوص دختران - شرکت کردم. شهبانو دیر رسید و در سخنرانی‌اش از این موضوع عذرخواهی کرد - حرکتی دلنشین...

یکشنبه، ۲۱ دی

شاه مرا سر صبحانه به حضور پذیرفت چون قرار بود شهبانو را که عازم سفری به فرانسه است تا فرودگاه همراهی کند. نامه‌ای از ملک حسین را تقدیم کردم که دارد ملکی در سن موریتس خریداری می‌کند. شاه که به وضوح تعجب کرده بود، پرسید، "آخر پولش را از کجا آورده؟" من گفتم همین چند سال پیش بود که سعودیها ۱۲ میلیون لیره به او دادند. شاه پاسخ داد، "اما آن در ارتباط با ارثیه‌ای از جد پدری‌اش شریف حسین بود. و خدا می‌داند تا حالا بین چندین ورثه تقسیم شده است."

... قراردادی که برای تعدادی ساختمانهای مسکونی نظامی با یک شرکت انگلیسی توافق کرده‌ایم چیزی از دزدی سرگردنه کم ندارد. اشاره کردم که آنها در عمل ۶۰۰ میلیون دلار از پیشنهادات رقبا بیشتر می‌خواهند. انتظار داشتم شاه دستور توقف آن را بدهد، اما با اینکه به دقت به حرفهای من گوش داد، اظهار نظری نکرد...

شاید خیال دارد از طریق دولت عمل کند. یا شاید هم آن را به عنوان باجی تلقی می‌کند که باید به انگلیسیها داد تا آنها را ترغیب کند نفت بیشتری از ما بخرند...

... بعد موضوع بحث به دریادار ع... فرمانده سابق نیروی دریایی، کشانده شد که در پی اتهاماتی برکنار شده است... شاه از من خواست در میان آشنایان تجاری‌ام تحقیق کنم که بینم آیا هیچگونه شایعاتی درباره قراردادهای خرید نیروی دریایی وجود دارد. ضمناً اشاره مختصری هم به ثروت ارتشبد خاتمی مرحوم کرد، که ۱۰۰ میلیون دلار برآورد می‌شود. این رقم به نظرم خیلی غیرواقعی می‌آید اما اگر شاه حقیقتش را نمی‌دانت هرگز آن را بر زبان

نمی آورد. او مصمم است که در صورتی که شواهد خلاف کاری به دست آید، آن را مصادره کند. ...
دوشنبه، ۲۲ دی

شرفیابی... گزارش دادم که تحقیقاتم نشان می دهد که با اینکه ع. بدبخت فلک زده، خودش مرتکب خلافکاری نشده است، بی کفایتی اش سبب سوء استفاده های زیردستانش شده...
 ملکه سابق ثریا نامه ای نوشته و درخواست کرده آپارتمانی برایش در پاریس بخریم. شاه موافقت کرد، و به من دستور داد که ترتیبات لازم را بدهم. ... تلگرافی را از یکی از رؤسای قبایل بلوچ تقدیم کردم که به من اطلاع می داد او تسلیم شدن گروهی از یاغیانی را که قبلاً توسط عراق حمایت می شدند، پذیرفته است. شاه اظهار داشت، در پی تصمیم به فراخواندن رؤسای قبایل محلی و سپردن کار به ژاندارمری، به نتایج خیلی خوبی رسیده ایم. "لیکن من تذکر دادم که، برعکس، تلگراف من نشان می دهد که این دقیقاً رؤسای قبایل هستند که آنها را وادار به تسلیم کرده اند. او اظهار نظری نکرد، با اینکه واضح است ژاندارمری سعی کرده است کار را به اسم خود تمام کند..."

...
سه شنبه، ۲۳ دی

درباره شبکه های چریکی کشف شده در شمال کشور صحبت کردیم. شاه گفت، "قاطعیت اراده آنها در جنگیدن باور نکردنی است. حتی زنها تا آخرین نفس می جنگند. مردان قرصهای سیانور در دهانشان می گذارند و خودکشی را بر دستگیری ترجیح می دهند. ولی آخر مردم این مملکت هیچ

کمبودی ندارند. برای همه کار هست و فرصتهای بی پایانی که مردم ثروت بیندوزند. حتی کمبود جدی تکنیسین و کارگر ماهر وجود دارد. چطور ممکن است این چیزها اتفاق بیفتد؟" توضیح دادم که تروریستها شستشوی مغزی شده اند... تا فقط کاستیهای ما را ببینند و دستاوردهایمان را ندیده بگیرند... طبیعتاً نسل جوانتر آرمانگراست و به آسانی گمراه می شود. حتی ولیعهد هم از دیدن زاغه نشینان جنوب شهر به خشم آمده بود. ما فاقد دستگاه هماهنگ کننده ای هستیم که کاری کند که جوانان به جای آنکه فقط کاستیهای تأسف آور را ببینند، بتوانند تصویری صحیح از کل مملکت به دست آورند. موفقیت ما نسبت به کمبودهایمان باید حداقل ۱۰۰ به ۱ باشد، و من اطمینان دارم که چنانچه ما بتوانیم واقعیتها را واضح تر عرضه کنیم، جوانان هم آنها را درک می کنند. و با وجود این، به عنوان مثال دختر یکی از خدمتکاران مرا ملاحظه کنید. ۱۵۰۰۰۰ دلار برای فرستادن او به آلمان و معالجه اش خرج کردم، و آن وقت یک کمونیست دو آتشه باز می گردد، از من و تمام معیارهایم منزجر می شود... می خواهد بداند پول پرداخت معالجه او را از کجا آورده ام... اضافه کردم که در مورد ارتش باید مراقبت بیشتری بکنیم. شاه، در تأیید، اذعان کرد که چندین عنصر خرابکار در میان نظامیان کشف شده که به حساب آنها رسیدگی خواهد شد. من یادآوری کردم که "علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد، و ما فقط در صورتی می توانیم مانع چنین رویدادهایی شویم که نسل جوانتر را ترغیب کنیم تا به کشورشان افتخار کنند." شاه باز هم تأیید کرد، و به من دستور داد هر کار از دستم برمی آید برای کمک بنمایم...

شنبه، ۲۷ دی

همراه با شاه به تپه‌های جنوب اصفهان سفر کردم تا در مراحل پایانی مانور نظامی که در چهار روز گذشته برگزار شده شرکت کنم. نمایشی فوق‌العاده، سی هزار نفرات کاملاً مجهز، با پشتیبانی تانک، هواپیما و هلی‌کوپتر. مستشار نظامی آمریکائی به شاه گفت که، با چنین نیروی آزموده‌ای، او حاضر است به جنگ هر متجاوزی برود. حال و روز خود ما از سربازان خیلی بدتر بود، چون مجبور شدیم نزدیک به سه ساعت در معرض بادی سرد در فضای باز بایستیم. در یک لحظه نجواکنان به شاه گفتم که جای به اندازه کافی برای همه وجود ندارد، و او باید تنها فنجان چای موجود را بنوشد. به تندی گفت، "چطور چای بنوشم و شما و میهمانان، مثلاً آن افسران مصری را تشنه بگذارم." احساساتی بزرگمنشانه، اما من به ایشان یادآوری کردم که آمده‌اند مانور تماشا کنند، نه اینکه از سرما یخ بزنند. گفتند، "خیلی خوب. و زود باشید چون تقریباً یخ زده‌ام." یک ساعت بعد فنجان دومی را خواست و تأکید کرد که به همان داغی اولی باشد...

سرشام از دکتر اقبال خواسته شده بود که درباره تخطی شرکت‌های نفتی از قراردادهای خرید و فروش به تفصیل توضیح بدهد. بیچاره به کلی دستپاچه شد و گندش را درآورد، دائماً یادداشت‌هایش را قاطی می‌کرد و یک خط در میان موضوع را گم می‌کرد. شاه دزدکی نگاهی به جانب من انداخت، معلوم بود که نزدیک است از خنده بترکد. بعداً به من گفتم در شرفیابی فردا یادداشت‌های معقول‌تر فلاح را همراه بیاورم.

یکشنبه، ۲۸ دی

شرفیابی... شاه اظهار داشت، باور کردنی نیست. اقبال، فلاح را به جلسه امروز با شرکت‌های نفتی دعوت نکرده. دستور دادم که حتماً حضور یابد. این نوع خاله زنک بازیها در ارتباط با موضوعات مهم مملکتی خونم را به جوش می‌آورد...

مجدداً درباره خلافاکاریهای مالی در نیروی دریایی و هوایی بحث کردیم. شاه پرسید، "چرا آدمهایی که حقوقهای خوب دریافت می‌کنند دنبال این جور کارها می‌روند؟ پول از جایی به بعد بیشتر باعث نگرانی است تا لذت، و آن وقت باز هم حرص می‌زنند و بیشتر می‌خواهند..."

گزارش دادم که در انتظار ورود یک هیئت اسرائیلی برای تبادل نظر درباره برنامه روابط عمومی مان در ایالات متحد آمریکا و وسایل ارتباط جمعی خارجی هستیم. آنها در نظر دارند سوالات اساسی در مورد تصویری که ما امیدواریم ارائه دهیم، و نحوه انجام آن، از طریق مطبوعات، تلویزیون یا جامعه دانشگاهی، مطرح کنند... خوب نشان می‌دهد که ما چقدر از برخورد مطابق با اصول آنها عقب هستیم. شاه گفت، "اما من که بارها و بارها به شما گفته‌ام که ما فاقد دستگاه تبلیغات هستیم. و اما در مورد به اصطلاح تصویرمان، خیلی واضح در هفته اصل انقلاب مشخص شده است." سپس با لبخندی معنی‌دار ادامه داد: "اگر شما در پی استنطاق درباره نارسایی‌های گذشته هستید، بهتر است با وزیر اطلاعات تماس بگیرید." آنها بسیار مشتاق‌اند بدانند ما می‌خواهیم به عنوان یک دموکراسی تلقی شویم یا چیزی دیگر... شاه پاسخ داد، "نظام ما بی‌همتاست. با ایسم‌ها، کراسیها یا چیزهای من در آوردی دیگر توسط غربیها سروکار ندارد." من تذکر دادم که به جای اینکه

علیه غرب جبهه بگیریم، به صلاحمان است که به طور مثبت نشان دهیم خودمان چه کار کرده‌ایم. ما باید تأکید کنیم که دموکراسی واقعی در مشارکت همگانی در کلیه جوانب سیاستهای اجتماعی و اقتصادی نهفته است، نه در دو دستی تقدیم کردن قدرت به اقلیت خود منتخب اتحادیه‌های کارگری. شاه گفت: "عالی است. باید همین را به صورت یک اعلامیه تمام و کمال در آورید."

دوشنبه، ۲۹ دی

نماینده اسرائیل و معاون وزارت اطلاعاتشان امروز صبح زود همراه با یک یهودی آمریکایی به نام دانیل یانکلوویچ^۱ به منزل من آمدند. یکساعت و نیم وقت صرف بحث درباره برنامه تبلیغاتی مان کردیم و قرار گذاشتیم فردا دوباره ملاقات کنیم. آنها قبلاً به وسیله نخست‌وزیر اسرائیل در جریان قرار گرفته بودند.

شرفیابی... شاه رنگ به چهره نداشت و من، به درستی حدس زدم که اوضاع با شرکتهای نفتی بروفق مراد نیست. اظهار داشت، "حرامزاده‌ها میزان بهره‌برداری را که در اصل موافقت کرده بودند انجام دهند نمی‌پذیرند. داستانهای بی‌سروتهی درباره اینکه بازارهای بین‌المللی نفت اشباع شده‌است تحویل می‌دهند. اگر می‌خواهند از این بازیها در آورند، من هم بدون درنگ بیشتر قراردادهای وارداتی با غرب را لغو خواهم کرد." من هم موافق بودم. حالا که آنها دست ما را خوانده‌اند نباید به هیچ وجه جا بزنیم...

۱. تحلیل‌گر افکار عمومی؛ رئیس هیئت مدیره شرکت یانکلوویچ، اسکلی و وایت، نیویورک.

سه‌شنبه، ۳۰ دی

شرفیابی. گزارش دادم که انگلیسیها اجازه می‌خواهند به مدت سه روز پنج ساعت در روز هواپیماهای جاسوسی شان بین آستارا و اورمیه پرواز کنند. امیدوارند جابه‌جایی نیرو توسط ارتش سرخ در ماوراء قفقاز را تحت نظر بگیرند. شاه موافقت کرد.

م. گ. به حضور رسید تا گزارش مفصلی درباره گفتگوهایش با یانکلوویچ و اسرائیلیها تقدیم کند. شاه تأیید کرد که این عمل را نمی‌توان مخفی نگاه داشت، و بهترین راه ما این است که در ایالات متحد تحت پوشش سازمانی به نام "مرکز تحقیقات وسایل ارتباط جمعی" عمل کنیم. حداقلش این است که با این راه ما از افشای دخالت اسرائیلیها احتراز می‌کنیم... ادامه داد، ما باید خود را درست آن طوری که هستیم عرضه کنیم، با تمام کم و کاستیهایمان... دنیا به موقع خود در می‌یابد که در طول دهه آینده ما مصمم به دستیابی به مقامی قابل مقایسه با فرانسه یا آلمان غربی هستیم، ملتی با ۵۰ میلیون جمعیت، که از بهترین امکانات آموزشی و سطح پیشرفته زندگی برخوردار است.

پیش از آنکه شاه را ترک کنم، از من خواست به انگلیسیها یادآوری کنم که وارداتمان را از آنها به نسبت مستقیم هر نوع تنزلی در فروشهای نفتی مان کسر خواهیم کرد...

جمعه، ۳ بهمن

... دو ساعت تمام، غرق در افکار گوناگون، سواری کردم. بیشتر از همه نگران گفتگوهای شب گذشته با مجیدی، رئیس سازمان برنامه، بودم. هنگام مرور

پروژه‌های مختلف مورد علاقه شاه، او روضه خوانی مفصلی درباره کسریهای مالی و هدر دادن منابع در دسترس مان کرد. من واقعاً می‌ترسم که این نخستین غرشهای انقلابی قریب الوقوع باشد.

مجیدی گفت که امسال حدود ۴ میلیارد دلار کسر بودجه داریم با این حال دولت دست به ولخرجیهای بیهوده می‌زند؛ مثلاً، ۴۰۰۰ کامیون خریداری کرده‌اند بدون اینکه یک نفر راننده واجد شرایط برای راندن آنها داشته باشند. ضررهای ما از بابت خرید گندم، شکر و سایر مواد غذایی اساسی باور نکردنی است. و آن وقت در این شرایط مجدداً، ۲ میلیارد دلار دیگر به کشورهای خارجی وام داده‌ایم. به گفته مجیدی سازمانهای دولتی پیش از انجام هزینه‌هایشان حتی لازم ندانستند او را از مخارجشان آگاه کنند.

این آدمها خائن محض هستند؛ آنان به شاه و به مملکت خیانت کرده‌اند. شجاعت این را هم ندارند که به شاه بگویند اوضاع از چه قرار است. نتیجه آن این است که ما چاره دیگری نداریم جز این که به جای رویارویی با شرکتهای نفتی تسلیم شویم.

یک روز عالی با آسمان آبی و با این وجود فکرم با تیره و تارترین افکار مغشوش است. شاه همه چیز را فدای به عظمت رساندن این مملکت کرده، ولی حالا در چنگ خائنین افتاده، یا حداقل آدمهای نالایق و متملق! وقتی به اعتماد کورکورانه خودش به حسن نیت عمومی فکر می‌کنم... به او خیانت شده، و ما حتی یک خط دفاعی سالم و دست نخورده در مقابل شرکتهای نفتی نداریم...

شاه به من گفت: «من می‌دانم که اینها همه چیزها نیستند، اما من نمی‌دانم که چه چیز دیگری هست. من می‌دانم که اینها همه چیزها نیستند، اما من نمی‌دانم که چه چیز دیگری هست.»

شنبه، ۴ بهمن

سفیر آمریکا را برای صرف صبحانه ملاقات کردم و گفتگوی مفصلی درباره اوضاع در ارتباط با نفت داشتیم... او کاملاً در جریان رویدادهای اخیر قرار دارد و قول داد هر کار از دستش برمی‌آید به نفع ما انجام دهد... به او هشدار دادم که سقوط تولید ما اول از همه بر وارداتمان از آمریکا تأثیر می‌گذارد؛ به عنوان مثال، ما همین حالا هم مجبور شده‌ایم سفارتمان را برای رزمناوهای اقیانوس پیما لغو کنیم... آن وقت درباره منظور سفر اخیر فرستاده‌ای از موریتانی به تهران سؤال کرد، من خودم را به نفهمی زدم، و به او اطمینان دادم که موضوع را با شاه مطرح کنم.

شرفیابی... شاه به من دستور داد سفیر را کاملاً در جریان قصد سفر میهمان موریتانی مان بگذارم، که اینجا آمده تا از ما در برابر الجزایر کمک بخواهد. الجزایریها جبهه پولیساریو را به توپخانه سنگین مجهز کرده‌اند، اما ما نمی‌توانیم هیچ کمک مشخصی در این زمینه بکنیم. شاه گفت، "با وجود این باید از آمریکاییها پرسید، به عقیده آنها، الجزایریها با این همه سلاح روسی چکار می‌کنند؟ ضمناً ژنرال جیاب^۱ در کشور آنها چه می‌کند؟ در انگولا، در جنوب قاره، نیروهای طرفدار غرب توسط نیروهای مشترک روسی - کوبایی تارو مار شده‌اند. فرانسه اعلام کرده که قصد دارد به جیبوتی استقلال دهد، که در این مرحله سوماالیا مطمئناً دست به اغتشاشاتی خواهند زد. آفریقا در محاصره حلقه سرخ آتش قرار خواهد گرفت. آن وقت آمریکاییها در برابر مساعی ما برای کاهش فشاری که در اقیانوس هند تحت آن قرار دارند

شاه به من گفت: «من می‌دانم که اینها همه چیزها نیستند، اما من نمی‌دانم که چه چیز دیگری هست. من می‌دانم که اینها همه چیزها نیستند، اما من نمی‌دانم که چه چیز دیگری هست.»

۱. ژنرال وی. ان. جیاب، وزیر دفاع ویتنام که برجسته‌ترین فرمانده نظامی ویتنامی در جنگهای علیه فرانسه و آمریکا بود.

بی تفاوت باقی می ماند. تنها ما هستیم که می توانیم در برابر نیروی دریایی هند قد علم کنیم، و بنابراین به آمریکا کمک کنیم."

چهارشنبه، ۸ بهمن

شرفیابی... گزارش دادم که وزیر دربار مراکش مایل است در اولین فرصت ممکن به دیدن ما بیاید. تقریباً قطعی است که قصد دارد خواهان کمک نظامی در صحرا علیه الجزایرها شود...

مباحثه‌ای در سنای آمریکا در جریان است، که هدف از آن باز داشتن دولت از اعطای کمک نظامی به هر کشوری است که سابقه زندانی کردن ناراضیان سیاسی را دارد. شاه اظهار داشت، "چه مسخره بازیهایی. حق آمریکاییها همین است که ما زندانها را خالی کنیم و اجازه دهیم خرابکاران قدرت را به دست گیرند. آن وقت خوب به واشینگتن نشان خواهند داد که چقدر برای ارزشهای قدیمی و خوب آمریکا احترام قائلند..."

دوشنبه، ۱۳ بهمن

...نخست وزیر را در دفترم پذیرفتم و حدود یک ساعت با او صحبت کردم. او نگران نتیجه اثرات سوء مبارزه شاه علیه فساد است و می ترسد که نهایتاً کل نظاممان را تضعیف کند. از من خواست که با مجاب کردن شاه به ملایم کردن مبارزه کمک کنم. گفتم، "اما اگر شما مخالف برنامه بودید، چرا از اول از آن حمایت کردید؟ در واقع، چرا تا این حد در تبلیغ کردن آن زیاده روی کردید؟" پاسخ داد که هیچ چیز نمی توانست مانع شاه شود، و او هر قدر سعی کرد با شاه مواجه کند با کم محلی مواجه شد. من هم اذعان کردم که شریک

نگرانیهای او در مورد این مبارزه هستم و قول دادم که در شرفیابی فردا موضوع را مطرح کنم."

قبلاً سرمقاله‌ای را در لوموند به شاه نشان داده بودم، که به خاطر اعدامهای اخیر تروریستها از ما انتقاد کرده بود. وقتی او مقاله را نامربوط توصیف کرد، من تذکر دادم که وجهه ما در سرتاسر دنیای غرب رو به تنزل است. پاسخ داد، "خوب که چی؟ ما که نباید بنده افکار عمومی غرب بشویم. این روزنامه نگاران حرامزاده کاری جز مزخرف گویی ندارند. یک قاتل، بخصوص یک تروریست، فقط سزاوار مرگ است."

سه شنبه، ۱۴ بهمن

...شرفیابی. خلاصه برنامه کاری شاه را تا مهرماه آینده تقدیم کردم، که برنامه سنگینی است، از جمله دیدارهای رؤسای جمهور مصر، تونس، اتریش، فرانسه، و ولیعهدهای اردن و بحرین از ایران. شاه هم باید مسافرتهایی را به پاکستان و ایتالیا، و بازدید گسترده‌ای از استانها به مناسبت پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی در آن بگنجانند...

آیت الله خوانساری از تعهد خود مبنی بر محکوم کردن علنی فعالیت‌های به اصطلاح مارکسیستهای اسلامی شانه خالی کرده است. ادعا می کند که هنوز موقعش فرانسیده است... شاه گفت، "چیزی را که نمی فهمم این است که آیا آیت الله به این خاطر شانه خالی کرده که تروریستها خیلی قدرتمندند؟" در پاسخ گفتم که ابداً اینطور نیست؛ فقط بدین خاطر است که خوانساری محافظه کار، احمق و حقه باز است. طبیعت انسان که عوض نمی شود... نخست وزیر تلفن کرد که بگویند خودش موضوع مورد بحث شب

گذشته را با شاه مطرح کرده‌است و او تا حدودی تحت تأثیر قرار گرفته‌است. بنابراین بهتر است که من از مطرح کردن آن در شرفیابی خودم خودداری کنم. خوب، او که نمی‌داند من هر چیزی را که می‌شنوم حداکثر ظرف بیست و چهار ساعت به شاه گزارش می‌دهم...

چهارشنبه، ۱۵ بهمن

شرفیابی... نامه‌ای را از پرنس برنهارد از هلند تقدیم کردم... او هم یک کارچاق کن لعنتی دیگر است. شاه به تمسخر گفت، "می‌بینم که پرنس مثل همیشه مشتاق از بین بردن فساد است..."

پنجشنبه، ۱۶ بهمن

...وقتی شرفیابی امروز به پایان خود نزدیک می‌شد، حس کردم که هنوز چیزی هست که شاه می‌خواهد به من بگوید، بنابراین ساکت منتظر شدم تا خودش شروع کند. "آن فلان فلان شده ن. ج. را بخاطر می‌آورید؟ همان مهندس ارتش را که دستگیر کرده بودیم؟ حرامزاده به قصدش درباره‌ی اختلاس مبلغی نزدیک به ۱۲۰ میلیون دلار در قراردادی اعتراف کرده‌است." من اشاره کردم که چندین بار شایعاتی را که با این داستان جور در می‌آمد به عرض رسانده بودم؛ در واقع به حد کافی هشدار داده بودم که قراردادی را که می‌خواستیم با یک کنسرسیوم انگلیسی امضاء کنیم چهار برابر ارزش رایج بود. شاه گفت، اما من اصلاً نمی‌توانستم آن را باور کنم. فکر کردم دارید مبالغه می‌کنید.

جمعه، ۱۷ بهمن

...از وزیر دربار مغرب، مولایی حفیض، استقبال کردم، و چند ساعتی با او گفتگو کردم. از ما می‌خواهد که همه نوع تکنولوژی نظامی را برای یاری در جنگشان علیه [جبهه] پولیساریوی تحت حمایت الجزایر به آنها بدهیم... در این سفر یک سرهنگ نیروی هوایی مغرب که شخصی است بسیار مطلع، او را همراهی می‌کند، که می‌توانست رقم دقیق هواپیماهای اف - ۵ ما را، که امیدوارند چندتایی اش را به دست آورند، نقل کند. وقتی از او پرسیدم خیال دارد در مورد خلبانان چه کند، به من اطمینان داد که پیشاپیش پنجاه خلبان کار آزموده برای پرواز این نوع هواپیما آماده دارد؛ پاسخی که مرا غافلگیر کرد... به رغم عدم حمایت الجزایر از ما در آخرین اجلاس اوپک، روابط ما با آن کشور اخیراً بهتر شده‌است. نمی‌دانم شاه چطور می‌تواند از برآوردن تقاضای مغرب طفره برود.

شنبه، ۱۸ بهمن

شرفیابی. در پاسخ درخواست مغرب، شاه مدعی شد که ما هواپیمای اف - ۵ زیادی نداریم که به کسی بدهیم... شاه قرار است فردا برای چهار روز اسکی به گاجره برود. گفت، "باید هر روز به آنجا پرواز کنید که گزارشتان را بدهید." در پاسخ گفتم که خیلی از تلف کردن این همه وقت شاه اکراه دارم. گفت، "به عبارت دیگر تنبلی‌تان می‌آید که به خودتان زحمت بدهید." گفتم، "ابداً اینطور نیست. تا گاجره فقط ده دقیقه با هلی کوپتر طول می‌کشد و من همیشه شرفیابی به حضور اعلیحضرت

را افتخاری می‌دانم. اما آیا خودتان قدری از دیدن هر روز من خسته نمی‌شوید؟" شاه خندید.

نامه‌ای را از والا حضرت اشرف تقدیم کردم، که می‌خواهد خانه‌ای در نیویورک بخرد. شاه اصلاً خوشش نیامد. "می‌خواهد در میان این هرج مرج در آمریکا برای خودش خانه و زندگی به راه بیندازد. با این کار هیاهوی بیشتری را علیه ما در کشور به راه می‌اندازد. باید عقل از سرش پریده باشد." سرشام باز هم درباره مغرب بحث کردیم... بعداً به دیدن میهمانان رفتم و به آنها گفتم که حاضریم به فوریت هفت فروند هواپیمای اف - ۵ از طریق دولت اردن در اختیار آنها بگذاریم. خیلی خوشحال شدند.

دوشنبه، ۲۰ بهمن

ترتیبی دادم که پزشکان فرانسوی شاه از او در گاجره عیادت کنند تا نمونه خون بیشتری بگیرند...

مبارزه علیه فساد به اوج تبلیغاتی خود رسیده است. عجیب است که این دولت چگونه دائماً افکار والای شاه را به صورت مستندترین کلیشه‌ها درمی‌آورد...

چهارشنبه، ۲۲ بهمن

...سرشام شهبانو اظهار داشت که ژیسکار دستن در طول مسافرت ایشان برای اسکی در وال دیزر خیلی لطف کرده و چندین بار تلفن زده بود. من هم به نوبه خود گفتم که پذیرایی بسیار شایانی از من هنگام سفرم به مغرب به عمل آمده بود، که فقط از سر التفات محض نبود، بلکه به این دلیل بود که پادشاه ما از چنین اهمیت و احترامی برخوردار است. این اظهار نظر آخر با سکوت سردی

مواجه شد. یک نفر سیاستمدارانه موضوع صحبت را عوض کرد...

جمعه، ۲۴ بهمن

شرفیابی در پی گفتگوهایم با فریدون موثقی، سفیرمان در اردن، گزارش دادم که مغربها اینک از اردن خواسته‌اند که سلاحهایی را که ما موافقت کرده‌ایم هم اکنون، به آنها تحویل دهند، تا اینکه ایران آنها را جایگزین سازد. ملک حسین هم ظاهراً از این ترتیبات راضی نیست اما حاضر است در صورتی که شاه مایل باشد آن را انجام دهد. اشاره کردم که اصلاً برنامه این نبود که ملک حسین سلاحها را تأمین کند، و این که باید راه‌حلهای عاقلانه‌تری وجود داشته باشد. شاه در پاسخ گفت، "سفیر آمریکا را احضار کنید، و به او بگوئید که مغربها هم ملک حسین و هم خود من را در موقعیت مشکلی قرار داده‌اند. به لحاظ سیاسی برای ملک حسین بدتر است چون او خیلی علاقه دارد روابطش را با سوریه، یعنی یکی از سرسخت‌ترین متحدین الجزایر، بهبود بخشد. مغرب همسایه آمریکاست، با اینکه اقیانوس اطلس بینشان قرار گرفته. نه همسایه ماست و نه ملک حسین. چرا ما باید سلاح در اختیار او بگذاریم؟" ...

والا حضرت اشرف اجازه خواسته اول فروردین را به عنوان تاریخ اعلان تأسیس بنیاد خیریه‌اش تعیین کند. شاه به شنیدن این حرف زد زیر خنده... "به او بگوئید اعلامیه لعنتی‌اش را صادر کند، اما نباید تحت هیچگونه توهمی باشد که می‌تواند مردم را اغفال کند..."

شنبه، ۲۵ بهمن

با سفیر آمریکا ملاقات کردم، که به من گفت ملک حسین آماده است هواپیماهای اف - ۵ را در اختیار مغرب قرار دهد... به شرط اینکه مغربها تضمین کنند موجودی او را ظرف هجده ماه جایگزین سازند، و در عوض به او هواپیمای اف - ۵ ای بدهند که پیشرفته تر از اف - ۵ است... از این حرف تعجب کردم چون کاملاً متضاد با چیزی است که از سفیرمان موثقی شنیدم... آنوقت سفیر پرسید که آیا مغرب آنقدر پول دارد که چنین تضمینی را به مرحله اجرا درآورد. در پاسخ گفتم که آنها از صادرات فسفات عایدات خیلی خوبی دارند. فاش نکردم که شاه از قبل آمادگی اش را در دادن کمک مالی ابراز کرده بود.

به دستور شاه، درباره سفر قریب الوقوع جان کانالی وزیر خزانه داری پیشین آمریکا پرس و جو کردم، بخصوص تأکید کردم که شخصی که او به عنوان واسطه برای درخواست شرفیابی مورد استفاده قرار داده بود از شهرت بسیار بدی برخوردار است. تازه، مگر خود کانالی هم متهم به اخذ رشوه از دامداران آمریکا نشده بود؟ در چنین شرایطی من چطور می توانستم اجازه دهم به حضور شاه برسد؟ سفیر پاسخ داد که واسطه ای که نامش را آوردم از دوستان کانالی نبود، او صرفاً از جانب شرکتی که کانالی مشاور حقوقی اش است عمل می کند. خود کانالی هم از هرگونه خلافکاری تبرئه شده و حتی ممکن است در انتخابات ریاست جمهوری آینده نامزد جمهوریخواهان شود.

۱. در ژوئیه ۱۹۷۴ هیئت منصفه واترگیت کانالی را به خاطر رشوه خواری و شهادت دروغ محکوم کرد، اتهاماتی که ناشی از افزایش سوبسیدهای دولتی برای تولیدکنندگان شیر بود که در زمان وزارت خزانه داری او تصویب شده بود. سال بعد او را تبرئه کردند.

آمریکا هم عجب مملکت غریبی است!

شرفیابی. پیشنهاد کردم که شاه موافقت کند چزنوف، سردبیر نیوزویک را، که اسرائیلیها از او خواسته اند مقاله خوبی درباره ما بنویسد، به حضور بپذیرد. شاه موافقت کرد...

دوشنبه، ۲۷ بهمن

سفیر آمریکا دیشب تلفن کرد که بگوید واشینگتن به ما چراغ سبز داده که سلاحهای ساخت آمریکا را در اختیار مغرب بگذاریم. متأسفانه یک شرط کاملاً غیرممکن گذاشته اند؛ این که ترتیبات داده شده به اطلاع کنگره برسد، که معنایش این است که مطبوعات از آن خبردار خواهند شد... این موضوع را به شاه گزارش دادم...

سه شنبه، ۲۸ بهمن

با سفیر افغانستان ملاقات کردم که به نظر می رسید نگران اوضاع کشورش است. داوودخان مبتلا به پشت درد شدید است که ممکن است سل استخوان تشخیص داده شود. سفیر پرسید که آیا می توانم شغلی برای خواهرش پیدا کنم، که در شرف طلاق گرفتن از پسر ظاهر شاه است. ضمناً به من گفت که ملکه سابق زندگی را برای شوهرش، که در رم در تبعید به سر می برد، جهنم کرده است. او دائماً دعوا و مراغه به راه می اندازد و چندین بار تهدید کرده که او را برای همیشه ترک خواهد کرد. ظاهراً حتی وقتی در کابل زندگی می کردند هم از این مسخره بازیها در می آورده، و به همین علت پادشاه نمی توانسته حواسش را روی امور مملکتی متمرکز کند.

نماینده اسرائیل را پذیرفتم. منظور اصلی اش این بود تعهداتم را به من یادآوری کند، بخصوص حالا که برنامه تبلیغاتی ما در حال نتیجه بخشیدن است. مجله آلمانی کوئیک، که متعلق به یهودیه است، مصاحبه ای را با شاه منتشر کرده که ضمناً توسط رادیو و تلویزیون اروپا هم به صورت بولتن های خبری ساعتی به مدت بیست و چهار ساعت تمام پخش شده است...

شنبه، ۲ اسفند

... شرفیابی. پرسیدم که آیا اعلیحضرت درباره تأمین اسلحه برای مغربها تصمیمی گرفته اند. پاسخ داد که اسلحه توسط اردن حمل می شود که مسئولیت تحویل نهایی آنها را به عهده گرفته است. در چنین شرایطی فرقی نمی کند که آیا کنگره از این معامله خبردار شود یا نه.

عرض کردم که با وجود این، ملک حسین، با توجه به تمایلش به نزدیکی به سوریه، از یک چنین افشاگری ضرر خواهد دید. شاه گفت، "این مشکل اوست با اینکه ما اطمینان حاصل خواهیم کرد که هیچ کاری بدون موافقت او صورت نگیرد."

یکشنبه، ۳ اسفند

... شرفیابی. شاه سرحال نبود. از احوالپرسی خودداری کردم، با اینکه حس کردم ناراحتی اش بیشتر روحی بود تا جسمی. کوچکترین توجهی به گزارش من نکرد. که مرا حتی نگرانتر کرد... شاید نگران رسوایی لاک هید است؛ آنها اخیراً تعدادی هواپیمای باری سی - ۱۳۰ به ما فروخته اند، و ممکن است این گندکار ما را در بیاورد. کمیته سنای آمریکا موارد فساد را در ژاپن،

هلند و ایتالیا افشا کرده است، و اعلام کرده که یک کشور خاورمیانه ای که تا به حال از آن نام برده نشده هم در این موضوع درگیر است...

... نامه بامزه ای را از والاحضرت اشرف تقدیم کردم، که پیشنهاد می کند ما کوبا را در مبارزه جهانی علیه بیسوادی شرکت دهیم. شاه اظهار داشت "چه مزخرفاتی. آخر ما چطور می توانیم با یک مشت انقلابی دیوانه کوبایی همکاری کنیم؟"...

دوشنبه، ۴ اسفند

... با نماینده اسرائیل ملاقات کردم... قرار است به زودی هیثی را از کنگره آمریکا، که از کشورهای دریافت کننده سلاحهای آمریکایی دیدار می کنند، بپذیریم. سفیر مشخصات تک تک اعضاء هیث را در اختیار من گذاشت، و به من اطمینان داد که همگی از حامیان سرسخت اسرائیل هستند. پیشنهاد کرد که برنامه توجیهی کاملی برای آنها آماده کنیم؛ چون آنها به قدری الاغ هستند که ممکن است در غیر اینصورت رأی به تحریم کامل فروش اسلحه به ایران بدهند...

سه شنبه، ۵ اسفند

... شهبانو عازم مسافرت رسمی به سنگال شد... شاه بر اثر سرما خوردگی بستری شده است...

... بیمارتر از آن بود که سرهنگ کباج مغربی را به حضور بپذیرد که در عوض با من ملاقات کرد. به من گفت، که در پی دیدار آخرش از ایران، او و مولائی حفیض به اردن رفته بودند که ملک حسین را مجاب کنند به عنوان

واسطه در تحویل سلاح از طرف ما به مغرب عمل کند. حسین هم در عوض آنها را به سوریه فرستاد تا حافظ اسد را در جریان اختلافاتشان با الجزایر بگذارند. آنها اسد را بسیار انعطاف پذیر یافتند. ظاهراً به آنها گفته است که هرگز نمی تواند مغربیهای شجاعی را که در کنار متحدین سوریه ای شان در جنگ علیه اسرائیل جنگیده بودند فراموش کند. آنها چیزی درباره سفرشان به ایران به اسد نگفتند، ضمناً هم به او نگفتند که این ما هستیم که در واقع سلاحها را به اردن می دهیم. در پی آن ملک حسین کباج و مولائی حفیض را به واشینگتن فرستاد که در آنجا با ژنرال ورنون والترز گفتگو کردند. این ژنرال، که شخصیت مهمی در سیاست، دولت آمریکا را وادار کرد پیشنهادهای ما را بپذیرد...

بعداً لرد چالفونت از بی بی سی را پذیرفتم. ساعتی را باهم گذرانیدیم، و درباره چهره منفی ای که ایران در انگلستان کسب کرده است بحث کردیم. در آنجا به ما برجسب کشور ورشکسته ها را زده اند. من اشاره کردم که ۲ میلیارد دلار کسری در بودجه ۴۵ میلیارد دلاری را نمی توان ورشکستگی تلقی کرد. در مقایسه با اوضاع نابسامان اقتصادی انگلستان سسکه ای بیش نیست. او قول داد این موضوع را به صورت مقاله ای در تایمز منعکس می سازد...

شنبه، ۱۶ اسفند

شرفیابی. گزارش دادم که شهبانو به بانک عمران دستور داد، مبلغ ۱۰۰۰،۰۰۰ دلار به پادشاه سابق آلبانی وام دهد، که علاوه بر وام قبلی مبلغ ۴۰۰،۰۰۰ دلاری اش می باشد. شاه گفت، "کاری نمی شود کرد. دستور دهید پول را پردازند."

سرشام شهبانو مصممانه کوشید جلوی سگ شاه، سگی گول پیکر از نژاد دانمارکی را بگیرد که پوزه اش را در بشقابهای اشخاص فرو نبرد. شاه از او پرسید فکر می کند دارد چکار می کند. شهبانو گفت، "متملقین همه جا هستند. من از امثال آنها پیروی نمی کنم. حتی به این سگ هم تملق گفته می شود، فقط به این علت که سگ شماست. تنها من هستم که به این مزخرفات واقعی نمی گذارم." تردید دارم که شاه از این حرف خیلی خوش آمده باشد.

پنجشنبه، ۲۱ اسفند

...با اف. یک آمریکایی سرشناس، که هراز چندی به ایران مسافرت می کند تا به کارهای تجاری کوچکی که اینجا دارد رسیدگی کند، ملاقات کردم. گفت که اگر ما بخواهیم، او می تواند تضمین کند که واشینگتن اسامی کسانی را که معلوم می شود از شرکتهای آمریکایی رشوه گرفته اند کاملاً مخفی نگه دارد. در پاسخ گفتم ما نگرانی خاصی از این لحاظ نداریم و بعد از آنکه این همه به خاطر فساد مورد حمله قرار گرفته ایم، برایمان اطمینان بخش است که بینیم متهم کنندگان آمریکایی مان، بخصوص آنهایی که در کنگره هستند، خودشان به خاطر کلاشیهای حتی بدتر مقصر شناخته شده اند. به او گفتم که در واقع خیلی هم مایلیم که اسامی افراد مقصر افشا شود. اگر واشینگتن نمی خواهد این کار را بکند، ما سعی خواهیم کرد فهرست را به دست آوریم و به ابتکار خودمان آن را منتشر سازیم. طرف خیلی جا خورد...

یکشنبه، ۲۴ اسفند

شرفیابی... به شاه یادآوری کردم که نوروز نزدیک است و خانم دیبا

انتظار دارد یا به لقب افتخاری والا حضرت مفتخر شود، یا اینکه نشان خورشید را دریافت کند. عاقلانه نیست که او را مایوس کنیم. شاه گفت، "در باره این موضوع با شهبانو صحبت کرده‌ام، و او هم خیلی از خودپسندی مادر به اصطلاح درویشش متحیر است. اظهار داشتم که چقدر تعجب می‌کنم از اینکه این دو خانم قبلاً درباره موضوع باهم صحبت نکرده‌اند. تصور من این بود که شهبانو اولین کسی باشد که خانم دیبا تقاضایش را باوی در میان گذاشته باشد. شاه گفت، "خوب غلط تصور کردید. بیائید فرض کنیم که من نشان خورشید را به او دادم. آن وقت چطور موضوع را برای مادرم توجیه کنم؟ خواهرم شمس حتماً او را تحریک خواهد کرد. آنوقت باز هم یک دعوای دیگر! کاملاً این نکته را درک کردم و قول دادم که دیگر هرگز این موضوع را مطرح نکنم، با اینکه اضافه کردم برادر خانم دیبا، محمدعلی قطبی، می‌خواهد که لقب "سفیر سیار" به وی اعطاء شود. شاه گفت، "باورکردنی نیست..."

دوشنبه، ۲۵ اسفند

... شرفیابی... قرار است به مناسبت جشنهای پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی، ۳۰۰۰ نماینده از اقصی نقاط کشور در گروههای ویژه‌ای در دهکده المپیک شرکت کنند. بی مناسبت نیست که اعضای خاندان سلطنت در آنجا حضور یابند، و پیشنهاد کردم که از ولیعهد هم دعوت کنیم. شاه تأیید کرد، اما به عهده من گذاشت که ولیعهد را وادار سازم شرکت کند...

بر اساس سنتی قدیمی کلیه اعضای خاندان سلطنت هنگام تحویل سال نوبه اعلیحضرتین ملحق می‌شوند. اما حالا، والا حضرت اشرف خواسته است

که یا کمی پیش یا کمی بعد از دیگران پذیرفته شود. هرگز ندیده‌ام که شاه چنین از کوره در برود. فریاد زد، "فکر می‌کنند من کی هستم؟ آنها یک مشت آدمهای بیکاره‌ای هستند که بدون من محکوم به فنا هستند. اجازه نمی‌دهم با من این طور رفتار شود. لازم نیست دیگر خواهرم در مراسم شرکت کند. و شما چرا باید با این مزخرفات مرا ناراحت کنید؟ خیلی به من خدمت بیشتری می‌کنید اگر به خویشانم تعهداتشان را نسبت به من یادآوری کنید." از اینکه اصلاً دهانم را باز کرده بودم متأسف شدم، اما دیگر خیلی دیر شده بود...

چهارشنبه، ۲۷ اسفند

روزی پرمشغله. شرفیابی... شاه تقاضای رئیس لاک هید را رد کرده است. قرار است ملک حسین و همسرش، در راه بازگشت از سفر به خاور دور به تهران بیایند. شاه اظهار امیدواری کرد که آنها بیش از بیست و چهار ساعت اینجا نمانند، چون ما باید به کارهای خیلی زیادی رسیدگی کنیم...

با سفیر انگلیس ملاقات کردم و از جمله درباره سفر قریب الوقوع شهبانو به لندن، برای افتتاح نمایشگاه هنر اسلامی توسط ملکه الیزابت، گفتگو کردیم. قرار است شهبانو به عنوان میهمان نیمه رسمی در کاخ ملکه مادر انگلیس اقامت کند. به سفیر هشدار دادم که با اینکه هنوز فرصت نکرده‌ام موضوع را با اعلیحضرتین مطرح کنم، چنانچه قرار باشد در مراسم گشایش شهبانو پشت سر ملکه الیزابت راه برود، کاری خواهم کرد که این ترتیبات لغو شود. او یا باید پیشاپیش ملکه راه برود یا در کنار ایشان. واکنش سفیر خیلی معقولانه بود و قول داد موضوع را به لندن ارجاع کند...

بعد رفتم فرودگاه تا با رئیس جمهور گامبیا، که چند روز گذشته میهمان ما

بوده، خداحافظی کنم. در انتظار ورود ملک حسین آنجا ماندم و شاه هم به من ملحق شد. پرسید که آیا سفیر شوروی امسال هم مانند سال گذشته ابراز تمایل کرده بود که از طرف من به کیش دعوت شود. پاسخ دادم خیر، به رغم اینکه در ضیافت اخیر به افتخار رئیس جمهور گامبیا به وضوح به او گفته بودم که قصد داریم همه تعطیلات عید را در جزیره بگذرانیم. شاه اظهار داشت، "لابد از دست ما دلخورند. دخالت ارتش ما را در عمان تأیید نمی کنند. به خود این حق را می دهند که در آفریقا یا هرجای دیگر دخالت کنند، اما به محض اینکه ما داوطلب کمک به دولتی نیازمند می شویم، این قدر به دست و پا می افتند..."

پنجشنبه، ۲۸ اسفند

...قرار بود ملک حسین ساعت ۱۰ امروز صبح عزیمت کند اما گفتگویش با شاه سبب شد تا حوالی ظهر هم به فرودگاه نرسد. در این ضمن من یک ساعت را به صحبت با زید الرفاعی، نخست وزیر اردن، و ساعتی هم به بازی تخته نرد با او گذراندم. درست مثل یک حرفه ای بازی می کند.

پس از آن در معیت شاه به کاخ نیاوران رفتم. یادداشتهای سفیر آمریکا را که قبل از ورود میهمانان اردنی مان به او داده بودم، به من پس داد. یادداشت مورد بحث نقشه ای را برای فروش ۱۴ گردان از موشکهای پیشرفته هاوک و ۱۰۰ توپ ضد هوایی ولکان، جهت تأمین یک دفاع هوایی با کار آیی بالا را برای اردن، تشریح می کند... چون اردن فاقد بودجه لازم بود ملک حسین عربستان سعودی را مجاب کرده بود که کل هزینه را بپردازد. دولت سعودی تصور کرده بود که هزینه بالغ بر ۳۰۰ میلیون

دلار می شود... لیکن این رقم صرفاً سخت افزار پایه را می پوشاند. مجموع اینها، از جمله تحویل و سرویس، بالغ بر چیزی نزدیک به ۸۰۰ میلیون دلار می شد. وقتی سعودیها این موضوع را فهمیدند پیشنهاد خود را پس گرفتند، لیکن به ملک حسین اطلاع دادند که به تعهد خود برای پرداخت ۳۰۰ میلیون دلار پایبند می مانند. اردن هم سعی کرد این مبلغ را صرف خرید یک سیستم دفاع هوایی مشابه از روسیه شوروی سازد، و فرض را بر این قرار داده بود که سعودیها با آن موافق خواهند بود. سفیر آمریکا نوشته بود که امکان دارد ملک حسین سر خود چنین فرضی کرده باشد، او از جانب واشینگتن، از شاه تقاضا می کرد به ملک حسین بگوید به صلاحش است که پای مسکو را به میان نکشد، و با عربستان سعودی و آمریکا کنار بیاید.

شاه گفت، او و ملک حسین مفصلاً موضوع را مورد بحث قرار داده اند. گفت، "به سفیر آمریکا بگوئید که، اگر آمریکا همچنان مصرانه بخواهد حسین را مایوس سازد، روزی از این کار متأسف خواهد شد. آمریکاییها واقعاً فکر می کنند دوستانشان در جهان عرب چه کسانی هستند؟ حتی به نظر می رسد عربستان سعودی را چیزی بیش از منبع نفت و پول تلقی نمی کنند. آنها باید به حسین کمک کنند، خیلی هم فوری. باید این کار را بکنند. خیال دارم مسئله را شخصاً با پرزیدنت فورد مطرح کنم..."

جمعه، ۲۹ اسفند

امروز صبح شاه گرفتارتر از آن بود که مرا به حضور بپذیرد و بعداً وقتی داشت حمام می‌کرد از من خواست که به دیدنش بروم. شهبانو سرزده وسط گفتگوی ما وارد شد. آمده بود به او بگوید از انتظار کشیدن برای صرف ناهار خسته شده‌است. و وقتی فهمید شاه تنها نیست خیلی جا خورد. شاه او را در جریان ملاقات من با سفیر انگلیس، و تردید من درباره سفر ایشان به لندن، گذاشت. از تند و تیزی لحنی که با سفیر به کار برده بودم تکان خورد، اما شاه به او اطمینان داد که هر چه گفته بودم کاملاً به جا بوده‌است.

شاه گفت که پنجاهمین سالگرد سلسله خیلی بیشتر مورد استقبال شورویها قرار گرفته تابلوک غرب، ظاهراً گرمترین پیامهای تبریک همگی از رژیمهای کمونیست دریافت شده‌است...

شنبه، ۳۰ اسفند

شرفیابی... پیش از آن با سفیر اسرائیل ملاقات کرده بودم، که مدعی بود هیتی که از طرف سنای آمریکا فرستاده شده بود تا درباره فروش اسلحه به خاورمیانه گزارش دهد، گزارش بسیار مساعدی درباره ایران تدوین کرده‌است. تنها مشکل آنها این بود که آیا باید اولویت به ما داده شود یا به سعودیها. شاه به شنیدن این زد زیرخنده. بعضی وقتها حماقت آمریکا را باور نکردنی می‌یابد...

گزارشی از دکتر فلاح را در ارتباط با سهام شرکت نفت بریتانیا که قبلاً متعلق به شرکت نفت برمه بود، و اینک در اختیار بانک انگلستان است، تقدیم کردم.

گزارش حاکی از آنست که آنتونی بن، وزیر انرژی بریتانیا، موفق شده ۳ درصد از این سهام را برای دولت انگلیس بخرد، و در صورت تأیید دولت، بقیه آن - یعنی کمتر از ۱۸ درصد سهام - به نسبت مساوی به دولتهای ایران و آلمان غربی پیشنهاد شود.

یکشنبه، اول فروردین

به رغم هوای بارانی، جشنهای خاندان پهلوی امروز صبح با مراسمی در آرامگاه رضاشاه برگزار شد. قبلاً مردم نسبت به بدشگونی چنین جشنی هشدار داده بودند، ناصرالدین شاه قاجار در شب مراسم پنجاهمین سالگرد سلطنت خودش به قتل رسیده بود. در مقایسه با آن بدیاری ما خیلی جزئی بود؛ ولیعهد مجبور شد به گوشه‌ای برود و بالا بیاورد...

بعد از نهار همراه همسر و خانواده‌ام به کیش پرواز کردم...

دوشنبه، ۲ فروردین

شاه و شهبانو با هواپیماهای جداگانه وارد شدند... ولیعهد دو ساعت پیش از من وارد شده... والدینش را به دیدن اقامتگاهی که برای او تدارک دیده شده، یعنی اولین خانه متعلق به خودش، برد. شاه به سواری رفت اما من خسته‌تر از آن بودم که همراهش بروم.

سه‌شنبه، ۳ فروردین

در معیت شاه در کنار ساحل قدم زدیم. دکتر ایادی و من او را از شنا

کردن منصرف کردیم، آب خیلی سرد بود... بعد شهبانو به ما که کنار ساحل نشسته بودیم ملحق شد. او و شاه دعوای سختی کرده‌اند، همه‌اش هم بخاطر زن چاپلوسی که معلوم شد پولهایی را که برای دکوراسیون داخلی کنار گذاشته شده‌است بالا کشیده. بارها به شاه راجع به او هشدار داده‌بودم اما همیشه به من گفته بود که موضوع را ندیده بگیرم. گفته بود که تنها راه احتراز از ناراحت کردن شهبانوست، چون او دوست نزدیک خانم مورد بحث است. لازم به گفتن نیست، که حالا بالحنی کاملاً متفاوت، اظهار داشت: "زنکه یک دزد به تمام معنی است و حقش این است که اخراج شود." از طرز حرف زدنش خیلی جا خوردم، بیشترش هم به این خاطر بود که خجلتزدگی شهبانو حتی مرا هم ناراحت کرد. بعداً شاه اعتراف کرد که زنکه پشت سر او و شهبانو غیبت کرده‌است، چیزی که شهبانو مطلقاً از آن خبر ندارد.

امشب از نلسون را کفلر، معاون ریاست جمهوری آمریکا، استقبال کردیم که شام میهمان ما بود. سخنرانیهای کوتاهی رد و بدل شد... را کفلر از شاه تمجید کرد، و او را با اسکندر کبیر مقایسه کرد...

چهارشنبه، ۴ فروردین

هنگام شرفیابی را کفلر و هلمز، سفیر آمریکا، در حضور شاه بودم.

[یادداشت‌های این ملاقات به موضوعهای مختلفی مربوط

می‌شود:]

شاه درباره دخالت شوروی و کوبا در آفریقا، که مصادف

شده‌است با حمایت آمریکا از رژیم پرتوریا و نتیجتاً تضعیف

نفوذ آمریکا در آفریقای سیاه، ابراز نگرانی کرد.

به رغم ارتباط محکم ایران با آفریقای جنوبی، شاه توصیه کرد که واشینگتن برخورد انعطاف پذیرتری را در پیش گیرد، و حمایت خود را از حقوق بشر اعلام و آپارتاید را محکوم کند...

در ارتباط با افغانستان و پاکستان، شاه تأکید کرد که امپریالیسم شوروی خطر بزرگتری از ایدئولوژی کمونیسم است. از زمان تزارها، روسیه خواهان دستیابی به اقیانوس هند و آبهای گرم آن بوده‌است. همچنانکه شاه در بیانات علنی‌اش با صراحت اظهار کرده، ایران هیچ گونه تهدیدی را نسبت به تمامیت ارضی پاکستان تحمل نخواهد کرد، هشدار می‌دهد که به هند هم که روابطش با ایران بهبود زیادی یافته، ابلاغ شده‌است. در عین حال به پاکستان توصیه کرده که از تحریک عمدی هند پرهیزد. گفت: "این سیاست ما در قبال همسایگان شرقی مان است، حتی اگر منجر به رویارویی با روسها شود. لازم به گفتن نیست، آقای معاون ریاست جمهور، که در صورت تهدید مسکو به استفاده از سلاحهای هسته‌ای علیه ما، شما به کمک ما خواهید آمد." را کفلر: "البته که می‌آئیم." شاه گفت: "سیاست من صادقانه و رک و راست است و شیله و پيله‌ای هم در کار نیست. من به صراحت می‌گویم که مایلم ایران نقشی را در اقیانوس هند بازی کند. اعتراضی هم به حضور آمریکا ندارم، در واقع فعالانه از منافع شما دفاع خواهم کرد." شاه در مورد اوضاع افغانستان هم ابراز نگرانی کرد. به عقیده او موقعیت

داوودخان به مخاطره افتاده و گروه افسران کمونیست ارتش

قدرت می‌گیرند...

...بعداً یک میهمانی خصوصی در باشگاه قایقرانی به افتخار را کفلر داده شد. همه خیلی از رقاصان محلی که برنامه اجرا کردند، و احتمالاً بیش از همه چیز از رقاصه‌های عربی، خوششان آمد...

جمعه، ۶ فروردین

امروز صبح زود را کفلر عازم خاور دور و استرالیا شد. در راه فرودگاه از هر دری حرف زدیم، و او اذعان کرد که چقدر از کندی تصمیم‌گیری در آمریکا، که درست برعکس نحوه انجام کارها در اینجا است، ناراحت است. گفت، "باید چند سالی شاه را به ما امانت دهید. سریعاً یادمان خواهد داد که چگونه بر آمریکا حکومت کنیم..."

[خانواده سلطنتی و علم ۱۴ فروردین به تهران بازگشتند.]

یکشنبه، ۱۵ فروردین

شرفیابی... والا حضرت اشرف اجازه می‌خواهد که در یک بیانیه رادیو و تلویزیونی تأسیس بنیاد خیریه اشرف پهلوی را اعلام کند. شاه گفت: "نه، مطلقاً نه. اگر اقدام با ارزشی باشد، که من خیلی شک دارم که شایسته چنین توصیفی باشد، به این نوع تبلیغات نیاز ندارد..."

چهارشنبه، ۱۸ فروردین

شرفیابی... درباره ولیعهد صحبت کردیم. اشاره کردم که بهتر است

شاه وقت و توجه بیشتری صرف پسرش کند. مثلاً در کیش، آنها در عرض دوازده روز کمتر از نیم ساعت را باهم تنها گذراندند. شاه گفت: "نمی‌خواهم فشار بر او وارد آورم. در سن و سال او ممکن است مسؤولیت زیاد او را برای همیشه از کارهای اداری منزجر کند." پاسخ دادم که منظور من ابداً این نبود، منظورم این بود که هر از چندی آنها تنها با یکدیگر شام یا نهار بخورند، تا پسرک بتواند از بینش و تجربه پدرش بهره گیرد... اضافه کردم که لیبرالیسم بی‌جای شهبانو ممکن است طوری بر پسرک تأثیر گذارد که او با عدم توانایی در تصمیم‌گیری‌های قاطع بزرگ شود. بدبختانه آموزگار سرخانه فرانسوی‌اش هم همین تأثیر را دارد...

پنجشنبه، ۱۹ فروردین

شرفیابی... گزارش ملاقاتم را با سفیر گابن دادم که انتظار دارد ما از کشور او حمایت کامل مالی بکنیم. شاه پاسخ داد، "چرا باید ما چنین کاری بکنیم؟ آنها به ما قول فروش اورانیوم دادند اما حالا معلوم شده که فرانسویها کل ذخیره آنها را کنترل می‌کنند. ضمناً از ما خواسته‌اند خلبانانشان را آموزش دهیم، اما ما چنین تسهیلاتی نداریم و من هم حاضر نیستم ۳۰۰۰ محلی را که سالانه برای آموزش در ایالات متحد آمریکا داریم، یعنی بزرگترین سهمیه‌ای که یک کشور دارد، از دست بدهم. اظهار داشتم که، به گفته سفیر بیچاره، آنها پیشاپیش ترتیبی داده‌اند که ۱۲۰۰ تن اورانیوم تصفیه نشده زیر قیمت بازار در اختیار ما بگذارند. شاه هرگونه اطلاعی در این مورد را انکار کرد، و به من دستور داد با اعتماد، رئیس سازمان انرژی اتمی تماس بگیرم. اگر حرف سفیر صحیح باشد، آن وقت ما هم به تقاضاهای او جواب مساعد خواهیم داد."

با سفیر انگلیس ملاقات کردم... با کمال میل موافقت کردم که ترتیب سفری به کیش را برای او بدهم. او عقیده دارد که روی جنکینز یا دنیس هیلی به سمت وزیر امور خارجه در دولت جدید کالاهان منصوب خواهند شد. امشب معلوم شد اشتباه می کرده چون این سمت به آنتونی کراسلند، وزیر محیط زیست در دولت ویلسون و مردی بدون تجربه قبلی دیپلماتیک، داده شد.

جمعه، ۲۰ فروردین

به رغم دست درد، به سواری رفتم. هوای عالی. همسرم تمام دو هفته نوروز را بیمار و بستری بود. او و نوه‌هایم برای پیاده روی بیرون رفتند در همان حال که من برای، خوش و بش با بهترین دوستم، یعنی اسبم بیرون رفتم. او که جانور با فهم و شعوری است دلش بحال صاحب یک دست و بیچاره‌اش سوخت و به هر نحوی بود در سواری با من مدارا کرد...

شرفیابی... سفیر کره شمالی پیشنهاد کرده که شاه به پرزیدنت کیم ایل سونگ تلگراف کند و سالروز شصت و چهار سالگی‌اش را تبریک گوید. شاه خنده‌اش گرفت. گفت، "خوب اگر سالروز شصت سالگی یا هفتاد سالگی‌اش بود عیب نداشت،" اما شصت و چهار سالگی بی معنی است. این سفیر باید از آن آدمهای کاسه لیس باشد..."

قبل از آن شاه تحت معاینه پزشکی قرار گرفته بود و به نظر خوشحال می رسید که طحالش حالا به حالت عادی در آمده است. این را حتماً مدیون بیگلو، خدمتکار مخصوصش نیست که چند روز پیش اشتباه وحشتناکی کرد. قرصهای شاه عمداً در شیشه‌ای نگه داشته می شود که برچسبش ربطی به محتویاتش ندارد. بیگلو که این را نمی دانست، از داروی مطابق برچسب

ذخیره جدیدی از پاریس سفارش داد. لازم به گفتن نیست که به محض اینکه شاه شروع کرد به خوردن قرصها، طحالش مثل بادکنک متورم شد. خدا می داند چه اتفاقی ممکن بود بیفتد اگر بیگلو خوش خدمتی‌اش را به رخ پروسور صفویان نکشیده بود. صفویان وقتی فهمید چه اتفاقی افتاده نزدیک بود زهره ترک شود. شتابان به دیدن من آمد که، گذشته از هر چیز، شکایت کند که این ایادی احمق، پزشک مخصوص شاه، توجه نکرده بود که یک جای کار خراب است. شاه همه چیز را با ملایمت برگزار کرد، حتی اجازه نداد ما به بیگلو بگوئیم، تا مبادا احساسات مرد بیچاره جریحه دار شود!

کامیل شمعون، رئیس جمهور اسبق لبنان، دلخور شده که شاه وقتی خانه او بمباران شده بود سعی نکرد از او دلجویی کند. شاه پاسخ داد که خبر به او دیر رسیده بود... و اینکه به هر صورت او همدردی چندانی با مسیحیان لبنان و نظریات چرند آنها نداشت...

دوشنبه، ۲۳ فروردین

شرفیابی... شوهر والا حضرت شهناز هنوز هم دارد سعی می کند یک کارخانه موتوسیكلت سازی براه بیندازد، اما مشكلشان پیدا کردن محل مناسبی در غرب تهران است. از طرف دوستم کنی و خودم پیشنهاد کردم که از املاک خودمان قطعه زمینی به او بدهیم... شاه با اکراه موافقت کرد، با وجود

۱. ایادی به پزشکان فرانسوی شاه - که بیماری فوق العاده و سواسی بود - هشدار داد که او علاقه دارد برچسب هر دارویی را که برای او تجویز می شود بخواند. برای جلوگیری از اینکه شاه ماهیت واقعی بیماری خود را کشف کند، تصمیم گرفته شد قرصهایش در شیشه دیگری گذاشته شود. از این رو اشتباه خدمتکار خوش خدمت شاه رخ داد.

اینکه لازم بود همه قدرتم را در مجاب کردن شاه بکار گیرم. گزارش دادم، افرادی که توسط دادگاههای نظامی محکوم شده‌اند تا مدتها بعد از انقضای دوره محکومیتشان در زندان نگه داشته می‌شوند. این عمل غیر عادلانه است. شاه پاسخ داد که ۹۰ درصد از تروریستها افرادی هستند که به تازگی از زندان آزاد شده‌اند. من در پاسخ گفتم که این بهانه خوبی نیست و سیاست فعلی وجهه مملکت را به شدت خدشه دار کرده است. اگر بعضی از افراد پس از آزادی از زندان به داشتن احساسات موافق با تروریستها مظنون هستند، به راحتی می‌شود آنها را به شهرستانهای دور افتاده تبعید کرد و تحت نظر شهربانی قرار داد، حداقل به این صورت تا حدودی آزادی دارند. شاه با این نظر موافق بود، و به من دستور داد موضوع را با ارتشبد نصیری، رئیس ساواک، مطرح کنم.

آیت‌الله خوئی از نجف با شاه تماس گرفته و خواستار کمک برای مدارس مذهبی نجف شده که در خطر بسته شدن توسط مقامات عراقی قرار گرفته‌اند. شاه گفت، "من قبلاً هم به خاطر آنها پا در میانی کرده‌ام، و باز هم این کار را می‌کنم، اما شک دارم که عراقی‌ها توجهی بکنند. آخوندها در سرتاسر دنیای اسلام محکوم به فنا هستند..."

بعد گفت که قصد دارد چهارشنبه به کیش پرواز کند. به وی اطمینان دادم که تدارک همه چیز دیده خواهد شد...

سه‌شنبه، ۲۴ فروردین

شرفیابی... قرار است فردا شاه به کیش عزیمت کند، بنابراین دعوت از سفیر انگلیس را که قرار بود پنجشنبه از جزیره دیدن کند، لغو کردم. شاه از من

پرسید چرا این کار را کردم و من توضیح دادم که با اینکه قرار بود سفیر جایی دور از اقامتگاه خود ما اقامت کند، بهتر است که کلاً از او احتراز کنیم. شاه در پاسخ گفت که با توجه به اینکه من قبلاً از مردک بیچاره دعوت کرده بودم، این کار صورت خوشی نداشت. اما اولین هدف من فراهم آوردن راحتی شاه است، حتی اگر این کار به معنای ناراحت کردن دیگران باشد...

پادشاه افغانستان تقاضای ۱۰۰،۰۰۰ دلار برای خریدن یک اتومبیل لیموزین دیگر کرده است. شاه در پاسخ گفت، "خوب البته، تقاضایش را برآورده می‌کنیم. خداوند به ما امکان داده که به کسان بدشانس‌تر از خودمان کمک کنیم." ضمناً به من دستور داد تحقیق کنم که آیا عبدالولی خان هم به کمک مالی نیاز دارد. ادامه داد، "مستمری برای والا حضرت بلقیس در نظر گرفته‌ایم، اما درست نیست که شوهرش کاملاً به او متکی باشد. یادتان باشد به نلسون را کفلر چه گفتم. امکان دارد روزی عبدالولی خان را به عنوان رهبر جدید افغانستان روی کار بیاوریم." اشاره کردم که احتمال اینکه آمریکاییها از چنین طرحی، آنهم در سال انتخابات، حمایت کنند، کم است، بخصوص با توجه به خصومتی که از جانب هند و شوروی برمی‌انگیزد. در دراز مدت بهترین راه ما این است که این نقشه را از طریق انگلیسیها و رابطهای افغانی شان عملی کنیم، به شرط اینکه بتوانیم به آنها اعتماد کنیم و آنها هم بتوانند روی کمک مالی واشینگتن حساب کنند. شاه در پاسخ گفت، "انگلیسیها خیلی تنبل شده‌اند. آنها به افغانستان و مشکلاتش پشت کرده‌اند..."

چهارشنبه، ۲۵ فروردین

شرفیابی... داستان بامزه‌ای را برای شاه در ارتباط با یکی از دوستان

مونث‌اش، یک دختر سوئدی، تعریف کردم. دیشب او در اثر خوردن چغاله بادام زیاد دل درد کرده بود. به محض اینکه با خبر شدم راننده‌ام را فرستادم که پروفیسور صفویان را بیاورد. اما راننده احمق بیچاره وقتی آدرس را به او دادم توجه نکرد و در عوض صفویان را به دیدن دوست دختر فرانسوی خود من برد. او هم البته منکر این شد که دلش درد می‌کند، و وقتی پروفیسور به او اطمینان داد که نباید از چیزی بترسد، و می‌تواند به او اعتماد کند، و پزشکان ایرانی محتاط و کاملاً قابل اعتماد هستند، و غیره و غیره، خیلی دست و پایش را گم کرده بود. شکر خدا، بعد از اینکه هر دو کاملاً گیج و سر درگم شده بودند، دخترک به من تلفن کرد و من توانستم اوضاع را راست و ریس کنم... وقتی این را تعریف کردم، شاه از خنده اشکش سرازیر شد. نمی‌دانم اگر خدمتکاران آمده بودند تو و ما را در حال قهقهه زدن می‌دیدند چه فکری می‌کردند...

جمعه، ۲۷ فروردین

دو روز گذشته را با شاه در کیش گذراندم. استراحتی به جا... در مدت پرواز برگشت به تهران مطالب مختلف را به او گزارش دادم، از جمله ملاقات اخیرم را با سفیر آلمان غربی. سفیر از اینکه کشورش نتوانسته بود به ما تانکهای لئوپارد بفروشد ابراز حیرت کرد. ظاهراً معامله پیشنهادی از شرایط معمول تجاری که انگلیس و آمریکا اعمال می‌کنند، فراتر می‌رفت، و شامل پیشنهادی برای ساختن یک کارخانه تانک‌سازی در ایران می‌شد. پرسیدم ولو اینکه قیمت هر تانک بیشتر هم تمام شود، آیا برای ما مهمتر نیست که روی امکانات توسعه صنعتی آینده تمرکز کنیم؟... شاه اظهار داشت که قیمت

لئوپارد دقیقاً دو برابر چيفتن است و اگر ما دنبال تولید داخلی برویم باید ده سال تمام صبر کنیم...

امشب والا حضرت شمس ما را دعوت کرد تا با کارل موشینگر، رهبر ارکستر آلمانی، آشنا شویم. شاه را در هلی‌کوپتر جدید سریع السیرش به آنجا همراهی کردم. شکایت کردم که آن را با حداکثر سرعتش یعنی ۱۴۰ مایل در ساعت راه می‌برد. شاه گفت: "کدام یک از ما خلبان بهتری هستیم، شما یا من؟"

سرشام... موضوع صحبت موارد مختلف رسواییهای ناشی از اعمال خلاف قانون تجارتهای بزرگ آمریکا بود... به این نتیجه رسیدیم که ملتهای پیشرفته صنعتی خودشان جرثومه فساد هستند، با اینکه همیشه آنها هستند که دیگران را به نادرستی متهم می‌کنند...

کنسرتی عالی بعد از شام. وقتی به تهران بازگشتیم پاسی از نیمه شب گذشته بود، اما شاه هنوز هم اصرار داشت که من و او دور باغ کاخ قدم بزنیم... خاطر نشان کردم که خبر ضیافت امشب حتماً درز می‌کند، و اینکه ولخرجی والا حضرت شمس در تضاد با بیانیۀ والا حضرت اشرف در ارتباط با بنیاد خیریه‌اش بود. اما، با وجود این، اگر شهرت آنها را در ترازو بگذاریم، کفه آن هنوز هم به نفع والا حضرت شمس سنگینی می‌کرد. شاه با خنده‌ای گفت، "متأسفانه باید بگویم حق با شماست."

شنبه، ۲۸ فروردین

شرفیابی. گزارش دادم که مستمری والا حضرت بلقیس ۲۰۵۰۰ دلار

در ماه تعیین شده است. شاه به من دستور داد که ترتیب پرداخت ماهیانه ۱۰۰۰ دلار دیگر را هم به عبدالولی خان بدهیم. اشاره کردم که آنها مایلند سندخانه‌ای که ما برایشان خریده‌ایم به اسم خودشان شود. شاه با این موافقت کرد، مشروط بر اینکه قصد داشته باشند برای همیشه در رم بمانند...
 سرشام شاه سربه سر مادرش می گذاشت، و از او می پرسید واقعاً پدرش را چقدر دوست داشته. مادرش گفت، "آخر چطور می توانستم او را دوست داشته باشم؟ بیشتر اوقات از دستش عصبانی بودم." شاه در پاسخ گفت، اما، مادر، این خودش دلیل عشق است. آدم که از دست کسانی که برایش بی تفاوت هستند عصبانی نمی شود. خلاصه همین طور سربه سر او می گذاشت، و با سوالاتی از قبیل اینکه چند شب در هفته را با هم می گذرانند و در این شبها دقیقاً چه کار می کردند او را شرمزده کرد...

دوشنبه، ۳۰ فروردین

لکا، پادشاه اسبق آلبانی امروز صبح زود به دیدن من آمد. وضع مالی اش خیلی خراب است و او هم مثل پادشاه سابق یونان مترصد است در معاملات تجاری، پولی به جیب بزند. هر دوشان به فعالیتهای تجاری پرنس ویکتور امانوئل، پسر او مبر تو پادشاه سابق ایتالیا که به کمک شاه مرد بسیار ثروتمندی شده، غبطه می خورند...
 شرفیابی... شاه به من اجازه داد توصیه پادشاه سابق آلبانی را به وزیر دارائی بکنم...

چهارشنبه، اول اردیبهشت

شاه ساعت ۸/۴۵ دقیقه امروز صبح برای شرکت در کنفرانس همکاریهای منطقه‌ای (آر. سی. دی) به از میر عزیمت کرد. با این که برای خانمها خیلی زود بود، شهبانو او را تا فرودگاه همراهی کرد. کمی از این موضوع تعجب کردم. بعد یادم آمد که بدرقه نکردن یا استقبال نکردن از شهبانو در سفرهای خودش توسط شاه منجر به بروز شایعاتی در شهر شده که روابط زن و شوهر خیلی خراب است. این شایعات، دو ساعت بعد که قطبی، دائی شهبانو، به دیدنم آمد، برایم مسجل تر شد. او می خواست بداند که آیا داستانهایی که شنیده بود صحت دارد. صمیمانه به او اطمینان دادم که اصلاً هیچ پایه و اساسی ندارند، حداقل تا جایی که من می توانستم قضاوت کنم...

با نماینده اسرائیل ملاقات کردم که خلاصه‌ای از گزارش کمیته دفاع سنارا، که در پی مأموریت حقیقت یابی اش به ایران تدوین شده بود، ارائه داد. ظاهراً آنها خیلی تحت تأثیر سطح آموزش در نیروهای مسلح ما قرار گرفته‌اند. انتظار داشتند خیلی بدتر باشد...

جمعه، ۳ اردیبهشت

با سفیر آمریکا ناهار خوردم... پرسیدم نظر را کفلر در مورد ملاقاتش در کیش چه بود. ظاهراً پیشنهاد شاه که آمریکا جانب آفریقای سیاه را بگیرد هرگز به فکرشان خطور نکرده بود. را کفلر پیش از آنکه عازم مسافرت آفریقایی اش شود، فوراً به کیسینجر تلفن کرده بود...

شنبه، ۴ اردیبهشت

شاه از ترکیه بازگشت...

ضیافت ویژه‌ای در وزارت امور خارجه به مناسبت دو سالگرد متقارن، تاجگذاری رضاشاه و الغاء کاپیتولاسیون، که بخشی از جشنهای بزرگداشت پنجاهمین سالگرد خاندان پهلوی است... هیئت نمایندگان سیاسی خارجی تمام و کمال حضور داشت، و مراسم به طور کلی بسیار موفقیت آمیز بود. لیکن شاه نخواست به سخترانی وزیر خارجه مان پاسخ دهد.

سه شنبه، ۷ اردیبهشت

شرفیابی. شاه از من بخاطر سخترانی دیروزم در دانشگاه پهلوی شیراز تمجید کرد؛ علامت نادر تأیید... به او گفتم که چه استقبال گرمی از من به عمل آمده بود؛ ۳۰۰۰ دانشجو در استادیوم ورزشی [دانشگاه] اجتماع کرده بودند... البته از دیدن این همه دختر با چادر وحشت کردم. در زمان خودم در مقام ریاست دانشگاه چادر کم و بیش منسوخ شده بود. هر دختری که میخواست آن را بر سر کند تحقیر می شد. لیکن در کنفرانس دیروز بیست سی نفرشان بودند. مناسب ندیدم که در آن لحظه اظهار نظری بکنم. ضمناً به من اطلاع داده شد که بعضی از این دختران از دست دادن با فرهنگ مهر، رئیس جدید دانشگاه، خودداری کرده اند، و مدعی بودند که اسلام هر نوع تماس جسمانی را با جنس مخالف خارج از چارچوب ازدواج ممنوع کرده است. شاه خیلی اوقاتش تلخ شد...

شنبه، ۱۱ اردیبهشت

روز کارگر. شاه برای جمعیتی بالغ بر ۳,۰۰۰ نماینده اتحادیه های کارگری سخترانی کرد.

در راه بازگشت به کاخ نیاوران شاه از من خواست سوار اتومبیل او شوم. من خاطر نشان کردم که حتی پنج سال پیش هیچ کس غیر از شاه خواب بالا رفتن سطح زندگی طبقه کارگر را هم نمی دید. گفتم، "اعلیحضرت در تحقق بخشیدن به آرمان و آرزوهایتان پایداری می کنید." در پاسخ گفت که فکر اصلاحات ارضی از زمان ولیعهدی به مغزش خطور کرده بود. "در مورد تقسیم سود ویژه در صنایع، و سهمی در مالکیت، در ۱۳۳۳ بود که به این فکر افتادم که چه کارها می توان کرد. تصادفاً، در همان سال سفری به آلمان غربی کردم و این موضوع را با رئیس کنگره اتحادیه های کارگری آنها مطرح کردم. او این طرح را کاملاً غیر عملی دانست. نمی توانستم علت این طرز برخورد را بفهمم، اما فکر می کنم که او متوجه بود که اگر کارگران در دسترنج خود شریک شوند، دیگر مبارزه بین کارگران و طبقه حاکمه سرمایه دار معنایی ندارد." ...

دوشنبه، ۱۳ اردیبهشت

شرفیابی... گزارشی را که توسط سرکنسول آفریقای جنوبی تهیه شده، و امکانات سرمایه گذاریهایی را که کشورش در معادن طلا و اورانیوم و سایر مواد معدنی داده بود، تقدیم کردم... شاه گفت، "از سفیر آمریکا اطلاعاتی درباره این مردک جیمی کارتر کسب کنید. ظاهراً از تمام انتخابات مقدماتی دموکراتها پیروز بیرون می آید."

پاسخ دادم که براساس تنها منبع اطلاعاتی من که بیوگرافی مختصری در مجله تایم است او از لحاظ سیاسی سبک وزن محسوب می شود. او توانسته با زرنگی از اظهار نظرهای صریح درباره مسائل مهم تر سیاسی طفره برود، اما خوب به قول معروف، "کاخ سفید آدمها را می سازد." شاه مایل است یک کانال ارتباطی با او برقرار کند...

تعجب می کند که هم روزنامه تایمز لندن و هم نیویورک تایمز همزمان از اوضاع ایران انتقاد کرده اند. گفت، "بخصوص با نحوه رفتار ما با کمونیستها مخالفت دارند. جیمز کالاهان در آخرین ملاقاتمان ادعا کرد که کمونیسم را تنها می توان با ایجاد رژیمهای دموکراسی شکست داد. خیلی عجیب است و نه چندان کم اهمیت که نظریات او باید عیناً در روزنامه ها منعکس شود..."

سه شنبه، ۱۴ اردیبهشت

شرفیابی. حالا مقاله های موهن روزنامه ها را خوانده ام ولی نمی توانم هیچگونه اثری از دسته بندی علیه ایران بیابم. نیویورک تایمز صرفاً از قول منابع ایرانی نقل قول می کند که در زندانهای ما شکنجه اعمال می شود. این فقط تکرار آن چیزی است که کمونیستها سالها گفته اند. ما باید به این واقعیت تن در دهیم که این اتهامات به جایی بند هستند. تایمز حاوی هیچگونه انتقادی نیست، اما مجله هفتگی تایم آوت انتقادات سختی از ایران می کند که ما می توانیم به راحتی نادیده بگیریم. ظاهراً کسی که موضوع را به شاه گزارش داده مجله و روزنامه را با هم اشتباه گرفته است. شاه گفت، "شاید هم حق با شما باشد، که در این صورت بهتر است موضوع را پیگیری نکنید."

خیلی دلم می خواست که کل قضیه تبلیغات ضدایرانی و ریشه های آن

را که ناشی از اعمال غیر عادلانه ساواک و سایر سازمانهای دولتی است مطرح کنم. اما شاه خیلی گرفتار بود، و تصمیم گرفتم موضوع را به وقت دیگری موکول کنم...

چهارشنبه، ۱۵ اردیبهشت

شرفیابی. به دستور شاه اداره کل تشریفات یک برنامه سفر یک هفته ای را به شیراز تنظیم کرده است. تذکر دادم که این مدت بی جهت طولانی است، به ویژه که قرار است ولیعهد اردن دوشنبه آینده به اینجا بیاید و ممکن است غیبت شاه از تهران کم محلی عمدی تلقی شود. شاه تأیید کرد، و از من خواست مدت سفرش به شیراز را کوتاه کنم...

والاحضرت اشرف مرد جوانی به نام گل سرخی را به مدیریت دم و دستگاهش گماشته است. او هیچ نوع تجربه اداری یا درباری ندارد اما والاحضرت می خواهد که به او مقام تشریفاتی معادل معاون وزیر دربار داده شود. به عرض رساندم که درخواست ایشان به کلی نابجا بود و آن را رد کرده ام. در پاسخ گفت، "خوب کاری کردید. اینها آدمهای خودخواهی هستند. اصلاً فکر مرا نمی کنند. فراموش می کنند که بدون من هیچ پخی نیستند."

بعداً شهبانو تلفن کرد و تاریخ مسافرت را به شیراز پرسید. وقتی تاریخ را به او دادم، شروع کرد به شکایت کردن که او از برنامه های شاه کاملاً بی اطلاع نگه داشته می شود. در پاسخ گفتم، "شاه باید همینطور هم رفتار کند." اگر این قدر صراحت به کار نبرده بودم، بدون شک فکرهای دیگری درباره این سفر به سرش می افتاد. اما این طوری، به کلی لحنش را عوض کرد، و گفت

صرفاً به این خاطر تلفن کرده بود که از من بخواهد کاری کنم شاه زیادی خسته نشود. نگران اوضاع فعلی رابطه بین اعلیحضرتین هستم. امیدوارم که زندگی خانوادگی شان از هم نپاشد. شهبانو از محبت قلبی من، و به دلایل گوناگون، از همدردی ام نسبت به خودش برخوردار است...

پنجشنبه، ۲۳ اردیبهشت

شرفیابی... گفتگویی را با سفیر آمریکا درباره انتخابات ریاست جمهوری گزارش دادم. در حال حاضر هیچ کس نمی تواند بگوید نتیجه چه می شود، یا اینکه آیا کارتر از رقبایش جلو می افتد. به گفته سفیر، کارتر به عنوان یک افسر سابق نیروی دریایی که زیر دست فرماندهی محافظه کار خدمت کرده است، نمی تواند برخورد نامعقولی را در مورد سیاست خارجی اتخاذ کند.

کاریکاتوری را در یک روزنامه آمریکایی تقدیم کردم. فورد که متقاعد شده کارتر موفقیتش را در انتخابات مقدماتی مدیون لبخند کذایی اش هست، در کاریکاتور نشان داده شده که سعی دارد همان لبخند را تقلید کند. خاطر نشان کردم که نقاش توانسته بود حماقت ذاتی پرزیدنت فورد را منعکس کند. شاه خیلی خنده اش گرفت، و به یاد حرف پرزیدنت جانسون افتاد که گفته بود فورد بحدی کودن است که نمی تواند در آن واحد هم آدامس بجود و هم مستقیم راه برود. گفتم که احتمال دارد کارتر الاغ گسندتری از آب در آید...

یادداشتی را از سفیر آمریکا تقدیم کردم.

[یادداشت به شرح زیر است:]

اطلاع حاصل کردیم که ایران اخیراً با شرکت نورترپ و شرکتهای وابسته آمریکایی درباره امکان یک معامله پایاپای نفت در ازای هواپیمای اف ۱۸ مذاکره کرده است. براساس اطلاعات رسیده از وزارت دفاع، عوامل متعددی وجود دارد که ایران باید در حین بررسی پیشنهاد نورترپ از آنها آگاهی داشته باشد.

اولاً، برآورد فعلی در وزارت دفاع حاکی از این است که ساخت تمام و کمال هواپیمای اف - ۱۸ هزینه ای بالغ بر ۲۵۰ - ۳۰۰ میلیون دلار در بر خواهد داشت. از شواهد فعلی چنین برمی آید که وزارت دفاع بودجه ساخت کامل این هواپیما را تقبل نخواهد کرد و هزینه های ساخت تماماً برعهده خریدار غیر آمریکایی هواپیما خواهد بود. تا جایی که ما اطلاع داریم در حال حاضر ایران تنها مشتری جدی آن است.

ثانیاً، چنانچه هواپیمای اف - ۱۸ ساخته شود، هر فروند آن در حدود ۴۰ تا ۶۰ درصد قطعات یدکی و پشتیبانی اف - ۱۸ را همراه خواهد داشت. براساس اطلاعاتی که اینک در اختیار ماست، نیروی دریایی آمریکا در حال حاضر در وضعی نیست که از ساختن هواپیمای اف - ۱۸ پشتیبانی کند. بنابراین، این امکان وجود دارد که مشکلاتی در ارتباط با نحوه پشتیبانی خریداران غیر آمریکایی هواپیما پیش آید. این دو مسئله اینک در وزارت دفاع تحت بررسی قرار دارند. موضع وزارت دفاع در قبال این مسائل در دست بررسی است.

به محض این که این موضع مشخص شود، فوراً به اطلاع دولت شاهنشاهی ایران خواهد رسید.

به من دستور داده شد که به اطلاع نورترپ برسانم که شاه فقط در صورتی هواپیما را می‌خرد که دولت آمریکا اول خودش آن را سفارش بدهد. ... امروز بعد از ظهر شاه سفیر انگلیس را به حضور پذیرفت، که آمده بود درباره موضوع مهمی در ارتباط با اردن گفتگو کند. بعد از آن به من دستور داده شد که از طریق سفیرمان در عمان با ملک حسین تماس بگیرم، تا به او اطلاع دهم که انگلیسیها آماده‌اند معامله‌ای را برای سیستم دفاع هوایی اردن به انجام رسانند که شامل فروش موشکهای تاندربرد و راپیر می‌شود... شاه مایل است که اردنیا را از خرید سیستم سلاحهای پیشرفته از شوروی منصرف کند.

شنبه، ۲۵ اردیبهشت

شرفیابی. تلگرافهایی را از سفیرمان در اردن تقدیم داشتم که بعد از آن به تهران بازگشته و ادعا می‌کند که پیشنهاد انگلیس بیش از یک امیدواری نیست. وقتی او در لندن بود آنها هم درست همین پیشنهاد را درباره موشکها کرده بودند، ولی هیچ خبری نشد. پادشاه می‌ترسد که اگر نشان ندهد که قاطعانه تصمیم به مقاومت دارد، سوریه‌ایها او را درسته ببلعند. با وجود این از توصیه شاه، که از او چون برادر بزرگترش یاد می‌کند، پیروی خواهد کرد، و امیدوار است که شاه موقعیت حساس او را درک کند. شاه اظهار داشت، "کاملاً حق دارد. به همین علت است که من در پیامم به او از منافع کلی منطقه، نه صرفاً وضعیت خود او، صحبت کردم. سعودی‌ها که او را نومید کرده‌اند، و انگلیسیها هم فقط بلند حرف بزنند، اما عمل نمی‌کنند..."

سفیر ضمناً گزارش می‌دهد که اینک همه از جریان ارسال تجهیزات نظامی از طرف ما به مغرب اطلاع دارند و همه می‌دانند که اردنیاها چیزی بیش از واسطه‌ای در این معامله نیستند. او پیشنهاد می‌کند که اردن اقدامات گوناگونی انجام دهد، مثل ارسال نمایش سلاحهایی از طرف خود برای حفظ ظاهر. شاه در پاسخ گفت، لازم نیست. چه اهمیتی دارد که الجزایری‌ها و فلسطینی‌ها از نقش ما در این ماجرا آگاه شوند؟ ...

یکشنبه، ۲۶ اردیبهشت

شرفیابی. خبر خوبی را گزارش دادم، دیشب نیروهای امنیتی ما یازده تروریست را کشتند. شاه از من خواست که جزئیات این درگیری را که از مدت‌ها پیش در انتظارش بود، بررسی کنم. گفت: "باز هم از اینها هستند، که بزودی یا دستگیر خواهند شد یا کشته... مخفی گاههایشان تماماً شناسایی شده. باید بتوانیم آنها را از بین ببریم."

... بعد رفتیم سر بحث درباره رویدادهای اخیر در اردن، شاه گفت، "مطلبی هست که درست نمی‌دانم چطور با ملک حسین مطرح کنم. اردن تنها تا وقتی خواهد توانست به موجودیت خود ادامه دهد که خطری برای اسرائیل محسوب نشود. در حال حاضر سپر بلایی بین عراق و سوریه و اسرائیل است. اما اگر کوچکترین خطری برای اسرائیلیها محسوب شود، آنها ظرف سه چهار ساعت آن را نابود می‌سازند... از سفیرمان در عمان خواسته‌ام که این موضوع را با سیاست و احتیاط تمام با پادشاه مطرح کند..."

یکشنبه، ۲ خرداد

امروز صبح با رئیس دانشگاه ملی ملاقات کردم. او جریان ناآرامیهای دانشجویی چند روز اخیر را به تفصیل تشریح کرد. ادعا می‌کند که گزارشهای حاکی از عزاداری دانشجویان برای تروریستهای کشته شده به شدت اغراق آمیز است. شاه ابتدا دستور داده بود که پلی تکنیک و دانشکده فنی دانشگاه بسته شود، اما ظاهراً این امر موجب غوغای بیشتری شده و بهانه جدیدی به دست تروریستها می‌داد. رئیس دانشگاه تقصیر ناآرامیها را به گردن هویدا می‌اندازد که به اعتقاد او از آن به منظور منحرف کردن توجه مردم از کمبودهای دولت سوءاستفاده می‌کند مشکل می‌توانم این را باور کنم، چون بعید به نظر می‌رسد که دقیقاً هویدا محرک آن اقداماتی باشد که ممکن است تیشه به ریشه خود او بزند. او راههای به مراتب مزورانه تری برای منحرف کردن اذهان عمومی در آستین دارد، همانطور که می‌داند چطور فکر شاه را منحرف کند.

این گفتگو را در شرفیابی ام گزارش دادم. تقاضا کردم که از وارد آوردن فشار روی رؤسای دانشگاهها خودداری کنیم. آنها همین طوری هم مشکلات زیادی دارند. در واقع برای بقای خود مبارزه می‌کنند. شاه پرسید که آنها چه علتی برای ترس دارند، و من توضیح دادم که آنها واقعاً از سوءقصد به جانشان از جانب تروریستها می‌ترسند. شاه به تندی پاسخ داد، "بینم، وقتی کشورشان را فراموش می‌کنند و فقط به فکر خودشان هستند، فایده زنده ماندنشان چیست؟..."

دوشنبه، ۳ خرداد

...ملک خالد پادشاه عربستان سعودی برای یک سفر رسمی وارد شده است.

ضیافت شامی به افتخار او داده شد. هیچ سخنرانی‌ای ایراد نشد چون مرد بیچاره هنگام سخنرانی در ملاءعام دست و پای خود را گم می‌کند.

چهارشنبه، ۵ خرداد

شرفیابی... شاه خاطر نشان کرد که پیامی برای ملک حسین فرستاده تا به او اطلاع دهد که سعودی‌ها آماده‌اند هزینه برنامه دفاع هوایی او را تأمین کنند. آنها می‌خواهند بدانند که آیا این امر پادشاه اردن را به خریدن یک سیستم غربی راغب تر می‌کند یا نه؟

بی‌بی سی امروز صبح اعلام کرد که ما و سعودی‌ها بر سر افزایش ۵ درصد در بهای نفت برای اجلاس قریب الوقوع اوپک در بالی توافق کرده‌ایم. شاه گفت، "عجب حرامزاده‌هایی هستند. چطور می‌توانند ادعا کنند که این را می‌دانند؟" من در پاسخ عرض کردم که گزارش حتی در اخبار اصلی شان هم نبود بلکه در اخبار مربوط به بورس لندن گنجانده شده بود. ظاهراً نتیجه‌اش این بوده که قیمت سهام شرکتهای نفتی را به شدت بالا ببرد. شاه با حالتی از خود راضی لبخندی زد.

دوشنبه، ۱۰ خرداد

ملاقات صبح زود با سفیر آمریکا... درباره تحویل سیستم رادیو تلویزیونی ارتش آمریکا به شبکه تلویزیونی خودمان گفتگو کردیم... بعد صحبت به موضوع تروریسم کشانده شد. در پاسخ به سؤال او درباره منشاء آن، اظهار داشتم که این حرکت بطور کلی به وضوح در نتیجه تحریکات خارجی است. در جواب گفت ما نباید نارضایتی عمومی را در ایران نادیده

بگیریم. گفتم که اکثریت جمعیت ما از کشاورزان، کارگران و متخصصین طبقه متوسط تشکیل می‌شود. هیچ یک از این گروهها دلیل زیادی برای شکایت ندارند... سفیر پاسخ داد که با وجود این عده‌ای آرمانگرای متعصب وجود دارند که مصمم به اعتراض علیه تقریباً هر چه ما کرده‌ایم هستند. من هم با نظر او کاملاً موافق بودم...

سه‌شنبه، ۱۱ خرداد

شرفیابی. شاه اصلاً سرحال نبود. توضیح داد که علاوه بر دل درد، از کبیر و سردرد هم ناراحت است. پرسیدم که آیا با پزشک مشورت کرده‌است. پاسخ داد که ایادی او را دیده و داروهای مختلفی تجویز کرده بود. در جواب گفتم که بیشتر پزشکان احمق هستند، اما ایادی در حماقت دست همه را از پشت بسته... برای کاهش نگرانی او گفتم که اگر مرا بدون لباس می‌دید مشکلات خودش فوراً فراموش می‌شد. تقریباً از سر تا پایم پر از زخم و کورک است. پرسید، "آخر چرا کاری نمی‌کنید." توضیح دادم، از آنجایی که همه پزشکان احمقند امید کمی وجود دارد که به تشخیص درستی برسند چه برسد به مداوا. پرسید "به همین سادگی؟" پاسخ دادم، "به همین سادگی."

والاحضرت شمس به فکر مسافرتی به ژوهانسبورگ افتاده تا از موزه رضا شاه بازدید کند. رئیس دفتر مخصوصش به امید کسب دعوت رسمی با سرکنسول آفریقای جنوبی تماس گرفته‌است. سرکنسول هم نظر مرا خواست

۱. اقامتگاه رضا شاه در تبعید در ژوهانسبورگ در دهه ۱۹۷۰ توسط دولت ایران خریداری شد و به صورت موزه درآمد.

که نظرم این بود که چنین دعوتی اشتباه بزرگی است. خیلی بهتر است که مسافرت غیررسمی باشد، و بدین ترتیب ما را از دردسر جهت‌گیری درباره مسئله آپارتاید مصون بدارد. شاه گفت، "کاملاً درست است. این آدمها هیچ نوع درکی از واقعیت ندارند."

وقتی داشتم درباره دانشگاهها صحبت می‌کردم شاه ناگهان حرفم را قطع کرد و گفت: "می‌دانستید، که به گفته یک افسر وظیفه که در هنگی بیرون تهران خدمت می‌کرده، تروریستها در واقع قهرمانان شجاعی هستند؟ او گفته که بدون آنها دولت خون این ملت را در شیشه می‌کند. فکر نمی‌کنم که هیچ کس به این فکر افتاده باشد که به این آقا زاده بگوید که فراهم کردن خدمات اجتماعی بی‌شمار را نمی‌توان "خون توی شیشه کردن" شمرد... خاطر نشان کردم که رسیدگی در مورد بخصوص این جوانک در صلاحیت دادگاههای نظامی قرار می‌گیرد و هر چه بر سرش آید حقش است... اما ما باید به طور کلی یاد بگیریم که با چنین غرولندهایی بسازیم..."

شاه ادامه داد، "جالب‌تر از همه این است که روزنامه‌های تایمز و گاردین ما را متهم به داشتن یک حکومت پلیسی می‌سازند. بخش فارسی بی‌بی‌سی هم اتهامات مشابهی وارد آورده، و گفته که کشورهایی چون ایران و عربستان سعودی نباید به تکنولوژی نظامی غرب دسترسی پیدا کنند. این احمقهای لعنتی چه خیالی در سر دارند؟ آیا آنها جداً عراق، یا الجزایر، یا لیبی را در زمره رژیمهای لیبرال به حساب می‌آورند؟ به سفیر انگلیس بگوئید که چنانچه رسانه‌های گروهی او و اربابان سیاسی اش واقعاً چنین احساسی دارند، ما مجبور خواهیم شد در خرید اسلحه از انگلستان تجدید نظر کنیم. به او یادآوری کنید که تایمز و گاردین عموماً به عنوان صدای دولت انگلیس تلقی

می‌شوند." اعتراف کردم که از این بابت متحیر شده‌ام، چون چیزی حاکی از انتقاداتی که او به آن اشاره می‌کرد ندیده و نشنیده‌ام. بیشترین کاری که روزنامه‌ها کرده‌اند این است که از گزارش انجمن بین‌المللی حقوقدانان نقل قول کنند... اضافه کردم که خود ما مسؤول اتهامات کذبی هستیم که به ما نسبت داده می‌شود، چون هیچ‌کاری برای بهبود وجهه خود نمی‌کنیم. چرا باید محاکمه تروریست‌ها سری باشد؟ چرا به متهمان اجازه نمی‌دهیم خانواده‌هایشان را ببینند؟ مگر نه این که هدف ما تعقیب دشمنان رژیم است که بدون شک دشمنان مردم هم محسوب می‌شوند؟ وقتی محرک ما چنین انگیزه‌های عادلانه‌ای است، مخفی کردن این محاکمات از مردم کوچکترین نفعی به حالمان ندارد. شاه مدتی به فکر فرو رفت اما هیچ‌گونه کوششی برای پاسخ دادن نکرد...

چهارشنبه، ۱۲ خرداد

با سفیر انگلیس ملاقات کردم و به او هشدار دادم که اگر دولتش و حزب حاکم از نظریات ضد ایرانی رسانه‌های گروهی انگلیس طرفداری کنند ما هم خرید اسلحه از انگلیس را متوقف خواهیم کرد. خیلی از این موضوع دلخور شد. به من گفت که به تازگی از سفری به لندن، جهت آشنایی با وزیر خارجه جدید، بازگشته‌است. منکر این شد که دولت انگلیس هیچ‌گونه غرضی نسبت به ایران داشته‌باشد و از برنامه بی‌بی‌سی که موجب ناراحتی ما شده بود اظهار تعجب کرده اظهار داشت که امکان دارد عناصر خرابکار مجدداً در سرویس زبانهای خارجی نفوذ کرده‌باشند. به عنوان مثال به تازگی کشف شده‌بود که عوامل فلسطینی به قسمت عربی بی‌بی‌سی رخنه کرده و نزدیک

بوده روابط با کویت و عربستان سعودی را خراب کنند... گفت که بارها به بی‌بی‌سی توصیه کرده که سرویس فارسی خود را که چیزی بیش از اتلاف وقت و پول نیست تعطیل کند؛ در ایران به اندازه کافی آدمهایی هستند که بتوانند برنامه‌های عادی به زبان انگلیسی را بفهمند. در اشاره به اردن سفیر گفت که بریتانیا هنوز امید به فروش موشکها را از دست نداده‌است. امکان دارد که ملک حسین این معامله را به خرید از شوروی ترجیح دهد. به او هشدار دادم که برداشت ما از قضایا چیزی غیر از این است...

شرفیابی... شاه امروز خیلی سرخالترا از دیروز بود... ادعا می‌کند که اطلاعاتی به دستش رسیده حاکی از این که انجمن بین‌المللی حقوقدانان آلت دست سیا است، و به وزارت خارجه دستور داده این اتهامات را در گاردین، تایمز و نیویورک تایمز بر ملا کند، حتی اگر لازم باشد برای درج آن به صورت آگهی پول پرداخته‌شود.

...باسفیر شوروی ملاقات کردم. او از ولیعهد برای هفته اول ماه ژوئیه دعوت رسمی به عمل آورده‌است...

دوشنبه، ۱۷ خرداد

شرفیابی... سرکنسولگری ما در ژنو مدت کوتاهی به اشغال یک گروه از ناراضیان ایرانی در آمده که با خود اسناد طبقه‌بندی شده مختلفی را برده‌اند. شاه در اصل به وزارت خارجه دستور داد که کاری کند که اشخاص مقصر در یک دادگاه محلی سوئسی محاکمه شوند. لیکن من دیشب نود دقیقه پای تلفن بودم و موضوع را با مترنیکوله، یک وکیل برجسته اهل ژنو و دوست با ارزشی برای ایران، مورد بحث قرار دادم. به عقیده او این نحوه عملکرد

عاقلاً نه نیست زیرا که به هر یک از سیزده متهم فرصت می‌دهد یک وکیل مدافع کمونیست اجیر کند. آنها هم می‌توانند هفته‌ها توجه رسانه‌های گروهی دنیا را به خود معطوف کنند. علاوه بر آن بیشترین امیدی که ما می‌توانیم به عنوان مجازات داشته باشیم ۱۰۰ فرانک سوئیس جریمه یا پنج روز زندان است. نیکوله پیشنهاد می‌کند که به عنوان راه حل دیگر ما با خودداری از باز کردن مجدد سرکنسولگری اعتراض خود را نشان بدهیم. این امر ممکن است سوئسی‌ها را خجل‌ترده کرده، و موجب اخراج ناراضیان شود. دیر یا زود ما این فرصت را به دست خواهیم آورد که محاکمه را در مملکت دیگری انجام دهیم... مجاب کردن شاه به پیروی از این توصیه کار چندان آسانی نبود... وقتی خبر را به وزارت خارجه دادم مقامات آنجا نفس راحتی کشیدند. همگی به وضوح می‌دیدند ما به کجا سوق داده می‌شویم اما جرأت نداشتند حتی یک کلمه به شاه بگویند...

سه‌شنبه، ۱۸ خرداد

شرفیابی... چندی پیش شاه پیامی از طریق سفیر آمریکا فرستاد، که در آن ادعا می‌کرد ما در اجلاس اخیر اوپک در بالی با تمهیداتی، رسیدن به توافق را به وقفه انداخته بودیم تا پرزیدنت فورد را در بحبوحه مبارزات انتخاباتی‌اش از مخمصه برهانیم... اینک فورد پاسخ داده و از ما به خاطر حفظ بهای نفت به نرخ فعلی‌اش تشکر کرده اما هیچ اشاره‌ای به اظهارات شاه درباره انتخابات نکرده است. به دستور شاه تحقیق کردم و برایم مسجل شد که سفیر متن کامل پیام فورد را، بدون حذف موردی، تحویل داده است.

نسخه‌ای از مصاحبه شاه را با الاهرام، مهمترین روزنامه مصری، که

قرار است به زودی چاپ شود، ارائه دادم. گفت: "حداقل یک اشتباه مرتکب شده‌اند. سال گذشته نرخ تورم ما دقیقاً صفر بود." پاسخ دادم، این را می‌توان تصحیح کرد، اما آیا واقعاً حقیقت دارد که هیچ تورمی در کار نبوده است؟ به تندی گفت، "البته که حقیقت دارد." موضوع را دنبال نکردم اما می‌توانست از حالت چهره من بفهمد که باور نکرده بودم...

چهارشنبه، ۱۹ خرداد

شرفیابی. تلگرافهای مهمی را از موثقی، سفیرمان در اردن، تقدیم کردم... ملک حسین ادعا می‌کند که او هنوز تعهد محکمی از سعودی‌ها مبنی بر تأمین مالی خرید موشکهای او دریافت نکرده است... قرار است موثقی، به دستور شاه، به عربستان سعودی فرستاده شود تا درباره این موضوع مذاکره کند.

... برنامه موقت سفر ولیعهد را به شوروی تقدیم کردم، و اشاره کردم که او تصمیم گرفته از آکادمی نظامی مسکو بازدید نکند، به این دلیل که هنوز سرباز نیست.

شاه با اخم پرسید، "در این صورت چرا موافقت کرده از آکادمی نیروی دریایی در لنینگراد بازدید کند؟ به او بگوئید هر غلطی که دلش می‌خواهد بکند." با این که این حرف مرا دلخور کرد، از جویا شدن دلیل این خشم ناگهانی خودداری کردم...

بعداً نسخه‌ای از همان برنامه را به سفیر شوروی دادم، و افزودم که شاه اصرار دارد من پسرش را در این سفر همراهی کنم. سفیر خیلی خوشحال به نظر رسید، و از من دعوت کرد که پس از عزیمت ولیعهد هم آنجا بمانم و

پیشنهاد کرد با کاسیگین ملاقات کرده و بعد هم استراحتی را که سزاوارش بودم بنمایم و ضمناً تحت معاینه کامل پزشکی هم قرار گیرم.
پاسخ دادم که این کار مطلقاً امکان ندارد. برخلاف کلیه قوانین تشریفاتی است که ولیعهد را نیمه کاره در مسافرت به خارج تنها رها کنم...

پنجشنبه، ۲۰ خرداد

سفیر آمریکا امروز صبح زود تلفن کرد تا تقاضای شرفیابی فوری به حضور شاه بنماید. این تقاضا را به عرض رساندم. بعداً، حین شرفیابی خودم، شاه پرسید عجله سفیر برای چه بود. توضیح دادم که ظاهراً پیامی از جانب ملک حسین داشت. شاه اظهار داشت، "لابد در ارتباط با عملیات سوریه در لبنان است. سوریه‌ایها بیرون صور و بیروت دچار مخمصه شده‌اند..."

با سفیر آمریکا ملاقات کردم که تلگرافهای واصله از اردن را به من نشان داد. اردنیها و سوریه‌ایها به شدت نگران هستند که مبادا عراق به سوریه حمله کند. ملک حسین چاره‌ای نخواهد داشت مگر این که به نفع سوریه دخالت کند، با این که اطلاع دارد روسها عراق را مطمئن ساخته‌اند که آنها سوریه را برای قطع عملیات در لبنان تحت فشار خواهند گذاشت. این امر به معنای پایان کار حافظ اسد است، که در آن صورت چپها بر سرتاسر منطقه از دمشق تا بغداد مسلط خواهند شد، خطری بزرگ برای سعودی‌ها و عامل متزلزل کننده‌ای در سرتاسر خاورمیانه. ملک حسین از طریق سفیر آمریکا به شاه هشدار داده بود چنانچه تأیید شود که روسها سوریه را برای عقب‌نشینی از لبنان تحت فشار قرار داده‌اند مسافرتش را به مسکو لغو خواهد کرد. او با نگرانی می‌خواهد بداند واکنش ما نسبت به عراق، در صورتی که این کشور به سوریه

حمله کند و دخالت اردن را ناگزیر سازد، چه خواهد بود.

جمعه، ۲۱ خرداد

خیلی خسته‌ام. تمام روز را در خانه ماندم... دلم برای اسب پیر بیچاره‌ام تنگ شده، اما حالم آنقدر بد است که نمی‌توانم به فکر سواری باشم!...

شنبه، ۲۲ خرداد

...شرفیابی... درباره سوریه و لبنان صحبت کردیم... شاه اظهار داشت که پیامی برای ملک حسین فرستاده و از عزم او به ایستادن پشت سر سوریه‌ایها حمایت کرده و اعلام داشته دیگر راه برگشت وجود ندارد. ضمناً به ملک خالد اطلاع داده که باید عراقی‌ها را از هرگونه اقدام خصمانه‌ای علیه سوریه بر حذر دارد.

در مورد درگیری ملک حسین در این مخمصه ابراز نگرانی کردم. شاه گفت: "او بدون هیچ دلیل موجهی موقعیت خودش را پیچیده کرده است. نمی‌فهمد که بزرگترین قدرت اردن در همین ضعیف بودن همیشگی‌اش است. جاه‌طلبیهای او باعث شد پا را از گلیمش فراتر بگذارد، در صورتی که هر قدر بخواهد قدرتمندتر شود، خطر نابودی خودش را بیشتر می‌کند. او صمیمیت دارد، جوان است و فاقد شجاعت هم نمی‌باشد. اما چرا پایش را از گلیم خود فراتر می‌گذارد؟ چرا در استرالیا پرسه می‌زند یا، مثل حالا نقشه سفر بی‌معنایی را به اتریش می‌کشد؟ این آدمها چیزی ندارند که به او بدهند، او هم

همین طور.

موثقی را پس از شرفیابی اش به حضور شاه ملاقات کردم. مذاکراتش با ملک خالد خوب پیش رفته و سعودی ها موافقت کرده اند بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار موشک برای اردن بخرند، مشروط بر این که از شوروی خریداری نشود....

چهارشنبه، ۲۶ خرداد

شرفیابی. آیت الله خوئی از نجف یک بار دیگر خواهان حمایت شاه شده است. شاه به من دستور داد که به آیت الله خوانساری اطلاع دهم. بعد ادامه داد، "راستی، وعده خوانساری به انتشار جزوه ای که مارکسیسم اسلامی را محکوم کند چه شد؟ می بینم که آدم قابل اعتمادی نیست." در پاسخ گفتم که روحانیون فقط به فکر جلب پیروان بیشتری هستند. برای هیچ چیز دیگر اهمیتی قائل نیستند....

پرزیدنت سادات رئیس جمهور مصر برای یک مسافرت رسمی وارد شد. بعد از شرفیابی من، شاه او را به حضور پذیرفت....

شنبه، ۲۹ - یکشنبه، ۳۰ خرداد

اعلیحضرتین و خانواده سادات را به رامسر همراهی کردم. استراحتی به جا برای همگی....

دوشنبه، ۳۱ خرداد

حوالی ظهر به تهران بازگشتم. سادات از آنجا به عربستان سعودی

عزیمت کرد....

در کاخ مرمر رامسر، در حالی که منتظر ساعت مقرر برای آوردن میهمانانمان بودیم، ناگهان شهبانو بدون مقدمه اظهار داشت که نگران این است که مردم از او و شاه خسته شده اند. "به نظر نمی آید که آنها دیگر اشتیاقی را که قبلاً برای ما داشتند، هنوز هم داشته باشند." شاه هم مانند من خیلی جا خورد ولی شدیداً با او مخالفت کرد. شهبانو گفت، "با وجود این، اگر من هم مجبور بودم برای رؤیت پادشاهم ساعتها در میان جمعیت انتظار بکشم در حالی که پلیس فضولی جلوی دیدم را گرفته بود من هم خسته می شدم." در این هنگام من وارد بحث شدم، چون می توانستم بینم نزدیک بود شاه از کوره در برود. به شهبانو یادآوری کردم، که احتمالش خیلی کم است که او در این مورد با عامه مردم ایران توافق داشته باشد. مردم اعلیحضرتین را به ندرت می بینند، اما همیشه از دیدنشان خوشحال می شوند، حتی اگر فقط نگاه کوتاهی به آنها و میهمانان شان باشد.... اتفاقاً، ابراز احساسات مردم امروز صبح به نظر من به گرمی همیشه می آمد....

در پی آن قابوس سلطان عمان وارد تهران شد و شاه او را تا اقامتگاهش همراهی کرد.... امشب یک ضیافت خصوصی به افتخارش برپا شد و شهبانو دست به کار شد تا برای فراد هم ضیافت مشابهی را ترتیب دهد. من در کمال احتیاط به شاه تذکر دادم که سلطان معمولاً از این نوع مراسم دل خوشی ندارد. او بدون همسرش اینجا آمده فقط بدین منظور که کمی به خودش برسد. شاه هم به شهبانو اطلاع داد که شام فردا باید ضیافت خیلی مختصری باشد. او اصلاً خوشش نیامد.

سه‌شنبه، اول تیر

شرفیابی... پیش‌نویس تلگرافی را که دو‌یستمین سالگرد استقلال آمریکا را تبریک می‌گفت، و دستاوردهای ایالات متحد آمریکا را در طول موجودیت کوتاه لیکن شکوهمندش مورد تمجید قرار می‌داد، تقدیم کردم. شاه اصرار کرد که کلمه "کوتاه" را حذف کنم، چون آمریکاییها در مورد این جور چیزها عقدهٔ حقارت دارند...

پنجشنبه، ۳ تیر

پس از تودیع با سلطان قابوس در فرودگاه شاه و من به سعدآباد پرواز کردیم. شاه دربارهٔ سلطان گفت، "آدم خوبی است. بدون اجازهٔ ما آب نمی‌خورد." من در پاسخ گفتم این برخورد عاقلانه‌ای بود، با توجه به این که توصیهٔ شاه ناشی از هیچ‌انگیزه‌ای غیر از تمایل به حفظ امنیت خلیج نیست. شاه پاسخ داد: "کاملاً درست است. فکر نمی‌کنم اصلاً دلش بخواهد ما نیروهای خود را از عمان بیرون ببریم." ... بعد پرسید سلطان در دوشب گذشته چه کرده بود. در پاسخ گفتم که هر دو شب با تعداد چهار تا پنج خانم بیرون اقامتگاه ملاقات کرده بود. نمی‌توانم شهادت دهم بعداً چه اتفاقی افتاده بود، اما بهر صورت سلطان راضی به نظر می‌رسید.

پرسید که آیا یک مقالهٔ بخصوص را در تایمز مالی خوانده‌ام. گفتم که خوانده‌ام، و شاه ادامه داد، "چه تصادفی که سرویس فارسی بی‌بی‌سی هم باید آن را به دست آورده باشد و بخشهای بزرگی از آن را نقل کند. به سفیر انگلیس بگوئید ما دیگر نمی‌توانیم این برنامهٔ تبلیغاتی ضدایرانی را نادیده بگیریم." اشاره کردم که مقاله کاملاً هم انتقادآمیز نبود. گفت، "با وجود این

حرامزاده‌ها هنوز هم می‌نالند که در ایران چیزی جز بدبختی وجود ندارد. برعکس ما کمبود نیروی کار داریم، دستمزد روزانه حداقل ۷ دلار است، و بهداشت و تحصیلات هم رایگان است. به کارگران کارخانجات صنعتی در کارخانه‌هایشان سهم داده می‌شود و کشاورزان صاحب زمینهای خود هستند. کجای این بدبختی است؟" ...

گزارش دادم که شرکت هواپیماسازی گرومان پیشنهاد کرده از والا حضرت غلامرضا در سفر آینده‌اش به ایالات متحد پذیرایی کند. این شرکت متهم به رشوه‌دادن به تعدادی از هم‌ولایتیهای ما به منظور افزایش فروشش است و ابداً صلاح نیست که والا حضرت دعوت آنها را بپذیرد. شاه گفت: "به او بگوئید نرود. بخاطر چند دلار گندیده برای ما بی‌آبرویی به بار می‌آورد." ...

شنبه، ۵ تیر

شرفیابی. دربارهٔ سفر قریب‌الوقوع ولیعهد به شوروی صحبت کردیم. شاه دستوراتی به من داد که در صورت لزوم در بحث با مقامات روسی از آنها پیروی کنم. گفتم، "چنانچه به ترا کم تجهیزات نظامی ما اعتراض کردند، باید به یادشان بیاورید که ما تمایل زیادی داریم که با آنها دوست باشیم اما هیچ تعهدی نداریم که در مورد دفاع ملی خودمان را توجیه کنیم. چرا باید اجازه داشته باشند که خود را در جایگاه یک دادگاه تفتیش عقاید در برابر ما ببینند؟ اشاره کردم مشکل بتوانم این پیام را بدون اینکه به نظر بیش از حد خشن بیایم، منعکس کنم" مهم نیست. اگر آنها موضوع را مطرح کردند، آنوقت شما باید درست همانطور که من به شما گفته‌ام پاسخ دهید. در غیراینصورت، آزادید که

دهانتان را ببندید. پیشنهاد کردم وقتی ولیعهد روز پنجشنبه باز می‌گردد تعلیمات مشابهی هم به او بدهد. لازم است به او گفته شود چه رفتاری پیشه سازد و چه موضوعاتی بهتر است به عهده من گذارده شود.

گزارش دادم که والا حضرت غلامرضا برنامه مسافرتش به آمریکا را لغو کرده است. شاه گفت: "بهرتر. به کلیه اعضای خانواده ام اطلاع دهید که بدون تأیید قبلی دربار، نباید هیچ دعوتی را چه از طرف شرکتها و چه از جانب دولتها بپذیرند."

رئیس کل تشریفات به کلی دست و پای خود را گم کرده بود. شاه به او دستور داده که طول مسیر منطقه عبور رئیس جمهور هند را وقتی امروز وارد می‌شود به میزان زیادی تقلیل دهد. مرد بیچاره فقط یک ساعت فرصت داشت که تغییرات لازم را بدهد و نگران است که مبادا شاه از بعضی از جنبه‌های برنامه تجدید نظر شده خوشش نیاید. شاه گفت: "مزخرف می‌گوید. همه‌اش به صورت بچگانه‌ای ساده است. چرا باید رئیس جمهور را به یک سواری طولانی در یک اتومبیل در بسته مجبور کرد وقتی می‌دانیم که او ناراحتی قلبی دارد؟ اگر این قدر هوا گرم نبود عیبی نداشت. آنوقت می‌توانستیم از یک اتومبیل روباز استفاده کنیم."

اعلیحضرتین را برای استقبال از میهمانان هندی مان به فرودگاه همراهی کردم. وقتی آنجا بودیم خبری شنیدم که بیش از همیشه مرا متقاعد ساخت شاه زیر سایه خداست. ظاهراً دختری در کنار خط سیر قبلی به کاخ، آماده سوء قصد به جان شاه، منتظر ایستاده بود. وقتی فهمیده که خط سیر عوض شده به سرش زده و یک نارنجک را به طرف دوپلیس که در آن نزدیکی ایستاده بودند پرتاب کرده. خدا را شکر، آنها فقط جراحات

مختصری برداشتند، اما دختر در درگیری متعاقب آن کشته شد. در این ضمن شاه، شهبانو و میهمانانشان سالم به کاخ سعدآباد بازگشتند.

گروهی از اساتید دانشگاه کمبریج که قبلاً چندین جلد کتاب درباره تاریخ ایران منتشر کرده‌اند، با نسخه‌های تقدیمی برای شاه وارد شدند. ناهار را به اتفاق تعدادی از پژوهشگران داخلی و سفرای انگلیس و آمریکا که میهمان من بودند صرف کردم. درباره واکنش شاه به اظهارات تایمز مالی و سرویس فارسی بی‌بی‌سی هشدار دادم... سفیر خیلی ناراحت شد. اظهار داشت که اگر شاه در شرفیابی بعدی‌اش به این مسئله اشاره کند او شخصاً تعهد خواهد کرد که یا بخش زبان فارسی را تعطیل کند، یا حداقل آنرا تحت کنترل مؤکدتری درآورد. از این همه اشتیاق او به همکاری تحت تأثیر قرار گرفتم...

یکشنبه، ۶ تیر

شرفیابی. شاه خیلی سرحال بود... در اشاره به سوء قصد دیروز، خاطر نشان کردم که چنانچه نقشه دختر عملی شده بود، عواقب وخیمی برای سیاست بین‌المللی در برداشت، حتی اگر شاه جان سالم در برده بود. هیچ رئیس کشور دیگری، خواب همراهی میهمانی را با اتومبیل در مسیری ۱۳ تا ۱۴ کیلومتر را نمی‌دید. پیشنهاد کردم که مسیر باید به فاصله کوتاهی، بین فرودگاه و محدوده شهر محدود شود، و در آنجا میهمانان ما باید مستقیماً با اتومبیل یا هلی کوپتر به کاخ بروند. شاه تأیید کرد.

اضافه کردم که تغییر دادن برنامه توسط او، که تنهایی توانست الهام غیبی باشد، موجب نجاتش شده بود. اگر به عهده تشریفات دربار گذاشته شده بود، خط سیر تغییر نیافته باقی می‌ماند. شاه گفت: "الهامی در کار نیست."

فقط شعور عادی... با اینکه شاید خداوند مایل است به نوعی مرا محافظت کند. بدون شک بدین خاطر که بتوانم مأموریتم را برای مردم ایران به انجام برسانم."

پیامی رسید که رئیس جمهور هند برای ملاقات شاه در راه است. چون ناراحتی قلبی اش به او اجازه بالا آمدن از پله‌ها را نمی‌دهد، شاه رفت از او در باغ کاخ استقبال کند. از دفتر کار همراهش رفتم و در راه پیشنهاد کردم، چون تابستان است، شاید مایل باشد در باغ کار کند، البته اگر بتوانیم چادری برپا کنیم. شاه گفت "فکر نمی‌کنم عملی باشد. نمی‌توانید انتظار داشته باشید که مردم با کوهی از پرونده‌ها و اسناد محرمانه بیرون کار کنند." خوب این هم بهانه خوبی است، اما واقعیت این است که او خودش ترجیح می‌دهد داخل ساختمان کار کند...

چهارشنبه، ۹ تیر

در پی مسافرت کوتاهی به زوریخ برای دیدن دندانپزشکم به تهران مراجعت کردم...

ده تروریست دیگر کشته شده‌اند. همراه آنها اسنادی پیدا شده که آنها را به لیبی و فلسطینی‌ها ارتباط می‌دهد.

جمعه ۱۱ - یکشنبه ۲۰ تیر

بیش از یک هفته همراه ولیعهد در شوروی بودم. غیر ممکن بود که آنجا خاطراتی نوشت چون هر قدر هم که قفل و رمز کیف دستی‌ام پیچیده باشد، عوامل روسی مشکلی در باز کردن آن نخواهند داشت.

مثل همیشه مردم شوروی تنها فکر و ذکرشان کمبود مواد غذایی و مسکن است. به کشورشان و میراث اسلاو آن افتخار می‌کنند، اما به رغم این همه تبلیغات به نظر نمی‌رسد اعتقاد چندانی به کمونیسم داشته باشند. دارو دسته رؤسای حزبی با استفاده از پلیس مخفی مردم را به سکوت وادار کرده‌اند. البته باید اذعان کرد که آنها در تأمین حداقل خدمات اساسی مثل مدارس، وسایل حمل و نقل عمومی، تهیه مسکن و آب و برق پیشرفتهایی داشته‌اند.

با وجود این فکر کردن درباره همه این مسائل سفر مرا ضایع کرد. در مملکت خودمان ادعا می‌کنیم که ایران را به دروازه‌های تمدن بزرگ رسانده‌ایم، اما مملکت دائماً گرفتار قطع برق است و ما حتی نمی‌توانیم آب و برق را در پایتخت تأمین کنیم. لعنت بر بی‌کفایتی دولتمان. تصمیم دارم این دولت را ظرف دوازده ماه آینده تعویض کنم، نه به خاطر جاه طلبی شخصی بلکه به خاطر اینکه وفاداری‌ام به شاه آن را ضروری می‌سازد...

از بعضی جهات صنایع شوروی پیشرفتهای زیادی کرده‌است. یکی از مزایای این سفر این بود که چشمان ولیعهد را گشود و به او یاد داد که همسایه شمالی ما را دست کم نگیرد. تا همین هفته پیش تصورش بر این بود که اف - ۱۴ آمریکایی می‌تواند هر تعداد میگ ۲۳ را از میدان به در کند. حالا می‌داند که این طور نیست. اشتباه است که او را درباره این خرس بزرگ روسی که می‌تواند ما را یک لقمه چپ کند گمراه کرد.

به طور کلی والاحضرت خیلی مواظب رفتارشان بود و سوالات هوشمندانه‌ای می‌کرد. به عنوان مثال، هنگام بازدید از تالار شورای عالی، درباره معنای آرمی که با گچ بری روی یک دیوار حک شده بود سؤال کرد:

داس و چکشی که بزرگتر از کره زمین بود. مهمانداران ما نمی دانستند چه جوابی بدهند.

فقط یک بار اشتباه کرد. ضیافتی در سفارت برپا بود که در آن آقای نیازبگف، میزبان ما، ابراز امیدواری کرد که روابط ایران و شوروی هرگز با حضور گربه سیاه خراب نشود - یک ضرب المثل قدیمی روسی که از خرافاتی ریشه می گیرد که راه رفتن گربه سیاه روی دیوار بین دو خانه علامت نفاق بین دو همسایه است. ولیعهد شب را به تعریف از مزایای شراب ایرانی گذرانده بود و یکی دو گیلاس بیشتر از حد معمول نوشیده بود. به محض این که صحبت از گربه سیاه پیش آمد، پرید وسط و گفت: "بله، درست مثل کادیلاک سیاه آمریکایی." من خیلی خجلتزده شدم اما ترجیح دادم ساکت بمانم تا شب پسرک را ضایع نکنم. روز بعد به بازدید از مرکز فضایی شوروی پرداختیم. والاحضرت سخنانی فی البداهه بسیار خوبی ایراد کرد و از همه فضانوردان آمریکایی و روسی به یکسان، تجلیل کرد. بیرون وقتی داشتیم سوار اتومبیل می شدیم به او گفتم بیاناتش جبران اشتباه دیشب را کرده بود. حیران به طرف من برگشت و پرسید منظورم از اشتباه چه بود، اما فرصتی برای توضیح نبود. تا وقتی به اقامتگاه برگشتیم من تقریباً این مکالمه را فراموش کرده بودم. اما پسرک یک راست آمد به اطاق من که در حال استراحت بودم و از من خواست منظورم را بیان کنم. او را بردم بیرون توی راهرو تا از میکروفونهای مخفی احتراز کنم و در گوشی به او گفتم که مقایسه او بین کادیلاک سیاه و گربه سیاه بدیمن می تواند به عنوان انتقاد غیر مستقیم از آمریکایی ها، متحدین طبیعی ما و تنها قدرتی که توانایی محافظت از ما را در برابر روسها دارد، تلقی شود. پسرک خیلی وحشتزده شد اما به او گفتم که لازم نیست خودش را سرزنش

کند؛ در جلسه رسمی نبود و خیلی هم حرف بدی نزده است...
 ...

سه شنبه، ۲۲ تیر

به نوشهر پرواز کردم. از دیدن شاه بعد از این همه مدت خیلی خوشحال شدم... فوراً پرسید رفتار ولیعهد چطور بود. در پاسخ گفتم رفتار ظاهری اش کوچکترین عیب و نقصی نداشت اما لازم است که شاه به او بینش سیاسی بیاموزد. او پسر باهوشی است، خوش قیافه و حساس با معلومات عمومی خوب... من از دستور دادن به او خودداری کردم، و صرفاً سعی ام در این بود که به او توصیه های لازم را بکنم و اجازه دهم خودش تصمیم بگیرد. در واقع مطمئنم که اگر صراحت بیشتری به کار برده بودم او دقیقاً برخلاف آنچه به او می گفتم عمل می کرد؛ چیزی که در نظر من نشانه شخصیتی قوی است. شاه خشنود شد...

شاه پرسید آیا روسها برای ما سنگ تمام گذاشته بودند؟ پاسخ دادم که آنها مقدار گرمی را که لازم تلقی می کردند نشان داده بودند که شاید آن قدرها هم که ما دلمان می خواست نبود. به عنوان مثال، آنها می توانستند ولیعهد را سرمیز غذا بالاتر از معاون صدر شورای عالی قرار بدهند. شاه تأیید کرد. بعد توضیح دادم که در بدو ورودمان به مسکو، رئیس تشریفات پادگورنی، که در سرتاسر سفر میزبان ما بود، گفته بود که پادگورنی به محض بازگشتمان از کریمه ولیعهد را به صرف چای دعوت خواهد کرد. اما در واقع چنین دعوتی به عمل نیامد، که من آنرا تعجب آور و تا حدودی هم غیر مؤدبانه تلقی می کنم. شاید تقصیر از ما بود. ما باید تکلیف همه این جزئیات را از قبل روشن می کردیم...

بعد نسخه‌ای از مصاحبه‌اش با مجله آلمانی بلیتز را به شاه نشان دادم. سرمقاله‌ای در صفحه آخر بود که ایران را دنباله رو آمریکا توصیف کرده بود. پیشنهاد کردم که پیش از آنکه این مقاله در مطبوعات داخلی چاپ شود این بخش را حذف کنیم، اما شاه مخالفت کرد و مصرانه خواست که آن هم بماند. کاملاً مطمئنم که اگر در شوروی از ولیعهد و من استقبال گرمتری به عمل آمده بود، واکنش متفاوتی نشان می‌داد...

چهارشنبه، ۲۳ تیر

...با نماینده اسرائیل ملاقات کردم. به من گفت که قرار است اسحاق رابین نخست‌وزیر اسرائیل جمعه آینده برای شرفیابی به حضور شاه به تهران بیاید.

شنبه، ۲۶ تیر

این سطور را در هواپیمایی که به مقصد ژنو در پرواز است، می‌نویسم. جیمی کارتر با اکثریت چشم‌گیری نامزد دموکراتها در انتخابات آینده شده است. احتمالاً برنده ریاست جمهوری خواهد شد که در آن صورت خدا می‌داند چه فاجعه‌ای بر سر دنیا خواهد آورد. او چیزی بیش از یک بچه دهاتی نادان نیست. باز هم اگر تنها دستاوردش نجات آمریکا از افراط در مصرف باشد، خدمت بزرگی به بشریت خواهد کرد.

سه‌شنبه، ۱۲ مرداد

...کنگره فروش اسلحه آمریکایی به ایران را مورد بحث قرار داده است. تعدادی از سناتورها ادعا می‌کنند که این سلاحها بقدری قدرتمند هستند که

حتی آمریکا هم نمی‌تواند به طور مؤثر آنها را به کار برد؛ و اینکه آنها فقط منجر به مشکلات بیشتری برای همه می‌شوند. کیسینجر آنها را مورد حمله قرار داده و یادآوری کرده که یک ایران قوی امنیت آمریکا را تضمین می‌کند و مشکلات مدیریتی را که ما دچار آن هستیم می‌توان تا حدودی ناشی از اشتباهات مشاورین نظامی آمریکایی محسوب کرد. نیروی ویژه‌ای از این افراد فرستاده شده تا کارها را به جریان صحیح بیاورد...

پنجشنبه، ۱۴ مرداد

تنها از اروپا بازگشتم. کیسینجر اینجاست.

شنبه، ۱۶ مرداد

در ضیافت سفیر آمریکا به افتخار کیسینجر شرکت کردم. به او گفتم چقدر ممنون پشتیبانی او از ما در کمیته روابط خارجی سنا هستم. کیسینجر گفت او به خاطر این اعتقاد که ما متحد سرسخت آمریکا هستیم، آن طور عمل کرده است. اما درباره سناتورها، اظهار داشت که آنها فقط می‌خواستند خود را مطرح کنند، البته با توجه به اینکه امسال سال انتخابات است.

در مورد نقشی که دربار ایفا می‌کند و چگونگی تنظیم برنامه روزانه شاه سوالاتی کرد. همه را توضیح دادم، و خاطر نشان کردم که شاه به طور متوسط روزی دوازده تا سیزده ساعت سخت کار می‌کند. کیسینجر در پاسخ گفت، "که مطمئناً او را پرکارترین دولتمرد دنیا می‌سازد، افتخاری که من قبلاً برای خودم حفظ کرده بودم." به شدت شاه را مورد ستایش قرار داده، گفت، "مردی بزرگتر از او وجود ندارد. این را به خاطر خوشایند شما نمی‌گویم، بلکه

به این خاطر که حقیقت دارد." بعد سفیر درباره سرعت عمل زیاد شاه و دربار اظهار نظر کرد. کیسینجر اذعان کرد که غالباً از این که پاسخ به پیامهایش را ظرف کمتر از شانزده ساعت دریافت می کرد متحیر می شد. بعد درباره ولیعهد سوالاتی کرد. به او اطمینان دادم که او همه قدرتمندیهای پدرش را به ارث برده است. لازم نیست کسی از این لحاظ وا همه داشته باشد... در منزل انصاری با کیسینجر شام خوردم. به دستور شاه موضوع وضعیت وخیم مالی اردن را مطرح کردم... قول داد که موضوع را جداً مورد بررسی قرار دهد. گفت "به شاه بگوئید که حافظ اسد کمی متزلزل شده و نیاز به تقویت دارد. شاه باید به اسد اطلاع دهد که ما آمریکاییها تا آخر از او حمایت می کنیم." این هم از روسها، که ظاهراً اسد را دست پرورده خود می پنداشتند، عقیده ای که خود من هم در آن سهم بودم... کیسینجر از کمک مالی شاه به مصر قدردانی کرد... به او هشدار دادم که حالا که درآمد نفتی ما رو به تنزل است، موقعش رسیده که سعودی ها در کمک به سادات پیش قدم شوند. او با حمله تند و تیزی به طبقه حاکمه سعودی پاسخ داد و گفت که آنها دار و دسته احمق و کوتاه بینی هستند که به هیچ چیز جز پول علاقه ندارند. به او گفتم که اردن، مصر و حتی سوریه سپر دفاعی عربستان سعودی هستند. او گفت، "به شرط اینکه حاضر باشند مسوولیت را بپذیرند. در حال حاضر به نظر می رسد که در دنیای تخیلات به سر می برند. اردن آن قدر این دست و آندست کرد که نزدیک بود شورویها اختیارش را در دست بگیرند. فقط مداخله شاه اوضاع را سرو سامان داد." بعد پرسید که آیا مذاکراتش با شاه رضایت بخش بوده است. در پاسخ

گفتم که از هنگام ملاقاتشان شاه را ندیده ام، اما اگر اوضاع رو به راه نبود، می تواند مطمئن باشد که به من هرگز اجازه داده نمی شد در ناهار سفارت شرکت کنم، چه رسد به ضیافت امشب.

دوشنبه، ۲۵ مرداد

شرفیابی... با توجه به دستور اخیر شهبانو حاکی از اینکه دربار باید از هزینه های غیر ضروری پرهیزد، عرض کردم که قصد دارم به مناسبت تولد ولیعهد یک اتومبیل رولز رویس به ایشان هدیه بدهم و اضافه کردم: "امیدوارم علیاحضرت این هدیه را به عنوان عملی مذموم نسبت به والاحضرت تلقی نکنند. به همین جهت خواستم ابتدا از شما کسب تکلیف کنم." شاه در پاسخ گفت که پذیرفتن نوع هدیه به خود من مربوط است. از ایشان تشکر کردم. از صدقه سر شاه من اینک مرد بسیار ثروتمندی هستم، سال گذشته به تنهایی بیش از ۵ میلیون دلار زمین به دولت فروختم. در چنین شرایطی دلیلی نمی بینم که مانند یک گدازاده خسیس رفتار کنم... البته از اسراف کاری هم بدم می آید... در ادامه گفتم که بخشی از ثروتم را برای تأسیس یک مؤسسه آموزش عالی در بیرجند باقی خواهم گذاشت، که به یاد پدر مرحوم نامگذاری شود. شاه پرسید که آیا فرش بافی هم جزو برنامه مؤسسه خواهد بود، تذکر دادم که این حرفه همین حالا هم به حدی رونق دارد که نمی تواند همراه با تقاضا پیش برود. گفتم، "تحت رهنمودهای اعلیحضرت، هیچ کس در این کشور نیست که محتاج پول یا کار باشد. در روزگار گذشته در بیرجند پدرم تنها کسی بود که صاحب اتومبیل بود. حالا بیش از یک هزار اتومبیل وجود دارد و حتی مجبور شده اند که خیابانها را یک طرفه کنند تا از تراکم جلوگیری شود." شاه خیلی

مسرور شد، و گفت که باید اینها را به بعضی از آن احمقهای مطبوعاتی بگوئیم؛ به آنها بگوئید تا بروند و خودشان ببینند و آنچه را دیده‌اند منصفانه و بدون غرض گزارش دهند...

چهارشنبه، ۲۷ مرداد

شرفیابی. درباره جشنهای پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی صحبت کردیم. تا حالا که همه چیز بخوبی برگزار شده و بخصوص انتشار این همه کتاب به یاد بود این مراسم دلگرم کننده است... قرار است امسال در حدود هفتاد کتاب در ایران چاپ شود و تعدادی دیگر هم در خارج توسط چاپخانه‌های مهم دانشگاهی دنیا منتشر خواهد شد.

خاطر نشان کردم که دوست قدیمی ام سردنيس رايت، سفير سابق انگليس، نسخه‌ای از یادداشت تقدیمی اش در آخرین کتابش را برای ما فرستاده. شاه گفت، "بخصوص با چنین مقدمه‌ای نمی‌تواند چیز موهنی نوشته باشد." در پاسخ گفتم از آنچه خود دنيس رايت به من گفته، کتاب عمدتاً با دوره قاجار سروکار دارد، تنها مؤخره مختصری درباره ظهور سلسله پهلوی... که رضا شاه را به عنوان وطن پرست بزرگی توصیف می‌کند که به دست گرفتن قدرت توسط او کم و بیش با آنچه در آن زمان منافع بریتانیا تلقی می‌شد، منطبق بود.

www.adabestanekave.com

۱. "تقدیم به دوستان ایرانی ام با این آرزوی صمیمانه که پیشرفت و رفاهی که مشخصه نیم قرن نخست سلطنت پهلوی است سالهای طولانی دوام یابد" - انگلیسیها در میان ایرانیان (لندن ۱۹۷۷).

در موردی دیگر، اشاره کردم که کیم روزولت، مأمور سیا که به سقوط دولت مصدق کمک کرد، می‌خواهد خاطراتش را به چاپ برساند - مثنی لاطائلات... شاه سری تکان داد، دستور داد هرکاری که صلاح می‌دانم انجام دهم...

شنبه، ۳۰ مرداد - پنجشنبه، ۴ شهریور

چند روز گذشته را در معیت اعلیحضرتین و ولیعهد به بازدید از آذربایجان گذرانده‌ام. برنامه‌ای سنگین، اما همه چیز بخوبی برگزار شد... ابراز احساسات شدید از طرف سکنه محلی...

پرواز بازگشت به تهران را با شاه صرف کارهای عقب مانده کردیم... بعد به گپ زدن پرداختیم، چون شاه مایل نبود با سایر مسافران قاطبی شود. به یاد روزگار جوانی و دخترانی که می‌شناختیم افتادیم. به او گفتم که اولین زن زندگی ام خدمتکار چهل ساله مادرم بود. چقدر خوب آن شب را به یاد می‌آورم؛ او سیر مفصلی خورده بود، که در آن وقت در نظر من مثل رایحه بهشتی بود. شاه چنان به قهقهه خندید که شهبانو و دیگران جداً متوحش شدند...

۱. کرمیت (کیم) روزولت، نوه پرزیدنت تئودور روزولت. در ۱۹۵۳ به عنوان مأمور سیا توطئه مشترک انگلیسی - آمریکایی را، با نام رمزی عملیات آژاکس، رهبری کرد تا حکومت دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر ایران را سرنگون سازد. در پی آن به عنوان مشاور شرکتهای آمریکایی طرف معامله با ایران خدمت کرد. کتابش تحت عنوان کودتا در کودتا: مبارزه برای کنترل ایران سرانجام در ۱۹۷۹ در نیویورک منتشر شد.

شنبه، ۶ شهریور

شرفیابی. اوقات شاه خیلی تلخ بود. قبل از اینکه فرصت کنم دهانم را باز کنم گفتم که امروز صبح تروریستها سه تن از مستشاران نظامی آمریکایی وابسته به ارتش ما را کشته‌اند. گفتم: "در اسرع وقت به سفیر تلفن کنید. تسلیت ما را به او و خانواده‌های قربانیان ابلاغ کنید. ضمناً نامه‌های خصوصی هم باید به آنها نوشته شود. به ارتش بگوئید که بالاترین مستمری را که می‌توان در چنین مواردی پرداخت، درست مشابه شهدای خودمان، پردازند. ضمناً باید ترتیبی دهید از طرف بخش اجتماعی دربار نمایندگان مخصوصی به دیدن هر یک از خانواده‌ها در منازل خودشان بروند. علاوه بر آن، به اطلاع سفیر برسانید که به عقیده ما تقصیر این جنایت به گردن کمونیستهاست. آنها از سنای آمریکا و سوالات احمقانه‌ای که در کمیته‌های آن می‌شود بهره‌برداری کرده‌اند. تعدادی از سناتورها اظهار داشته‌اند که ممکن است روزی مستشاران آمریکایی به گروگان گرفته شوند. حالا تروریستها خواسته‌اند این وحشت را بر فکر مردم آمریکا مستولی سازند. آنها امیدوارند که خشونت سبب تحریک عکس‌العمل منتهی مردم شده، کنگره را وادار کند که فروش اسلحه به ایران را ممنوع سازد. ضمناً به او بگوئید، که به اعتقاد من، تعدادی از روزنامه نگاران و روزنامه‌های آمریکایی توسط کمونیستها کنترل می‌شوند. چرا سفیر ما در جریان فعالیتهای خرابکارانه دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا قرار نگرفته است؟" ... در فرصتی دیگر به شاه یادآوری خواهم کرد که، در پی بحث سنا درباره فروش اسلحه، سازمان اطلاعاتی اسرائیل درست در مورد چنین حملاتی به مستشاران آمریکایی به ما هشدار داده بود. صحت پیش‌بینی آنها کاملاً حیرت‌انگیز است...

سرشام... شهبانو گفت خیلی دلش می‌خواهد تولدش را در بیرجند بگذرانند. گفتم که خودم هم هیچ آرزویی بزرگتر از این ندارم.

سه شنبه، ۹ شهریور

شرفیابی... قذافی دیوانه لیبی به مناسبت ماه رمضان تلگراف تبریک فرستاده است. شاه از این موضوع خنده‌اش گرفت چون مردک نه تنها روابط سیاسی‌اش را با ما قطع کرده بلکه به گروههای مختلف تروریستی ایران و تندروهای چپ کمک مالی می‌کند. به من دستور داد که با وزارت امور خارجه مشورت کنم و ببینم که آیا ما باید به او پاسخ بدهیم یا نه.

درباره سوئسی‌ها و تصمیم آنها مبنی بر اعلام نماینده ساواک به عنوان "عنصر نامطلوب" صحبت کردیم. شاه گفت، "آنها باید خودشان را توجیه کنند. چون خیلی خوب می‌دانستند که عامل ما در تماس نزدیک با مقامات امنیتی سوئیس بود." پاسخ دادم که حد و حصری برای عمق تنزل دولت‌ها برای گدایی آراء وجود ندارد، مورد پرنس بیاتریکس، ولیعهد هلند، را یادآوری کردم. او از شرکت در جشنهای شاهنشاهی ما خودداری کرد تا چپهای هلند را ناراحت نکند، اما خودش شخصاً به اینجا آمد تا از شاه عذرخواهی کند. در این ضمن پدرش، پرنس برنارد مشغول دریافت رشوه از لاک‌هید، سازنده آمریکایی هواپیما بود. شاه گفت، "واقعاً که فساد به سطح باور نکردنی در خارج رسیده است." اشاره کردم که در همان حالی که عامل ما در ژنو رسوا می‌شد، یکی از مقامات بلند پایه سوئسی نامه محرمانه‌ای به من نوشته، و به من اطمینان داده که او در اختیار ماست و باید بطور غیرمستقیم از طریق م... وکیل دادگستری با او تماس بگیریم. حیرت‌انگیز است!

گزارش دادم که اکنون میست مقاله مفصلی درباره ایران نوشته که همین امروز صبح به دستم رسیده و باید قضاوتم را موکول کنم به بعد از آنکه فرصت خواندنش را پیدا کردم. شاه گفت، "مهم نیست. می توانم حدس بزنم که نظرتان چه خواهد بود؛ اینکه یک مشت چرندیات است."

چهارشنبه، ۱۰ شهریور

شرفیابی... طبق انتظار مقاله اکنون میست بسیار خصمانه بود؛ حدود ۷۰ درصد انتقاد و ۳۰ درصد تمجید. شاه گفت، "خوب دیگر، آن حرامزاده هاوسگو یا از ما دلخور است یا به دستور کس دیگری کار می کند. اریک پیس نویسنده نیویورک تایمز هم همین طور است - هر بار که به رژیم ما اشاره می کند خود را مجبور می یابد که آن را به عنوان "دیکتاتوری" توصیف کند..."

پنجشنبه، ۱۱ شهریور

شرفیابی... شاه امروز خیلی سرحال بود چون پزشکان فرانسوی اش او را امروز صبح معاینه کاملی کردند و دیگر اثری از تورم طحال نیافتند... یادداشتی را از سفیر آمریکا، در ارتباط با کیسینجر و واکنشش به سوالات مربوط به فروش اسلحه، که در ملاقاتش با شورای امور بین المللی فیلادلفیا در ۳۱ اوت از او شده بود، تقدیم کردم.

[واکنش کیسینجر به شرح زیر توسط سفیر گزارش داده شد:]

...ایران کشوری است که استقلالش برای ایالات متحد حائز

اهمیت است.

از سمت شمال مورد تهدید اتحاد شوروی است. همسایه دیگر آن عراق است، که یکی از تندروترین دولتهای عرب است و، نسبت به جمعیت سرانه اش، به نحو بسیار مؤثرتری از ما که ایران را مسلح می کنیم، توسط شوروی مسلح می شود.

بنابراین ما سیاست فروش اسلحه را صرفاً بخاطر خودش

دنبال نمی کنیم. اما بخصوص در مورد ایران، فکر می کنم بطور

کلی به نفع آمریکا باشد که ایران را قادر به دفاع از خود سازد؛

بخصوص که کلاً از محل منابع خودش تأمین می شود.

شاه، بعد از اینکه آن را خواند، گفت، "آن عبارت "بطور کلی"

استدلال را ضعیف می کند. بهتر است شما هم همین را به سفیر آمریکا بگوئید."

گزارش دادم که ظاهراً سفیر انگلیس از مقاله اکنون میست ناراحت

است. بعد از آن با معاونم، همایون بهادری، ملاقات کرده، و قصد خود را به

اینکه خدمت هاوسگو برسد ابراز کرده است. شاه گفت، "مزخرف می گوید.

هیچوقت چنین کاری نمی کند. راستی، دیشب، کلر هالینگورث، خبرنگار دیلی

تلگراف با من مصاحبه کرد. وسط کار، به این فکر افتادم که این آدمها نه تنها

نادان هستند بلکه کاملاً هم نسبت به حقایق بی تفاوت اند. به او گفتم که

رسانه های گروهی انگلیس عادت دارند همه چیز را بیچانند. اگر آمریکائیا

از فروش اسلحه به ما خودداری کنند، ما به این نتیجه می رسیم که آنها و روسها

در طرح تجزیه دنیا با یکدیگر همدست شده اند." پاسخ دادم که چنین توطئه ای

آنقدرها بد نیست، چون حداقل ما از نگرانی و هزینه دفاع از خود خلاص

می شویم. شاه گفت، "بله، اما اگر قرار باشد ما سهم روسها بشویم چی؟" تا

جایی که در توانم بود، عدم آمادگی خود را به باورکردن اینکه آمریکا هرگز زنجیره امنیتی را که توسط ترکیه و ایران تأمین شده است، رها نمی‌کند، ابراز کردم...

بعداً با سفیر آمریکا ملاقات کردم... و دربارهٔ بیانات کیسینجر به کمیته روابط خارجی سنای آمریکا صحبت کردیم. کیسینجر بر آوردی از بهای ۱۶۰ هواپیمایی که قرار است ما بخریم داده، که خیلی بالاتر از قیمت واحد FMS است که قبلاً اساس چنین محاسباتی را تشکیل می‌داد. سفیر در پاسخ گفت که او هم متوجه اختلاف شده بود و برای خواستن توضیح به کیسینجر تلگراف کرده بود...

شنبه، ۱۳ شهریور

در معیت اعلیحضرتین برای شرکت در کنفرانس سالیانه آموزشی به رامسر رفتیم، در فرودگاه شاه تلگرافی را از اردشیر زاهدی، سفیرمان در واشینگتن، به من نشان داد. ظاهراً سناتور گلدواتر در برابر کمیته روابط خارجی سنا از فروشهای نظامی به ایران حمایت کرده است. شاه به نظر خشنود آمد.

دوشنبه، ۱۵ شهریور

شرفیابی... شروع کردم به دادن گزارشی دربارهٔ کمبودهای اساسی

۱. فروشهای نظامی خارجی (Foreign Military Sales): لیست قیمت استاندارد مورد تأیید وزارت دفاع آمریکا، که به عنوان رهنمودی برای خرید جنگ افزارهای آمریکا در اختیار کشورهای خارجی دوست قرار داده می‌شود.

مواد غذایی، اما شاه تقصیر مشکل را به گردن احتکار بازرگانان انداخت. من اشاره کردم که فقط اگر ما بتوانیم عرضه منظم را تضمین کنیم، دیگر هیچ انگیزه‌ای برای هیچ نوع احتکاری در بین نیست... تصورم این است که دولت یکبار دیگر غافلگیر شده است. شاه کوششی برای پاسخ دادن نکرد.

در مورد یکی از افسران ارتش صحبت کردیم که ظاهراً انتظار دارد شاه نسبت به او الطاف خاصی نشان دهد. شاه گفت، "اما اگر من به یک نفر مرحوم خاص نشان دهم، چطور می‌توانم آن را در برابر دیگران توجیه کنم؟... فکر می‌کنم که این یک مشکل معمولی است، نه تنها در ایران بلکه در سرتاسر خاورمیانه. به همین علت هم هست که باید انتقاد آن غریبهای لعنتی را که ما را به متهم به اهانت به دموکراسی می‌کنند تحمل کنیم. اگر قرار باشد من همین فردا از قدرت کناره گیری کنم و از مردم، یعنی از همهٔ ۳۵ میلیون نفر، بخواهم که یک رئیس جمهوری انتخاب کنند، ۳۵ میلیون نامزد هر کدام با یک رأی از صندوق سر در می‌آورند. اتفاقی که در پاکستان، هند و کویت افتاده نشان می‌دهد که تقلید از دموکراسی غربی بی‌فایده است. آنها برگشته‌اند درست سر جای اولشان..."

اطلاعات بسیار محرمانه‌ای از یک منبع انگلیسی دریافت کرده‌ام که نشان می‌دهد پتاگون، جنرال داینامیک، شرکت سازندهٔ اف - ۱۶ را تحت فشار قرار داده، تا قیمت درخواستی از ایران را دو برابر کند. قرار است آنها تورم و محاسبات غلط گذشته را بهانه‌ای برای این افزایش قرار دهند. ظاهراً واشینگتن فکر می‌کند ما هر قیمتی را می‌پردازیم تا هواپیماها را به دست آوریم. شاه مدتی در این باره فکر کرد و بعد گفت که او هم از قبل مردد شده، به همین علت مصرانه می‌خواهد که من از سفیر آمریکا بپرسم که آیا ارقامی که

در کنگره بر زبان آورده شده ۱۶۰ فروند هواپیما را در برمی گیرد یا ۳۰۰ فروند. شاه گفت، "با وجود این سازنده کتباً تأیید کرده که قیمت هر هواپیما ۶/۵ میلیون دلار است. چطور می توانند آن را به ۱۸ میلیون دلار افزایش دهند؛ یعنی تقریباً بالغ بر سه برابر؟" در پاسخ گفتم که این درست همان کاری است که در مورد ناوشکنهای اسپروانس کردند؛ شش فروند این کشتیها ۲۸۰ میلیون دلار برآورد شده بودند، اما ما مجبور شدیم ۶۰۰ میلیون دلار پردازیم. گفتم، "به نظر می رسد که پنتاگون در بالا کشیدن مابقی ناچیز درآمد نفتی ما وقت تلف نمی کند..."

در مورد گزارشی که سازمان امنیت ما درباره امنیت مستشاران نظامی آمریکایی مقیم تهران تهیه کرده بود صحبت کردیم. اظهار داشتم که به نظر من پیشنهادات مندرج در گزارش همه جوانب را در نظر نمی گیرد، و این که تنها راه عملی جهت محافظت از این آدمها این است که آنها را مسلح سازیم و توصیه کنیم به طور گروهی رفت و آمد داشته باشند. شاه دستور داد که با سفیر آمریکا مشورت کنم...

...با یهودیان آمریکایی که به ما در تلاش برای تبلیغات بهتر در رسانه های گروهی آمریکا کمک می کنند، ملاقات کردم. شاه دستور داد که به آنها بگوئیم ما خوب می دانیم که یهودیهای ذی نفوذ در آمریکا مخالف خریدهای نظامی ما بوده اند. حین گفتگو از آنها خواستم که، به ابتکار خود، مبارزه ای را علیه فروش سلاحهای آمریکایی به عربستان سعودی شروع کنند و در این راستا به طور غیر عمدی موضوع محدودیتهایی را که متعاقباً در مورد ایران اعمال شده است، مطرح کنند. آنها قول دادند که اوضاع را راست و ریس کنند.

چهارشنبه، ۱۷ شهریور

شرفیابی. شرح مفصلی از ملاقاتم با نماینده اسرائیل دادم، که به من گفت یانکلوویچ، مشاور ما در تبلیغات یا "برنامه اطلاعاتی" در آمریکا، اخیراً به سمت رئیس روابط عمومی جیمی کارتر انتخاب شده است. کالمان در یک هم که قرار است به عنوان رئیس کل برنامه عمل کند، موقعیت مشابهی در دولت پرزیدنت فورد به عهده دارد. شاه این اطلاعات را جالب یافت... به او گفتم که اسرائیلیها استاد مسلم این نوع عملیات هستند و به گفته خودشان تند روترین طرفداران آنها در کنگره آمریکا افرادی هستند که در ظاهر به طرفداری از اعراب تظاهر می کنند. دوستان یهودی ما پیشنهاد می کنند که شاه سه روزنامه نگار دست چین شده و دو مصاحبه کننده معروف تلویزیونی را به حضور بپذیرد با توجه به این که سوالات آنها و پاسخهای شاه قبل از وقت به دقت مورد موشکافی قرار گیرد. شاه به این پیشنهاد روی خوش نشان نداد، اما من تذکر دادم که ما باید هرکاری که آنها توصیه می کنند انجام دهیم آنها بیش از هرکس دیگر می دانند چه چیزی مورد پسند مردم آمریکا قرار می گیرد...

نماینده اسرائیل توصیه کرد که برای بهبود بخشیدن به تصویرمان در آمریکا باید سعی کنیم موضع فعالتری اتخاذ کنیم، نه تنها در ارتباط با رسانه های گروهی، بلکه ضمناً در محدوده محافل سیاسی آمریکا از طریق نفوذ مؤثرتر در واشینگتن که در حال حاضر ما آنطور که باید و شاید عرضه نمی شویم. او می گوید که فایده ای ندارد که ما صرفاً با کیسینجر و وزارت خارجه روابط نزدیک داشته باشیم یا این که به سناتورهای خاصی خاویار مجانی بدهیم و آنها را به ضیافتها دعوت کنیم. حالا که کنگره و ریاست

جمهوری با یکدیگر سرشاخ شده‌اند، لازم است که ما ارتباطات مستقیمی با کاپیتول هیل^۱ برقرار کنیم. شاه پیشنهاد کرد که کسی را برای مشاوره با اردشیر زاهدی به واشینگتن بفرستم، اما بعد تغییر عقیده داد، گفت، "نه، از آن بهتر، این است که به او بنویسید و بگوئید که کار او خیلی زیاد است و ما تصمیم گرفته‌ایم با اعزام چند تن از شخصیت‌های بلندپایه جهت همکاری با روابط عمومی مان در ارتباط با کنگره بارش را سبک کنیم. باید طوری وانمود کنید که ما داریم از زحمات او قدردانی می‌کنیم..."

گفتگویم را با برج‌بای سناتور دموکرات آمریکایی گزارش دادم، که شیفته شاه شده و ادعا می‌کند که در دنیا رهبری که قابل مقایسه با او باشد وجود ندارد...

جمعه، ۱۹ شهریور

...امشب با نماینده اسرائیل ملاقات کردم. در مورد اقدام مشترک برای مجاب کردن سنای آمریکا مبنی بر این که فروش اسلحه به ایران را بپذیرد، گفتگو کردیم. پیشنهاد کرد که شاه موضوع را با شیمون پرز، وزیر دفاع اسرائیل، که قرار است فردا شرفیاب شود مطرح کند. ضمناً به من گفت که سناتور هوبرت هامفری خیال دارد سفری به خاورمیانه بکند؛ علی‌الخصوص به ایران، اسرائیل و عربستان سعودی... فکر خوبی خواهد بود که سفیر ما بر این مبنا در واشینگتن دعوتی از او به عمل آورد، چون به موقعیت ما در ارتباط با خرید اسلحه کمک می‌کند. تأکید کرد که اگر بخواهیم روی دست عربستان سعودی بلند شویم و بنابراین در جلب نظر سناتور پیشقدم شویم باید سریع اقدام کنیم...

سه‌شنبه، ۲۳ شهریور

شرفیابی. درباره مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا، که ظاهراً کارتر هنوز هم در آن پشتاز است صحبت کردیم. بعد رفتیم سر موضوع دلایل پشت پرده خصومت رسانه‌های گروهی آمریکا نسبت به ما. گفتم که به عقیده من آمریکاییها احمق هستند و مخالفت آنها با خریدهای اسلحه ما نشان می‌دهد که تسلیم تبلیغات شوروی شده‌اند. اگر عقل در سرشان بود با خواهش و تمنا از ما می‌خواستند که اسلحه بیشتری بخریم نه کمتر، چون اتکای ما را به آمریکا به میزان حتی بیشتری افزایش می‌دهد. شاه در پاسخ گفت، "درست است. تبلیغات شوروی به شدت مؤثر است و آمریکاییها به شدت احمقند. این دو عامل را با هم ترکیب کنید، می‌رسید به وضعیت مفتضح فعلی؛ تک‌تک سناتورها و دست‌اندرکاران مستقیماً علیه منافع خودشان عمل می‌کنند..."

والاحضرت اشرف مجدداً از دولت خواسته که مخارج مسافرتش به انگلستان را پردازد و از این بابت شاه را شدیداً دُمق کرده‌است. به من دستور داد که به کلیه اعضای خانواده سلطنتی ابلاغ کنم چنین تقاضاهای نابجایی از دولت در آینده شدیداً مورد مؤاخذه قرار خواهد گرفت.

امروز بعدازظهر یک روزنامه‌نگار برجسته آمریکایی به نام هلن کاپلی را پذیرفتم، که از حامیان ماست. ساعتی را به بحث درباره "برنامه اطلاعاتی" گذراندیم. او پیشنهاد می‌کند که ما یک آژانس خبری ویژه در آمریکا تأسیس کنیم، که بتواند بر افکار عمومی بهتر نفوذ گذارد...

شنبه، ۲۷ شهریور

شرفیابی... شاه از من خواست که به اردشیر زاهدی نامه بنویسم، و از او بخواهم روابط نزدیکی با سفارت اسرائیل در واشینگتن برقرار کند... چهارشنبه گذشته به دستور شاه، به ارتشبد نصیری که متعاقب عمل جراحی پروستاتش در واشینگتن بستری است تلگراف کردم، که به او اطلاع دهم شاهنشاه موافقت کرده‌اند که هزینه معالجه و مسافرت او را بپردازند. اردشیر زاهدی دیروز تلفن کرد که بگویند تیمسار ضمناً از نخست‌وزیر پول دریافت کرده‌است و حالا گیج شده که آیا باید برای این پرداخت دومی هم از الطاف ملوکانه تشکر کند. شاه با لبخندی گفت، "نخست‌وزیر در این باره به من چیزی نگفته." مثل این که نخست‌وزیرمان خیلی هوای آقایان ساواکی را دارد!...

یکشنبه، ۲۸ شهریور

شرفیابی. شاه اعلام کرد که امروز حالش بهتر از همیشه است...

شهریار شفیق^۱ خواهرزاده شاه و پسر والاحضرت اشرف، که افسر نیروی دریایی است، دیشب سرشام حضور داشت. او و شهبانو تمام وقت را صرف شکایت درباره تراکم و حشمتناک ترافیک تهران، بی‌لیاقتی و کاغذبازی در شهرداری بندرعباس، و غیره کردند. به شاه گفتم که به شدت مخالف چنین صحبت‌هایی هستم؛ اگر این مشکلات در عرض روز مطرح شود عیبی ندارد، اما اینها موضوعات مناسبی برای میز شام نیست و کاری غیر از صدمه رساندن

۱. پسر احمد شفیق مصری، که شوهر دوم اشرف بود. فارغ‌التحصیل کالج نیروی دریایی سلطنتی انگلستان در دارتموث بود، و افسری با کفایت محسوب می‌شد، که علاقه چندانی به زندگی و تشریفات درباری نداشت. او در دسامبر ۱۹۷۹ در پاریس به قتل رسید.

به سلامتی شاه نمی‌کنند. حتی هیتلر هم شبها را به شنیدن موسیقی می‌گذرانند، حتی در اوج جنگ. شاه لبخند معنی‌داری کرد مثل اینکه بخواهد بگوید تغییر این چیزها خارج از قدرت اوست...

گزارش دادم که دانی شمعون، پسر رئیس جمهور اسبق لبنان، خواهان شرفیابی است. تا پیامی از پدرش را به حضور شاه تقدیم کند. شاه گفت، "به صلاح من نیست که او را در شرایط فعلی بپذیرم. پدرش پیر و کمی هم دیوانه شده." من اشاره کردم که همان پیرمرد در برابر دست چپها شجاعانه ایستادگی کرده... شاه در پاسخ گفت، "درست است، اما سرسختی که در عمل به کار برده صرفاً نشانه دیوانگی اش است..."

بعد از ناهار با نماینده اسرائیل ملاقات کردم. او پیش بینی می‌کند که انتخابات ریاست جمهوری آمریکا از رقابتی فشرده و نزدیک به هم برخوردار خواهد بود...

سه‌شنبه، ۳۰ شهریور

شرفیابی. شاه کت و شلوار اسپرت به تن داشت. فراموش کرده بود که قرار است وزرای کار چندین کشور آسیایی را به حضور بپذیرد و پرسید که آیا باید کت و شلوار تیره‌تری بپوشد. عرض کردم که کت و شلوار فعلی اش خیلی هم مناسب است و به هر صورت تعویض آن به معنای تخطی از قانون ثابتش درباره حضور سر وقت خواهد بود.

شاه چند روز پیش نامه جالبی از سفیر آمریکا دریافت کرد که به مناسبت سی‌وششمین سالگرد جلوسش به سلطنت به او تبریک می‌گفت.

[سفیر، ریچارد هلمز، در ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۶ به شرح زیر نوشت:]

اعلیحضرتا،

با کمال مسرت و افتخار، صمیمانه‌ترین و گرمترین تبریکات را از طرف دولت‌م، این سفارت، خانم هلمز، و خودم به مناسبت فرارسیدن سالگرد خجسته سی‌وششمین سال سلطنت اعلیحضرت تقدیم می‌دارد.

در ارتباط با جشنهای پنجاهمین سالگرد سلطنت پهلوی، من به مطالعه تاریخ ایران در این قرن پرداخته و همانند بسیاری از علاقمندان جدی دیگر، به شدت تحت تاثیر دگرگونی‌هایی که تحت رهبری رضاشاه کبیر و آن اعلیحضرت به وقوع پیوسته، قرار گرفته‌ام. نه تنها پیشرفت در کلیه زمینه‌ها چشمگیر بوده، بلکه ضمناً ثبات سیاسی و اقتصادی به میزانی برقرار شده‌است که حتی ۳۵ سال پیش هم غیرقابل تصور بود، چه رسد به ۵۰ سال پیش. با وجود این شما به نحوی خستگی ناپذیر می‌کوشید رؤیاهای مداومتان را برای کشور به تحقق در آورید. درود بر شما. خداوند پشت و پناه، حافظ و راهنمای شما باشد!

...از شاه اجازه خواستم مخارج مسافرت خانم دیبا را به رومانی بپردازم. شاه خنده کنان گفت، "البته که بپردازید. درویش خانم عزیزمان امیدوار است که مداوای خانم اصلان او را به عنفوان جوانی بازگرداند."...

www.adabestanekave.com

۱. خانم اصلان، یک زن رومانیایی که مدعی بود اکسیر جوانی ابدی را کشف کرده‌است. بیماران او شامل خارجی‌ان بسیاری بودند، از جمله سیاستمداران برجسته دنیای غرب.

شنبه، ۳ مهر

دیشب از بیرجند بازگشتم. شرفیابی... گفتگویم را با سفیر آمریکا گزارش دادم. او واقعاً فدائی شاه است و مشتاق موفقیت ما در مبارزه علیه تبلیغات ضدایرانی در آمریکاست... من از افشای این موضوع که ما مشغول اقداماتی در این جهت با کمک اسرائیلیها هستیم خودداری کردم...

دوشنبه، ۵ مهر

در معیت شاه به همدان پرواز کردم. استقبالی بسیار گرم از طرف سکنه محلی. همه به نظر مرفه می‌آمدند، علائم چندانی از فقر دیده نمی‌شد. چون از این شهر شانزده سال پیش و مجدداً هم هفت سال پیش همراه شاه دیدن کرده‌بودم توسعه طبیعی شهر اعجاب‌انگیز بود...

بعد از ظهر از یک تپ زرهی و پایگاه هوایی وحدتی بازدید کردیم. هر دو فوق‌العاده بودند، بخصوص پایگاه هوایی که قلب انسان را به خاطر ایرانی بودن مملو از غرور می‌کند. جمعاً دارای هشتاد فانتوم آماده عملیات است، علاوه بر تعداد زیادی موشکهای پیشرفته و آتشبار ضد هوایی. شاه یک ساعت به گفتگو با فرمانده در اتاق عملیات پرداخت. همانند کشتی‌گیری که می‌خواهد وارد گود شود، به دقت قدرتمندیها و ضعفهای دشمنش را ارزیابی می‌کرد. مجذوب نحوه تمرکز کردن او در این عملیات شدم... و درودی به روان ارتشید خاتمی مرحوم، معمار بزرگ دفاع هوایی مان، فرستادم...

سه‌شنبه، ۶ مهر

...بعد از ظهر شاه وارد کرمانشاه شد و مردم چنان استقبال گرمی از او به عمل

آوردند که تا به حال ندیده بودم. فقط سپهد ایادی و من سرشام حاضر بودیم. شاه به شدت تحت تاثیر استقبال امروز قرار گرفته بود، و گفت، "باور نکردنی است، اما حالا که سطح زندگی بالا رفته آخوندها هستند که بیش از همه اشتیاق دارند از دستاوردهای ما تمجید کنند. باید می شنیدید که سخنگویان وقتی داشتم وارد اقامتگاه می شدم به من چه گفت." در واقع من هم شنیدم و متحیر شده بودم.

پنجشنبه، ۸ مهر

بازدیدمان از غرب کشور ادامه دارد... سرناهار شاه درباره ادامه موجودیت سازمان زنان سوال کرد. گفت، "حالا که به آنان حقوق مساوی اعطاء شده، چه احتیاجی به یک چنین انجمن خصوصی دارند؟ وقت تلف کردن است. کافی است که اعضای آن به عضویت حزب در آیند." والا حضرت اشرف، ریاست عالی سازمان، خیلی از این تصمیم ناراحت خواهد شد.

...مسافرت ما رویهمرفته موفقیت بزرگی بوده، یکی از نتایج مثبت آن این بوده که شاه فهمیده کشاورزی به توجه و حمایت بیشتری احتیاج دارد. کاری که تا حالا کرده ایم کافی نیست. کشاورزان این مملکت در این شرایط بازنده اند...

شنبه، ۱۱ مهر

...بعد از ناهار شاه را به دانشکده ستاد نیروی هوایی همراهی کردم. بیاناتی که ایراد کرد از اهمیت فراوانی برخوردار بود. لیکن قرار نیست در روزنامه ها

چاپ شود. اظهار داشت در گذشته، هر وقت موارد فساد مالی در نیروی هوایی پیش می آمد، علت آن صرفاً تمایل ما به اجرای برنامه هایمان به هر قیمتی بود. در چنان شرایطی مقداری اسرافکاری اجتناب ناپذیر بود - انتقادی غیر مستقیم از ارتشبد خاتمی مرحوم - لیکن در آینده چنین اجازه ای داده نخواهد شد. در اشاره به سخنانی خوش آمدگویی ریاست دانشکده، که ابراز امیدواری کرد دانشکده اش با بهترین دانشکده های دنیا رقابت کند، شاه اظهار داشت که آموزش آنها باید قابل رقابت با بهترین استانداردها در دنیا باشد زیرا که آنها پیشرفته ترین تجهیزات دنیا را در اختیار دارند. بعد مقایسه ای بین یکهزار هواپیمای آلمان غربی کرد که می بایست جبهه بسیار باریکی را تحت پوشش داشته باشند و چهارصد هواپیمای خودمان که باید آماده عملیات در شمال، غرب و جنوب شرقی، در امتداد مرز بسیار وسیعتری باشند. حالا که ما نمی توانیم از لحاظ تعداد با آلمانیها رقابت کنیم، به گفته او، باید آن را با مهارت و آموزش خلبانانمان جبران کنیم...

یکشنبه، ۱۲ مهر

شرفیابی. نامه ای را که از والا حضرت اشرف دریافت کرده بودم تقدیم کردم، که در آن از من خواسته بود به نخست وزیر یادآوری کنم که باید معادل ۱/۵ میلیون دلار به حساب بانکی او در سوئیس واریز شود. شاه اجازه این پرداخت را داد، ولی اظهار داشت، "با همه اینها به او بنویسید، و بگوئید که قبلاً نامه هفت صفحه ای اش را درست درباره همین موضوع دریافت کرده ام. به او بگوئید: خانم عزیز، اگر تا این حد مشتاق اندوختن ثروت و استفاده از نفوذ من برای پیشبرد کارهای تجاری تان هستید، پس چرا این قدر درباره بخشیدن

ثروت خود جنجال براه انداختید؟ مگر عقل از سرتان پریده؟ از یک طرف از سادگی طرفداری می‌کنید ولی از طرف دیگر تجمل‌پرستی را به حد اعلاء می‌رسانید. حتی آرزوی ریاست مجمع عمومی سازمان ملل را در سر می‌پرورانید؛ که همه‌اش خواب و خیال است. چرا نمی‌توانید رفتاری شایسته یک خانم داشته‌باشید، مانند خواهرتان شمس؟ درست با همین لحن به او بنویسید قول بدهید که این کار را می‌کنید. "اطمینان دادم که اطاعت از او امر ملوکانه از هرکاری برای من واجب تر است."

دوشنبه، ۱۳ مهر

شرفیابی... شاه اعلام کرد که امروز بعد از ظهر یک سرگرمی مختصر خارج از برنامه برای خود ترتیب داده‌است. من مصلحت این کار را مورد سؤال قرار دادم. قرار است رئیس جمهور فرانسه ساعت ۳ بعد از ظهر وارد شود و مراسم استقبال یکساعت و نیم دیگر ما را گرفتار می‌کند، و بعد از آنهم باید برای ضیافت شام آماده شویم. آیا واقعاً لازم بود که خودشان را بی‌جهت خسته کنند؟ شاه گفت، "شما به فکر خودتان باشید..."

ژیسکار دستن، پیش از ورود مصاحبه بسیار خوبی با تعدادی روزنامه نگار ایرانی به عمل آورد، که در آن از شاه تمجید فراوانی کرد. چقدر به شاهنشاهم افتخار می‌کنم.

ضیافت رسمی در کاخ نیاوران. ژیسکار باز هم شاه را به شدت ستود. اما من ناراحت شدم که بینم سخنرانی او از سخنرانی شاه بهتر باشد. البته تعجبی ندارد چون شاه دستور داده بود که سخنرانیهای رسمی اش فاقد هرگونه عباراتی باشد که حمل بر لفاظی و گزافه‌گویی می‌شود...

یکشنبه، ۱۹ مهر

شرفیابی. شاه شکایت کرد که حساسیت پوستی اش شدیداً او را ناراحت کرده. من هم به نوبه خود گفتم که کورک جان مرا به لب رسانده‌است...

موثقی، سفیرمان در اردن که توانسته از طریق ملک حسین و یک واسطه دیگر تماسهایی با حافظ اسد رئیس جمهور سوریه برقرار کند، اینک خواهان اطلاعاتی درباره گفتگوهای شاه با ژیسکار، تا جایی که مربوط به اسد و لبنان می‌شود، است. شاه گفت، "به او بگوئید که من کاملاً از اسد پشتیبانی کردم."

خاطر نشان کردم که، به عقیده موثقی، اسد تا به حال به امید کمک مالی از شاه در خط ما افتاده‌است. شاه پاسخ داد، "امکان ندارد، حداقل تا جایی که مربوط به تجهیزات نظامی می‌شود. لیکن ما، به رغم مخالفت سادات، کماکان از لحاظ سیاسی از او حمایت خواهیم کرد."

موضوع سپهد هاشمی نژاد، ژنرال آجودان شاه و فرمانده سابق گارد شاهنشاهی را که موقع ارتقاء درجه‌اش رسیده، پیش کشیدم. شاه اظهار داشت که نمی‌تواند به او ارتقاء درجه بدهد چون دیگر سر خدمت فعال نیست، اما من تذکر دادم که این موضوع قبلاً مانع ارتقاء درجه حداقل دو سپهد دیگر که درست در همین وضع بوده‌اند، نشده بود. شاه گفت، "ولی آن در گذشته بود." بعد من گفتم که هاشمی نژاد نگران است که مبادا دیگر مراجع ملوکانه شامل حالش نشود. شاه گفت، "خیر، نگران نیست." من گفتم، "البته که هست." شاه خندید و ادامه داد، "هر وقت به این آقا شغلی را دور از دربار پیشنهاد می‌کنم،

به زنان متوسل می‌شود که پادرمیانی کنند، و تقاضا دارد که نزدیک به من بماند تا از الطاف ملوکانه من برخوردار شود! همسرش هم که ندیمه خانم دیباست و بنابراین به شهبانو دسترسی دارد. به او بگوئید بین ماندن در دربار و ارتقاء درجه در جای دیگر، باید یکی را انتخاب کند. ...

امشب دو ساعتی را با وزیر اطلاعات درباره این که تصویر بدی از ما در خارج منعکس می‌شود، به گفتگو پرداختم. گزارشی آماده کردم که تقدیم حضور شاه خواهم کرد. م.گ. رابط اصلی مان با اسرائیلیها در ارتباط با "برنامه اطلاعاتی" نیز حضور داشت. اما حتی وزیر هم در جریان وجود طرحمان قرار ندارد...

دوشنبه، ۲۰ مهر

شرفیابی... یکی از اعضای خانواده سلطنتی مبلغ ۵ میلیون دلار از بانک فرست نشنال سیتی نیویورک قرض کرده... اما هنوز هم از تسویه این وام خودداری می‌کند. شاه گفت، "تلگرافی بفرستید و بگوئید که آنها می‌توانند هر قدر دلشان می‌خواهد ولخرجی کنند، ولی وقتی که یاد گرفتند صورتحسابهایشان را پردازند."

در میان مطالب خبری بین‌المللی که به عرض رساندم، بی‌بی‌سی نظریات شاه را درباره بهای نفت در مخالفت مستقیم با سایمون، وزیر خزانه داری آمریکا، مورد تأیید قرار داده‌است. شاه خندید. گفت، "حالا که انگلیسیها در دریای شمال نفت کشف کرده‌اند، تعجبی ندارد که با افزایش بها موافق باشند."

بعداً به بیرجند پرواز کردم و دارم این سطور را پشت میز تحریر

قدیمی پدرم در منزل خانوادگی می‌نویسم. این خانه در یچه‌ای را بروی کودکی ام می‌گشاید. در این فکرم که پدرم درباره این که شاه و همه خانواده سلطنتی در اینجا به دیدن ما بیایند چه نظری می‌توانست داشته‌باشد. مطمئنم که خیلی خوشحال می‌شد با اینکه البته او از رضاشاه هم در همین خانه پذیرایی کرد. شک دارم که خیلی هم برای چنین رویدادی جانفشانی می‌کرد. یادم می‌آید که تنها کاری که کرد ساختن یک حمام مخصوص برای شاه بود. در آن روزها هیچکس به ملتزمین شاه اهمیتی نمی‌داد. اما، البته حالا، من با در دسر فراوان موفق شده‌ام کاری کنم که کلیه خدمتکاران دم و دستگاه سلطنتی حمام مخصوص خودشان را داشته‌باشند. این هم نشانه‌ای از تغییر در سطح زندگی!

سه‌شنبه ۲۱ - یکشنبه ۲۶ مهر

اعلیحضرتین، فرزندانشان، والاحضرت فاطمه، نخست‌وزیر، خانم دیبا و پنجاه نفر دیگر از دوستان شهبانو، در بیرجند میهمان ما بودند. همگی ظاهراً تحت تأثیر پذیرایی من قرار گرفتند. شکر خدا را بجا می‌آورم که این فرصت را به من داد تا جبران نعمتهایش را بنمایم.

قرار بود اعلیحضرتین شنبه صبح به تهران بازگردند. شاه ابتدا عزیمت کرد، اما شهبانو که قرار بود دو ساعت بعد برود به حدی از پذیرایی من و برنامه‌هایی که ترتیب داده‌بودم خوشش آمد که تعارف مرا به این که اقامتش را بیست و چهار ساعت دیگر تمدید کند پذیرفت، به شرط اینکه من تلفنی از شاه کسب اجازه کنم. شاه موافقت کرد، که مرا بسیار خوشحال کرد.

همه این برنامه‌ها به مناسبت تولد شهبانو در ۲۲ مهر ترتیب یافته بود، و حتی موافقت کردند که سال آینده برای تکرار برنامه بازگردند. خدا می‌داند

چقدر برنامه‌های سیاحتی و تفریحی فراهم شده بود، از شتر سواری گرفته تا الاغ سواری. اعلیحضرتین در ساختمان اصلی اقامت کردند؛ مابقی در چادرهای زیبا، مجهز به کلیه وسایل راحتی از جمله حمام و بخاریهای برقی، فرزندان شاه چادرشان را در باغ برپا کردند...

شاه مطابق معمول نمی‌توانست بیکار بنشیند و صبحها را سخت مشغول کار بود... من چند نامه از کیسینجر تقدیم کردم. اولی برای تشکر از کمک مالی ما به سازمان فائو (سازمان خوراک و کشاورزی وابسته به سازمان ملل متحد) بود. دومی حاوی ابراز امتنان بی‌حد و حصری بود در پاسخ نامه تبریک شاه به مناسبت سفر موفقیت‌آمیز کیسینجر به آفریقا.

[کیسینجر در این نامه مورخ ۱۱ اکتبر ۱۹۷۶، نوشت:]

...شنیدن تمجید از مساعی انسان همیشه لذت بخش است، ولی وقتی از سوی کسی با بینش و درایت آن اعلیحضرت باشد؛ در واقع موجب افتخار است... هنگام گفتگو درباره تصویر ما در خارج، شاه به مصاحبه‌ای که با مایک والاس از تلویزیون ان‌بی‌سی به عمل آورده بود اشاره کرد. "سوالات مرد که لعنتی به طور باور نکردنی خصمانه بود. کم و بیش مرا مجبور کرد که اعلام کنم آمریکا توسط یهودیها کنترل می‌شود و همین نفوذ است که کارتر را واداشته با خریدهای نظامی ما مخالفت کند." ... شاه گفت، "به اسرائیلیها بگوئید که آن حرامزاده به حدی خصمانه عمل کرد که من چاره‌ای نداشتم جز اینکه هر چه از دهانم در می‌آمد بگویم. او کم و بیش اینها را از من بیرون کشید." یادآوری کردم که همه، یعنی قسمت مطبوعاتی دربار، مشاوران

۱. مراجعه شود به مایک والاس، برخورد نزدیک (نیویورک، ۱۹۸۵)، صفحات

یهودی ما و خود من، از شما تقاضا کرده بودیم که این مردیکه والاس را به حضور نپذیرد. اما او مصرانه خواست که مصاحبه کند و حالا ببینید کار ما را به کجا کشانده است. در پاسخ گفت، "تأسف خوردن فایده‌ای ندارد. کار از کار گذشته. اما به اردشیر زاهدی بگوئید اجازه ندارد دیگر با چنین لاشخورهایی مصاحبه ترتیب دهد." اینجا هم، تذکر دادم که دستور جاری برنامه تبلیغاتی جدید ما این است که هیچکس نباید مصاحبه با مطبوعات خارجی برای شاه ترتیب دهد. دقیقاً به همین علت بود که ما اجازه خواستیم وزیر امور خارجه را وارد کمیته عملیاتی مان بکنیم. شاه بالأخره با این پیشنهاد موافقت کرد...

دوشنبه، ۲۷ مهر

شرفیابی... چندی پیش والاحضرت فاطمه خواهر شاه تقاضا کرد یک هواپیمای ۷۰۷ ارتشی او، خانم دیبا و هفتاد خانم دیگر را برای زیارت به مشهد ببرد. وقتی در بیرجند بودیم، چون می‌دانستم واکنش شاه چه خواهد بود، از گزارش موضوع خودداری کردم. لیکن دیشب والاحضرت تلفن کرد و در تقاضایش پافشاری کرد و من هم مجبور شدم در شرفیابی امروز آن را مطرح کنم. شاه از کوره در رفت. گفت، "اینها فکر می‌کنند ارتش هیچ کاری بهتر از این ندارد که یک مشت پیرزن از کارافتاده را که می‌خواهند دست به دامان خدا شوند این ور و آن ور ببرد." آنقدر عصبانی شد که مدتی هردویمان در سکوتی آمیخته با هیجان بسر بردیم. از اینکه موضوع را مطرح کرده بودم سخت تأسف خوردم.

پرسیدم که آیا حساسیت پوستی اش بهتر شده است؟ فکر می‌کند که به خاطر قرصهای کلسیوم بود که خورده بود و حالا متوجه شده که از وقتی آنها را

نمی خورد خیلی بهتر شده است. قرار است پزشکانش هفته دیگر یک آزمایش خون از او به عمل بیاورند، اما پیشنهاد مرا دایر بر اینکه آنها یک متخصص پوست را هم بیاورند رد کرد، و گفت که حساسیت ناشی از واکنش داخلی است نه هیچگونه مسئله پوستی.

گزارش دادم که والا حضرت شهنواز تقاضا کرده حقوقش سه برابر شود. شاه در پاسخ گفت، "مگر عقل از سرش پریده؟" من گفتم حقوقش را اضافه کنید، نه اینکه آنرا سه برابر کنید! هرگز نخواهم توانست آن را برای دیگران توجیه کنم. آنها هم به دست و پا خواهند افتاد که همین کار را بکنند. ... افزود قصد دارد بعد از ظهر پنجشنبه آینده به بازدید از پادگان تهران پردازد. من تذکر دادم که چون چهارشنبه آینده تعطیل مذهبی است، تا شنبه بعد همه جا بسته خواهد بود. به هر صورت ادارات ارتشی همیشه بعد از ظهرهای پنجشنبه تعطیل است. به جای هرگونه پاسخی لبخند زد، به عبارت دیگر به من تذکر داد که سرم به کار خودم باشد...

در سرتاسر مملکت انتخابات انجمن شهر برگزار شده. به رغم اینکه بیش از حد معمول به آنها آزادی داده شده بود، ظاهراً مردم تهران کاملاً نسبت به این جریان بی تفاوتند. از ۵ میلیون جمعیت تهران فقط ۷۰،۰۰۰ هزار نفر زحمت رأی دادن را به خود دادند. چون حزب رستاخیز سعی نکرد حضور در حوزه های رأی گیری را تشویق کند، ثابت می شود که هیچ کس علاقه ویژه ای به این انتخابات ندارد. علامت نگران کننده ای است...

یکشنبه، ۲ آبان

...سفر آمریکا تلفن کرد تا ترتیب ملاقاتی را برای امروز صبح بدهد. اطلاع

داد که قرار است از تهران فرا خوانده شود. قصد دارد از خدمات دیپلماتیک کناره گیری کند، و وارد تجارت شود... از شنیدن این خبر متأسف شدم. او واقعاً حس مسؤولیت داشت و همیشه صادق و رک و راست بود.

مدتی درباره نحوه برخورد رسانه های گروهی آمریکا صحبت کردیم. شک دارم که درباره برنامه ما با اسرائیلیها چیزی بدانند، با اینکه وقتی یانکلوویچ در تهران بود با او ملاقات کرد و به من برای انتصاب چنین افراد قابل اعتمادی برای بهبود بخشیدن به تصویر خودمان در خارج تبریک گفت. بعد پیشنهادات متعددی در این راستا کرد، و گفت که چون به زودی خدمات دیپلماتیک را ترک می کند، احساس می کند که می تواند توصیه هایی بنماید. او از عدم توانایی ما به پاسخ دادن به عفو بین الملل و سایر سازمانهایی که به بازداشتها و توقیفهای ما اعتراض داشتند انتقاد کرد، و خاطر نشان ساخت که ما باید آنها را روشن کنیم که منصفانه، و مطابق قوانین مملکتی، رفتار می کنیم. سکوت سبب این برداشت می شود که ما بازداشت شدگان را به کلی از بین برده ایم. با این که هیچ اظهار نظری نکردم، شدیداً با او موافق هستم... در ادامه گفت کوشش ما برای بالا بردن بهای نفت فقط می تواند وجهه ما را در نظر مردم آمریکا خراب تر کند...

تقدیم استوارنامه توسط سفرای سومالی و موریتانی. شاهنشاه هنگام ورود مرا مورد مرحمت خاص قرار دادند. جلوی همه، وزیر امور خارجه، افسران ارتش و رئیس تشریفات دربار، از من پرسید که با دندانپزشکم چه کرده بودم... سؤالی که به همه شایعات درباره سلامتی من که در دربار دهان به دهان می گردد، خاتمه داد. ما ایرانیها آدمهای عجیبی هستیم دلمان می خواهد هر شایعه ای را، هر چند بی اساس، باور کنیم...